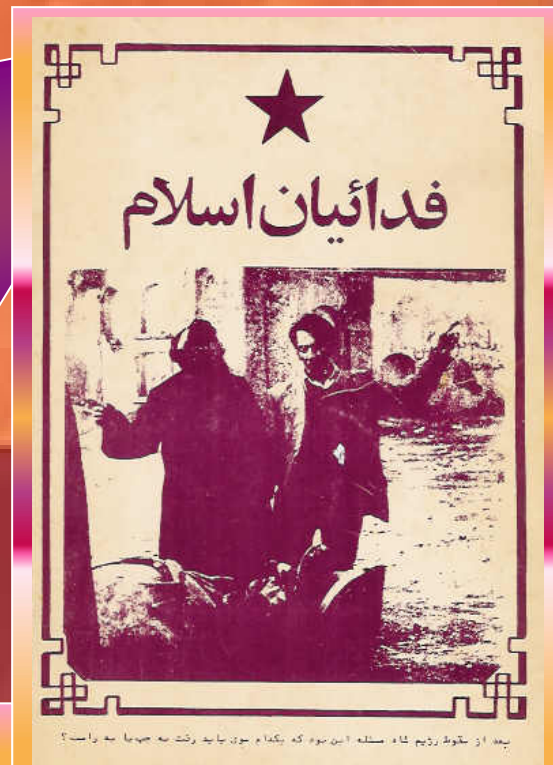
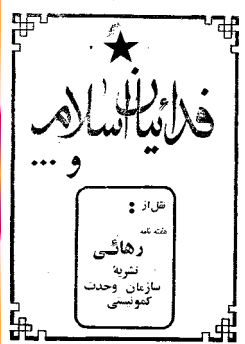


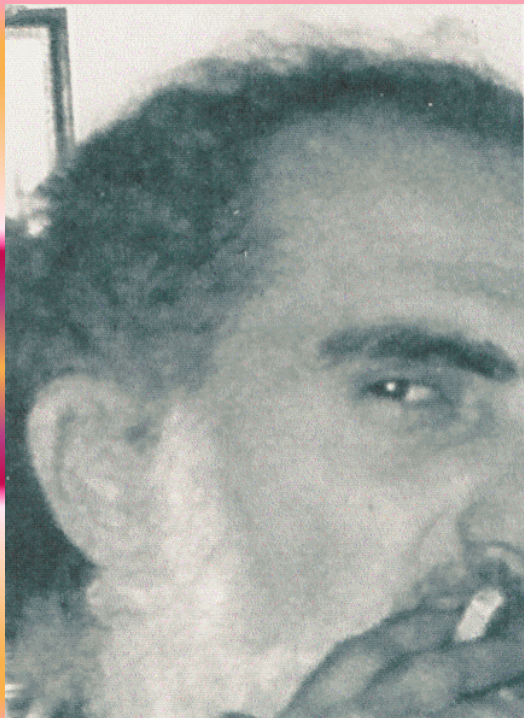
فدائیان اسلام

و. رازی
(فریدون ایل بیگی)



بچه از سقوط رژیم شاه مسئله این بود که بگذارم خون باید رشت به جویها به راست؟

فدائیان اسلام : تغلب در تاریخ
(رهاشی شماره های : ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۷ ،
۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ و ۷۲ - دوره دوم - بهمن
۵۹ - اردیبهشت ۶۰)



فریدون ایل بیگی



فدائیان اسلام

نقلب در تاریخ، سکه رایج در جمهوری اسلامی

و- رازی

از همان اولین روزهای پسا زقیا مبهمن ماه، کسه روحانیت همراه با بورژوازی باسوار شدن برگرددهی توهم توده‌ها به حکومت رسید، مسخ تاریخ یکصدسال اخیر کشور ما آغاز شد. فقط یکماه پس از قیا یعنی در ۲۴ اسفند ۵۷، تلویزیون جمهوری اسلامی برنامه‌ی مفصلی به تحلیل از آیت‌الله کاشانی اختصاص داد. در آن برنامه سه، به اساسی‌ترین مقطع جنبش یعنی از حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد (آغاز خیانت کاشانی به جنبش ضد امپریالیستی شده‌ها) و به نقش تعیین کننده و خائنه‌ی او در موفقیت کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، به بهانه‌ی "تنگی وقت" مطلقا اشاره نشد. مسخ واقعیت‌های تاریخی در مورد نهضت ملی کردن صنعت نفت به حدی وقیحانه بود که حتی علی اصغر حاج سیدجوادى که چه قبل از قیا موجه ما هها بعد از آن، در ایجا دتوهم توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نقش قابل توجهی داشت، دهان به اعتراض

گشود (۱)، و همان وقت در شماره ۳۱ نشریه‌ی " جنبش " مقاله‌ای نوشت تحت عنوان " به تاریخ دروغ نگوئید. " از همان آغاز تا به امروز، این دروغگوئی‌های بیشترمانه به تاریخ و به توده‌ها، بویژه در مورد جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، شورش ۱۵ خرداد، قیام باشکوه توده‌ها علیه رژیم ستمگریپهلوی، درباره‌ی بهیبهانی‌ها، شیخ فضل‌الله‌ها، آیت‌الله کاشانی‌ها، نواب صفوی‌ها، آیت‌الله بروجردی‌ها، حجت‌الاسلام فلسفی‌ها، آیت‌الله خمینی‌ها و دهها آیت‌الله و حجت‌الاسلام ریز و درخشست، همچنان ادامه دارد و هر روز ابعاد هولناک‌تری بخود می‌گیرد، تا جائیکه امروز انسان نمیداند آنچه میشنود، میخواند و می‌بیند، به راستی میشنود، میخواند و می‌بیند یا با کابوس وحشتناکی مواجه است. امروز تاریخ نویسان آنها در مسخ واقعیت‌های تاریخی، در لاف غریبی زدن و در دروغ بافی، روی تاریخ نویسان شاهنشاهی را هزار بار سفید کرده‌اند، امروز رهبران باوقا حتی که ابعاد عظیم و بتصور نیا مدنی‌اشان، انسان‌رانه فقط به خشم بلکه بیشتر به وحشت می‌اندازد، نعل و ارونه میزنند. امروز وعاظ آریا مهری و آخوندهای ساواکیشان به نشخوار همان ابا طیلمی که در منابر میبافتند، با تبدیل نام آریا مهر به امام امت، ادامه میدهند. حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی که در بیانات خود پس از کودتای ۲۸ مرداد عبارت " السلطان ظل الله فی الارض " را تکرار میکرد (پیغام امروز، ۲۸/۳/۵۸)، کسیکه قبل از شهریور ۲۰، دلال بازاری بوده و حتی بعدا وقتی که معمم شد دست از

دلالتی بر نداشتن آنجا که روزنامه‌فکاهی توفیق
در باره اش شعری سرود که یک مصراع آن چنین بود:
" کی علی در جنگ لاستیک می فروخت؟ "

و از سال ۱۳۲۵ پس‌بعدها در یافت مقرر می‌ماند (با حقوق
هم‌ردیف سرتیپی) از رکن ۲ ارتش شاه، در پادگانها
سخنرانی می‌کرد و در دانشکده افسری شعار " چه فرمان
بزدان چه فرمان شاه " را میداد، کسی که یکی از دستیاران
سر لشکر زاهدی - نخست وزیر کودتا - و دوست سرتیپی
بختیار - فرماندهی نظامی - و سر لشکر با تمام نقلیه -
رئیس ستاد ارتش بود - و پس از کودتا به توصیه آیت‌الله
کاشانی، به منظور تأیید رژیم کودتا، و تحکیم پایه‌های
حکومت آن در شهرستانها سخنرانی می‌کرد (مجله
" با مشاد " به نقل از روزنامه‌ی " آیندگان " ۱۳/۵/۵۸)
امروز دقیقاً همان وظایف را در رژیم جمهوری اسلامی بر
عهده دارد. برای سلامت " نایب‌امام " و " امیر
مستضعفان جهان " و " حفظ وجود رهبر عظیم‌الشان انقلاب
از جمیع آفات و بلیات " دعا میکند، به منظور تأیید رژیم
جمهوری اسلامی و تحکیم پایه‌های حکومت آن از شهری به
شهر دیگر می‌رود. از طرف‌های سیاسی - ایدئولوژیک
(نام اسلامی رکن ۲) ارتش، برای ایراد سخنرانی در
پادگانهای تهران و شهرستانها دعوت میشود، در حضور
آیت‌الله خمینی از " شیخ فضل‌الله شهید " تجلیل بعمل
میاورد، در نماز جمعه‌ی تهران به امت حجت‌الاسلام
خا منهای به مصدق دشنام میدهد، خلاصه اینکه، یکی از
گلهای سرسید جمهوری اسلامی و مورد احترام و علاقه‌ی شدید
" امام امت " و مرشد فدائیان اسلام است.

امروز، آنکه رهبری میکنند، آنکه حکومت میکنند، آنکه قانون مینویسد، آنکه حاکم شرع است، آنکه ابزار سرکوب را میگرداند، آنکه وعظ میکند، آنکه رویدادهای جاری را تفسیر میکند، آنکه تاریخ مینویسد، یک شیخ فضل الله یا نواب صفوی و یا فلسفی است (از ظواهر امر که بگذریم و پوسته‌ها را که کنار بزنیم، پیدا کردن نقاط افتراق این سه تن، البته کار ساده‌ای نیست). نوشته‌های شیخ فضل الله، کتاب "حکومت اسلامی" و "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" را در کنار هم قرار دهیم ممکن نیست از شباهت عظیم آنها دچار حیرت نشوید. قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) را با "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" (۱۳۲۹) مقایسه کنید، ممکن نیست از خود نپرسید که آیا سردو این آثار را زیک فکر تراوش نکرده است؟ احکام حکام شرع و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بویژه در ماه‌های اخیر از نظر بگذرانید خواهید دید که مثلاً اگر کسی درسی سؤال پیش به فلان فدائی اسلام نگاه کج کرده باشد، مفسد فی الارض است ولی فلان مزدور و روشک‌نجه‌گر رژیم شاه که دستش بخون دهها میا رزوا انقلابی آلوده است مشمول عفو مام‌قصرار میگردد. هر شماره از مجله "پیمان انقلاب" (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) را که انتخاب کنید، اگر آرم سپاه پاسداران و نوشته‌ی زیر آن را نبینید، ممکن نیست که آنرا با ارگان رسمی فدائیان اسلام، عوضی نگیرید.

فدائیان اسلام، امروز دیگر آن مفهوم محدود سالهای بیست را ندارد که توسط چهار تروریست قشری پایه‌گذاری شد. فدائیان اسلام، امروز یک جریان وسیع فکری است با زیربنای مشروع طلبی و ولایت فقیه که مبتکر و بنیانگذار

اصلی آن شیخ فضل الله نوری، "پیشوای کبیر" آن آیت الله کاشانی (۲)، قهرمان آن نواب صفوی، خطیب آن حجت الاسلام فلسفی، بازوی مسلح آن سپاه پاسداران، حاکم شرع آن حجت الاسلام خلخالی، و رهبر آن آیت الله خمینی است.

تازه ترین تحریف واقعیت های تاریخی که از دستگاه دروغ پراکنی رژیم یعنی تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد به مناسبت سالروز "شهادت" نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام بود. به روایت آن، آنچه درسی سال اخیر بویژه در زمان نهضت ملی کردن صنعت نفت، صورت گرفت به یمن آیت الله کاشانی و تنی چند از عمال بی اراده ی او و همفکران آنها بوده، و توده ها در آن جنبش بزرگ توده ای هیچ نقشی نداشته اند.

"نقش شخصیت شما در اینجا داین قیامنا چیزتر از آنست که در مخیله ی خود سنجش کرده ییسا دوستانتان توجیه مینمایند، بلکه این التهاب و اشرقیام عمومی است که کاشانی را در ظلیعه یک جنبش، بزرگ کرده تا ریاست مجلس سسوق داده است."

این را امروزه کمونیستها بلکه در همان ایام روزنامه ی "مردم ایران" یعنی ارگان "خدا پرستان سوسیالیست" در شماره ۲۵ مورخ ۲۲/۴/۱۱ خطاب به کاشانی نوشت. وقتی که نقش آیت الله کاشانی، که بقول حسین هیگل "از لحاظ نفوذ معنوی و جاه و جلال، قویترین رهبر شیعه"

بود (۳) ، بحق چنان نا چیز باشد ، دیگر حساب چند تروریست فدائی اسلام (که اگر متحد آنها یعنی چاقو کشان حـزب دکتربقایی را کنار بگذاریم ، تعداد فعالینشان در آن زمان از انگشتان دودست تجاوز نمی کرد) ، کاملاً روشن است .
 پیدا است که در رژیم جمهوری اسلامی وقتی که هر روزه ، در مقابل چشمان حیرت زده میلیونها انسان ، با وقاحت تمام در زمینه بدیهی ترین مسائل بتوان دروغ گفت چرا نشود در مورد وقایع سی سال قبل ، نعل وارونه زد ؟

میدانیم که فدائیان اسلام ، پس از سکوت بیست چند ساله ، بعد از فرار شاه ، در زمان حکومت شاهپور بختیار ، با انتشار مجدد " ارگان انقلابی اسلامی " و " ارگان اساسی انقلاب " (۴) یعنی روزنامه " نبرد ملت " فعالیتست مجدد خود را آغاز کردند . اما جمعیت فدائیان اسلام ، کی ، چرا و چگونه بوجود آمد ؟ چه قدرتی در پس فعالیتتهای تروریستی آن خوابیده بود ؟ در جریان سالهای سی چه ضرباتی به جنبش ضدامپریالیستی توده ها وارد آورد ؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد ، " دشمنان طاغوت " چه می کردند ؟ چرا و چگونه در سال ۳۶ ، نواب صفوی و هم دستان او کشته شدند ؟

ما در طی چند مقاله میکوشیم به سئوالات فوق پاسخ دهیم . برای نگارش این مقالات ، عمدتاً از منابع و " اسناد معتبری " که توسط فدائیان اسلام ، دوستان و هواداران آنها در جمهوری اسلامی نوشته شده ، استفاده خواهیم کرد تا نگوئید که کمونیستها برای " کوبیدن فرزندان برومنسد

اسلام" از " اسناد معمول و غیر معتبر " بهره برداری کرده‌اند. برآستی چه کسی میتواند ادعا کند که " کشف الاسرار " خمینی، " برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، مصاحبه‌های مجله‌ی " پیام انقلاب " با عبدخدا بی‌ی از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام، ضارب دکتر حسین فاطمی، وکیل فعلی مجلس شورای اسلامی، نوشته‌ی عبداللله کرباسچیان، مدیر و سردبیر نشریه‌ی " نبرد ملت " قبل از ۲۸ مرداد و امروز، مقالات مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی و " اسناد معتبر " مشابه، ساخته‌ی کمونیست‌ها و " دشمنان اسلام " است؟

ما بررسی خود را درباره‌ی فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۴

آغاز میکنیم.

" در سال ۱۳۳۴، آقای سید مجتبی نواب صفوی سازمان فدائیان اسلام را به کمک آقایان سید حسین امامی و سید عبدالحسین واحدی و سید محمد واحدی تاسیس میکند. " (" برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه، صفحه‌ی ۱) .

آغاز نبرد ((فدائیان اسلام)) با کشتن کسروی شروع میشود. مرگ کسروی آغاز انقلااب فدائیان اسلام است. پس از آنهم عده‌ای از جنایتکاران را کشتیم و رزم‌آرا را ما کشتیم. نفت را ما ملی کردیم. "

(بیانات پرشور برای در حجت الاسلام عظیمی در اجتماع پرمهر و صفای طرفداران سازمان در میدان معین بمناسبت ۱۷ شهریور " نبرد

ملت " ، ۲۲/۶/۵۹) .

قتل مورخ و محقق دانشمند، احمد کسروی، توسط فدائیان اسلام برکسی پوشیده نیست و جای هیچگونه تردیدی در این زمینه وجود ندارد. فدائیان اسلام همواره از آن بیه عنوان " آغا زانقلاب فدائیان اسلام " و از افتخارات خود ذکر میکنند. در باره انگیزه‌ی قتل کسروی، یعنی انگیزه‌ی کشتن فکر و بریدن زبان به شیوه‌ی اسلامی، روایات فراوانی وجود دارد و از آن جمله‌ی آنها روایتی است که حسنین هیکل در کتاب " ایران، کوه آشفشان " نقل میکند :

" نواب صفوی ، رهبر جمعیت ، روزی در مسجد هندی در نجف نشسته بود که ناگهان روزنامه‌ای از ایران بدست وی داده شد که مقاله‌ای از احمد کسروی در آن درج شده بود . نواب صفوی در حین مطالعه‌ی آن مقاله متوجه شد که نوشته‌ی کسروی متضمن طعن‌های زننده بر دین مسیحی اسلام است !! نواب بعد از مطالعه‌ی آن ، با خشم و غضب برخاسته به نزدیکی از اساتید حوزه رفت تا رای آن اسناد را در باره‌ی نویسنده‌ی مقاله بدانند (۵) و استاد جواب داد :
کافر است ، وقتش جا یز " (ص ۷۷) .

تکنه‌ی جانب و ناسناخته‌ای در رابطه با انگیزه‌ی قتل کسروی توسط فدائیان اسلام قابل ذکر است : " کشف الاسرار " خمینی پس از شهریور ۱۳۲۰ و در هر حال قبل از ترور کسروی در ۱۳۲۴ انتشار یافته است . (۶) " کشف الاسرار " در واقع فحشنامه‌ای است علیه شریعت سنگلجی و یویژه علیه " کسروی

خبیث و کسرویها" نقل قولهای تکان دهنده‌ای کذا ز این کتاب ارائه خواهیم داد. می‌تواند نه تنها سرنخها بیسی در رابطه با ترور کسروی بدست دهد، بلکه همچنین بر تار و پود سرنخ بلافاصله، نوربیا شد و برای روشن کردن پاره‌ای از نقاط هنوز تاریک و برخی از جنبه‌های بظاهرا گویج کننننننننننننن رویدادهای دو سال اخیر، راهنما باشد. همچنان در رابطه با ترور کسروی در اینجا اشاره کنیم (توضیح بیشتر آنرا بعدا خواهیم داد) که در زمان انتشار " کشف الاسرار " آیت‌الله خمینی از مدرسین حوزه علمیه قم بودند و سواب صفوی، از طلاب علوم دینی همین حوزه،

اگر بیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام در طی چهار سال اخیر محتاج به تحقیق و سیمتروفا کتبه‌ای بیشتری است (و ما در اینجا با طرح مسئله و بدست دادن سرنخ‌ها از محققان و مورخان برای اثبات آن یاری می‌طلبیم)، رابطه‌ی تنگاتنگ فدائیان اسلام با آیت‌الله کاشانی، لااقل از سال ۱۳۲۵ به این طرف، از موضوعات کاملاً شناخته‌شده و اثبات شده است. علاوه بر نوشته‌های فدائیان اسلام و طرفداران آیت‌الله کاشانی، صاحب‌نظران نیز به کرات بر این امر تکیه کرده‌اند. فعالیت فدائیان اسلام، از همان آغاز، چنان با نام کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام بحث کرد و از آیت‌الله کاشانی سخنی به میان نیامورد. با این حال در این سلسله مقالات گرچه سعی خواهیم کرد با این امر نپردازییم ولی برای روشن شدن برخی از مسائل در رابطه با فدائیان اسلام ناگزیریم بخشی کوچک از اسناد فراوانی که در دست است (و ما در بررسی نقش روحانیت در جنبش ملی کردن

صنعت، از آنها استفاده خواهیم کرد)، ارائه دهیم.

در این سلسله مقالات، پس از اشارات مختصر در زمینه‌ی علل و انگیزه‌ی قتل هژیر توسط فدائیان اسلام، درباره‌ی ترور رزم آرا مکتب بیشتری خواهیم کرد. چرا؟ برای اینکه یک دروغ بزرگ تاریخی و بسیار رایج در این روزها را افشا کنیم. زیرا که این روزها غالباً ادعا میشود که اگر رزم آرا توسط فدائیان اسلام ترور نمیشد، نهضت ملی کردن صنعت نفت در ایران بوجود نمی‌آمد چرندیات آن برنامه‌ی تلویزیونی در سالروز مرگ نواب صفوی و خزعبلات (مذکور در فوق) آن آخوند نیمچه فاشیست که: "... رزم آرا را ما کشتیم، نفت را ما ملی کردیم"، بکنار واقعیت قتل رزم آرا در کجاست؟ علت واقعی ترور رزم آرا با معرفی دوستان و طرفداران رزم آرا (انگلستان، شوروی زمان استالین و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او (امریکا، شاه و دربار، بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی و روحانیت بویژه آیت الله کاشانی) میتواند روشن شود. ضمن بررسی این امر، خواهیم دید که فدائیان اسلام نقشی بیش از مزدور و عامل اجرایی نداشته‌اند، عروسکان یک خیمه شب بازی بوده‌اند که نخ آن از جای دیگری کشیده میشود، از جایی که کودکانی ۲۸ مرداد کارگردانی شدند. اشاراتی خواهیم داشت به ملاقات نواب صفوی و عبدالحسین واحدی با شاه قبل از ترور رزم آرا و تجویس تلویحی شاه به قتل رزم آرا در این ملاقات (مجلسه‌ی "رگبار امروز"، مهاجده با وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی، شماره ۴، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸). و خواهیم دید که در جلسه‌ی سری که در مورد قتل رزم آرا تصمیم گرفته

شد چه کسی از شرکت داشته اند .

نقش خائنان نهی آیت الله کاشانی (و نتیجتاً عمسال
بی اراده‌ی او ، فدائیان اسلام) از سی تیر ۳۱ به بعد و نقش
تعیین کننده‌ی آیت الله کاشانی (و روحانیت در مجموع)
در موفقیت کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد ،
موضوع تحقیق جداگانه‌ای خواهد بود و در این سلسله مقالات
بآن نخواهیم پرداخت .

پس از کودتای ۲۸ مرداد فدائیان اسلام ، که امروز
مانند تمام روحانیون ، صدالبته از زمان تولد ، " ضد
طاغوت " و " دشمن نظام شاهنشاهی " بوده‌اند ، راست راست
میگردند . نواب صفوی برای ایراد سخنرانیهای مذهبی
به شهرستانها سفر میکند ، در سال ۳۳ ، نواب صفوی بسسه
کشورهای عربی از جمله عراق ، اردن و مصر می‌رود و سپس از
بازگشت به تهران ، مورد استقبال پر شور فدائیان اسلام
و بعضی از روحانیون بسیار بسیار سرشناس امروز قرار
میگیرد . نواب صفوی پس از بازگشت از سفر به ملاقات شاه
می‌رود (" برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام " ، مقدمه ،
صفحه ۳) .

و سرانجام خواهیم رسید به علل اصلی دستگیری و
کشته شدن نواب صفوی در سال ۱۳۳۶ و ختم عاقله و سکوت
بیست ساله‌ی فدائیان اسلام . (۷)

ماجرای ترور کسروی

دربخش قبیل با نفل قولی از مقدمه‌ی "برنامۀ انقلابی فدائیان اسلام" نوشتیم که گروه فدائیان اسلام در سال ۱۳۲۴ تاسیس شده است. با ذکر عبارتی از "بیانات پرشور برادر حجت الاسلام عظیمی" (چاپ شده در جریبده‌ی شریفه‌ی نبرد ملت) دیدیم که ترور کسروی در واقع مبدا تاریخ تاسیس، "آغاز نبرد" و "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" بشمار می‌رود. در همانجا با ارائه‌ی عبارتی از کتاب "ایران، کوه آتشفشان" (۸)، ملاحظه کردیم که حضرت شواب صفوی، در نجف، با خواندن مقاله‌ای از کسروی به سختی منقلب می‌شود و "با خشم و غضب" جهت استفتاء به حضور یکی از استادان حوزه "میرسد و پس از بیان مطلب "استاد، فتوی می‌دهد: "کافر است و قتلش جایز".

در اینجا می‌کوشیم که قتل کسروی را از زاویه‌ی تازه‌ای مورد بررسی قرار دهیم. همان‌طوریکه در بخش قبیل گفته‌ایم آنچه در این زمینه خواهد آمد بعنوان دادن سرخها

وگشودن باب جدیدی در رابطه با قتل کسروی (وفی الواقع در ارتباط با رویدادهای دوسالهای اخیر و تاریخ بلافاصله) میباید شد. هر چند که برداشتهای خود را در وجود پیوند بیستین آیت الله خمینی / فدائیان اسلام / قتل کسروی، هنوز برای اثبات این پیوند و رابطه مستقیم، کافی نمیدانیم و قبلاً گفته ایم که این امر محتاج به تحقیق بیشتر و دسترسی بسه شواهد و اسناد جدیدتری است. با اینهمه، در خوشبینانه ترین حالات، بطوریکه خواهیم دید، لااقل در وجود رابطه غیر مستقیم بین آیت الله خمینی / فدائیان اسلام / قتل کسروی، تردید نمیتوان داشت.

در آغاز سالهای ۱۳۲۵، سه گروه از معتقدان به خدا

و اسلام، فعالیت چشمگیری داشته اند:

۱ - افرادی نظیر احمد کسروی و شریعت سنگلجی که میکوشیدند اخبار و احادیث و خرافات یعنی "زباله های هزار ساله" را از دامن دین بزدایند. و با تحلیلی روبنایی در زمینه مشکلات گریبانگیر جامعه و با برخوردی بورژوازی به جنگ خرافات مذهبی بروند.

۲ - افرادی نظیر مهندس بازرگان و دکتر سحابی که میکوشیدند "عملی بودن" احکام طهارت و نجاسات و وجود جن و فرشته و افسانه های کتب مذهبی از جمله قرآن در مورد آفرینش را به کمک فیزیک و ترمودینامیک و نظریه های تکامل انواع داروین و غیره "اثبات" کنند. (۹)

۳ - افرادی نظیر آیت الله خمینی که میکوشیدند با نوشتن کتابهایی مانند "کشف اسرار" نه تنها "برادران ایمانی" را تحریک کنند که "قلمهای خونین و مسموم" و "ننگین" کسرویهای "خبیث" (۱۰) را بشکنند بلکه از

"ملت غیور قرآن" مصراغه بخواهند که "تخم ایمن
ناپاکان بی آبرو"، "کودن"، "فتنه انگیز"، "ماجراجو"،
"طاریا وه سرا"، "عقل و خرد باخته و افسار گسیخته"، "هرزه گو"
"مردافیونی آمیغ و آخشیج تراش"، "آشوب طلب"، "بیخرد"
خالی ازدانش و خیانتکاری ارزش،،،،، را "از روی زمین"
براندازند. (۱۱)

از سال ۱۳۲۴ گروه چهارمی پیداشد بنام فدائیان
اسلام تا به اینگونه فراخوان های آیت الله خمینی در
"کشف الاسرار" :

"هم کیشان دین دار ما، برادران پاک ما،
دوستان پارسی زبان ما، جوانان غیرتمند ما،
هموطنان آبرومند ما، این اوراق سنگین، این
مظا هر جنایت، این شالوده های نفاق، این
جرشومه های فساد، این دعوتها به زرتشت گری،
این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاها به
مقدسات مذهبی را بخوانید و در صد جا ره جویی
بر آئید، بایک جنبش ملی، بایک جنبش دینی،
بایک غیرت ناموسی، بایک عصیت وطنی، بایک
اراده ی قوی، بایک مشت آهنین باید تخم این
ناپاکان بی آبرو را از روی زمین براندازید."
(صفحه ۷۴)

لبیک بگویند .

قبل از ارائه ی نمونه های دیگری از "کشف الاسرار"
لازم است که به چند نکته ی قابل توجه در این زمینه اشاره
کنیم .

۴

ما نمیدانیم خمینی در زمان انتشار " کشف الاسرار " از نظر سلسله مراتب روحانیت چه درجه‌ای داشت: حجت الاسلام بود یا حجت الاسلام والمسلمین؟ ولی میدانیم که از سال ۱۳۴۷ هجری قمری (۱۳۰۶ شمسی)، از مدرسین حوزه علمیه قم بود. (۱۲) و برای یک طلبه‌ی متعصب و قشری همیمن حوزه نظیر نواب صفوی، یک مرشد بشمار میرفت. " کشف الاسرار " خمینی در آن زمان برای نواب صفوی و همفکران او بعنوان " راهنمای عمل " تلقی میشد و دستورات صریح و موکد این کتاب در مورد کسروی " خبیث " برای آنها همچون تکلیف شرعی و لازم الاجراء بود، بویژه اینکه نوشتن این کتاب " از طرف مراجع " به خمینی محول شده بود. و خصوصاً فرا موش نکنیم، هما نظوریکه قبلاً توضیح داده ایم، ترور کسروی پس از انتشار این کتاب صورت گرفته است.

چرا خمینی " از طرف مراجع " بعنوان تنها فرد ارفع شبهات و ابهامات " انتخاب شد؟ ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در جواب به این سؤال، ضمن اشاره به " احاطه‌ی ایشان بر اسلام و رد شبهاتی که معاندین بر اسلام میگیرند " اضافه میکند:

" مبارزات امام بر علیه معاندین و کفار و جریان‌های انحرافی از همان ابتدای جوانی و نیز تحصیل ایشان در حوزه‌ی علمیه قم وجود داشته است. " (۱۳)

و بعنوان جمله‌ی معترضه اضافه کنیم: درهما نجا میخوانیم و قتیکه مسئولیت " رفع شبهات "، " از طرف مراجع " به خمینی " محول شد "، " با اینکه ایشان در آن هنگام به چشم درددچار بودند، ولی با نوشتن کتاب " کشف الاسرار "

بطور معجزه آسایی درد چشم ایشان نیز برطرف شد.

محمد مهدی عبدخدایی، عضو قدیمی فدائیان اسلام و ضارب دکتر حسین فاطمی، بدون اشاره به انگیزه‌ی اصلی ترور کسروی، مقداری آسمان وریسمان را بهم میسوزد، از " غرب زدگی" اوواز" شکلی از ملی گرایی و ایمان به ناسیونالیسم" سخن میگوید و با لایحه یکی از گناهمان کبیره‌ی او را بر می‌شمرد: " او با اینکه" در واقع مشروطیت بود" با اینحال" از مخالفین سرسخت شیخ شهید فضل الله نوری" بشمار میرفت. (۱۴)

بهر حال، اولین سوء قصد جان کسروی، در چهار راه حشمت الدوله، توسط نواب صفوی و دوتن از " دینداران" دیگر صورت گرفت. سرنوشت کسروی از همان اولین سالهای ۲۰ تعیین شده بود:

"... غافل از آنکه با خواست خدا بهمین زودی

دینداران با مشت آهنین، مغزی بخرد آنها را

پریشان خواهند کرد." (کشف الاسرار، ص ۲۸۳)

البته " دینداران" برای پریشان کردن " مغزی بخرد" کسروی، در چهار راه حشمت الدوله، علاوه بر " مشت آهنین" فراموش نکردند که محض احتیاط، چوب و چماق را نیز بسه همراه ببرند.

حسنین هیکل در باره‌ی این سوء قصد چنین مینویسد:

(فدائیان اسلام وقتی موجودیت خود را عملاً

ا اعلام کردند که سه تن از افراد جمعیت به کسروی

حمله کردند و او را چندان با چوب زدند تا نقش

زمین شد و بخیال اینکه مرده است او را همچون
نعش بی جان رها کرده و فرار نمودند.

کسروی پس از انتقال به بیمارستان و انجام عمل جراحی
از مرگ نجات مییابد. چند ساعت بعد از انتشار اعلامیه‌ی
فدائیان اسلام مبنی بر اینکه "زمین از وجود خیا نیکار
پاک شده" معلوم میشود که زمین هنوز از وجود "خیانیکار"
پاک نشده است. کسروی پس از مدتی از بیمارستان مرخص
میشود و زندگی عادی خود را از سر میگیرد. (۱۵)

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی بمناسبت "شهادت" نواب
صفوی، با برادر بزرگ او، عضو قدیمی فدائیان اسلام،
مصاحبه‌ای بعمل میآورد. در این مصاحبه برادر نواب
صفوی "با صفای باطن و خلوص نیت" یک فدائی اسلام،
روایت تازهای از واقعه‌ی چهارراه حشمت الدوله ارائه
میدهد و ارگان حزب جمهوری اسلامی هم البته با همسان
"صداقت انقلابی - اسلامی" همیشگی خود و با توجه به
"رسالت مکتبی" در تصحیح اسناد تاریخی، آنرا بچسب
میرساند. "اخوی بزرگ حضرت نواب" میگوید:

"کسروی هم مثلاً محکم به اتکاء دوستانش
تصمیم گرفت مرحوم نواب را از بین ببرد... و
یک مرتبه، چهارراه حشمت الدوله کسروی بسک
عصایی داشت که در آن سرنیزه بود و با آن بسک
نواب حمله کرد و نواب هم دفاع کرد. کسیکه
آمدند جلوی آنها را گرفتند." (۱۶)

یک فدائی اسلام و ارگان حزب جمهوری اسلامی، از ترس
اینکه می‌داد دشمن خدا بشوند، البته دروغ نمی‌گویند!
بگذریم... بهر حال، فدائیان اسلام از این اولین تجربه

نا موفق خود درس گرفتند و به ناکافی و غیر مطمئن بودن
 " مشت آهنین ، و چماق " پی بردند و آن اشتباه را ، چه در
 مورد کسروی و چه در ترورهای بعدی ، هرگز تکرار نکردند .
 برای پریشان کردن " مغزهای بیخرد " ، همواره گلوله‌های
 سربی را به هر " آلت قتاله "ی نامطمئن دیگر ، ترجیح
 دادند ، و تجربه‌ی جدید را نیز برای اولین بار در مورد
 کسروی بکار بستند :

" یکروز صبح در کاخ دادگستری ، کسروی در
 حالیکه در مقابل دادستان بعنوان وکیل
 دعاوی ، ادعای ناهای را قرائت مینمود ، ناگهان
 چهار مرد مسلح که نواب در را س آنها بود داخل
 سالن محاکمه شده و بدون معطلی شروع به
 تیراندازی کردند ."

آنگاه هفت تیر بدست ، از میان انبوه جمعیت گذشتند و
 " داخل یکی از مساجد " شدند . پس از اطمینان به کشته شدن
 کسروی در بیانیهای اعلام کردند : " دنیا از شرارت‌های
 کسروی راحت شد . " (۱۷)

همین نویسنده در صفحات ۸۳-۸۱ شرح میدهد که چطور
 تحت فشار آیت‌الله کاشانی ، چهار رقابت کسروی در ظرف یک
 روز " محاکمه " ، " تبرئه " و بلافاصله آزاد شدند . و برای صرف
 ناهای در ظرف خانهدی آیت‌الله کاشانی (قبل از آغاز
 " محاکمه " و صدور رای " برائت " پیشاپیش از طرف
 آیت‌الله به ناهای ردعوت شده بودند) ، برافراشتند .

با توجه به آنچه گذشت ، برگردیم به مرور کوتاهی خود در

" کشف الاسرار " و رابطه‌ی آن با ترور کسروی، از میان نمونه‌های بسیار فراوان این کتاب، فقط چند عبارت دیگر را نقل میکنیم:

آیت الله خمینی در " کشف الاسرار " میگوید:

تعیین تکلیف کسانی را که " از ناسزا و بی‌هوده سرایبی کرده و از هیچ چیز به مقدسان مذهبی آنها فروگذار ننمودند به اهمیت مردانه‌ی جوانان غیوردیندار و واگذار میکنم تا آتش این فتنه‌گه از آتشکده‌ی فارس و پیرامون زرتشت و مزدک برخاسته خاموش شود و اگر سستی کنند خواهیم دید که مشتی از این زباله‌ها دامن به آتش آتشکده‌ی مجوسان زده، شما را دعوت به آئین گبران کنند " (ص ۱۸). " جوانان غیوردیندار " نیز " سستی " نکردند و چندی بعد، " با همت مردانه‌ی " خود یکی از سرشناس‌ترین " این زباله‌ها " را نابود کردند.

در جای دیگر، خوانندگان محترم " راه " داوری " میطلبید و " ریشه‌کن کردن جرثومه‌های فساد " را " فرض " (بخوانید تکلیف شرعی) می‌شمارد:

" شما خوانندگان محترم چه داوری میکنید ما از گفته‌های صریح قرآن درباره‌ی هجرات و غیب‌گویی دست برداریم . . . و از مشتی کودکی بی‌خرد خیا بان گرد پیروی کنیم یا گفته‌های با غرض آمیخته‌ی اینان را سوء نیت تلقی کرده ریشه‌کن کردن جرثومه‌های فساد را که موجب تشتت وحدت اسلام و اخوت قرآنی . . . است بر خود فرض شما ریم و با پنجه‌های انتقام مردانه گلوی این بی‌خردان را فشار دهیم تا اعاذه یا وه سرایی

نکنند و دست ناپاک خود را بگفته‌های خدا و پیغمبران و اولیاء دراز نکنند. " (هما نجا ، صفحات ۵۶ - ۵۵) .

آیت الله خمینی مردم "یکتا پرست خدا خواه دشمن شرک" را از بابت " قد علم " نکردن در مقابل نویسنده‌ی "آن کتاب ننگین " مورد سرزنش قرار میدهد :

" چرا در مقابل آن کتاب ننگین ((تا ریخ شیعه ... گری)) با آن اسم آمد که گویی با لغت جن نوشته شده و آمیغ و آخشیج ها و صدها کلمات وحشی دور از فهم را به رخ مردم کشیده و زرتشت مجوس مشرک آئین پرست را ... مدیاک خدا خوانده چه شد که هیچ قد علم نکرده و یا وه‌های او را جـواب نگفتید ... آوخ از این آدمیزاد ... تفوبرتو ای آدمیزاد. " (هما نجا صفحات ۶۰ - ۵۹)

آیت الله خمینی ، از همان سالهای ۲۳ - ۲۱ با الهام از " گفته‌های صریح قرآن درباره غیب گوئی " ، آینه‌دهی کسروی را پیشگوئی کرده بود :

" ای خدا دوست ... چرا عوام فریبی میکنی و به نام خدا و قرآن میخواهی دسته بندی کنی ، پس آن حرف آخر را ، که اگر بشما مجال دادند ، خواهید گفت اول بگوئید " . (ص ۶۰ - تاکید زماست) البته چندی بعد ، نواب صفوی و همفکرانش به او چنین مجالی ندادند و در دادگستری کارش را یکسره کردند . در جای دیگر میخواهیم :

" هان ای ملت غیور قرآن ، دست این تبهکاران را کوتاه کنید و قلم این جنایتکاران را بشکنید

تا تاج کرامت و شرف شما که قرآن است برقرار
بماند. " (هما نجا، صفحه ۸۰)

خمینی با اینکه برای "اعدام... این فتنه جویان... که
مفسد فی الارض هستند،" از "دولت اسلام" یاری میطلبد
ولی بیشترین امید او به "دانشمندان" (از نوع نسواب
صفوی و عبدالحسین واحدی است) است:

"دانشمندان که مندرجات آن جوابهای ما را
دیدند، خود دآوری کرده و فتنه انگیزی و سوء نیت
آنان را در مییابند و اگر خود را عهده دار نگاهداری
دین و قرآن و مقدسات مذهبی میدانند خود آنها
با مشت آهنین، دندان این بیخردان را خرد و سر
آنها را زیر پای شهادت خود پامال میکنند و ما
انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی
و مذهبی همیشه همراه این نشریات را که برخلاف
قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصی که
این یا وه سراییها را میکنند در حضور هواخواهان
دین، اعدام کند و این فتنه جویان را که فسد
فی الارض هستند از روی زمین براندازد تا فتنه
انگیزان دیگر، دامنه به آتش فتنه گری و تفرق
کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات دینی دراز
نکنند و السلام"

(هما نجا، صفحات ۱۰۵ - ۱۰۴)

و تهدید میکند:

"قانون اسلام... تکلیف انسان خود سرافسار
گسیخته ما نند شما را معین کرده است و بخواست
خدا یکروز عملی میشود" (هما نجا، ص ۲۳۸).

و بطوریکه میدانیم این "یکروز" چندان بطول نمیانجامد. بالآخره کتاب "کشف الاسرار" پس از نقل سه آیه از قرآن (سوره نساء آیه ۱۳۷، سوره ی مائده آیه ۵۰، سوره انفال، آیه ۵۹) (۱۸) با این عبارت خاتمه مییابد:

"هم میهنان عزیز، خوانندگان گرامی، برادران ایمانی، جوانان ایران دوست، ایرانیان عظمت خواه، مسلمانان عزت طلب، دینداران استقلال خواه، اینک این فرمانهای آسمانی است، این دستورات خدائی است، این پیامهای غیبی است... آنها را بخوانید و تکرار کنید و در پیرامون آن دقت نمائید و آنها را بکار بندید." (همانجا، ص ۳۳۴)

فدائیان اسلام، "این فرمانهای آسمانی" و "ایمان دستورات خدائی" را بدقت خوانند و آنها را بکار بستند و بعنوان آغازکا و زمین را از وجود کسروی "خبیث" پاک کردند.

و امروز در رژیم جمهوری اسلامی، که آرزوهای چهل و چندساله آیت الله خمینی و آرزوهای سی و چندساله فدائیان اسلام و سایر مرتجعین تحقق یافته است، "پاکسازی" زمین از وجود "جرثومه های فساد که موجب تشیت وحدت اسلامی و اخوت قرآنی" و "آتش فتنه گری و تغفوق کلمه" اند، با ابعاد پیوسته در حال گسترش، ادامه دارد. چرا که جامعه ایده آل جمهوری اسلامی یعنی جامعه گورستانی (که شاه در آن آنهمه تلاش کرد و ناکام ماند)، علیرغم

تمام جنایات و وحشیگریهای پادشاهان ارتجاع و محلل‌های سرمایه‌داری، هنوز تحقق نیافته است. چرا که مبارزه مرگ و زندگی بین کار و سرمایه، بین جهل و آگاهی، بین اسارت و رهایی، هنوز خاتمه نیافته است. و علیرغم رویای شیرین کوتوالان ارتجاع و محافظان سرمایه، فقط وقتی خاتمه خواهد یافت که به پیروزی زحمتکشان، به رهایی نیروی کار از استثمای سرمایه، به محاصره جامعه طبقاتی، به آزادی و بالندگی و شکوفایی انسان منتهی شود. اگر چند ده هزار کشته و مجروح و معلول و یکی دو میلیون آوارهی جنگ کنونی (جنگی که دولت ارتجاعی ایران و عراق به زحمتکشان دو کشور تحمیل کرده‌اند) را کنار بگذاریم، ظرف این دو سال اخیر، از نحوست وجود حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی روزی نبود که دهه‌ها تن از کارگران، روستائیان و سایر زحمتکشان، خلقهای تحت ستم، کمونیست‌ها و سایر نیروهای مردمی، در یک گوشه از کشور، بخاک نیفتاده باشند. رژیم جمهوری اسلامی، برای استحکام پایه‌های متزلزل حکومت جا برانه‌اش همچنان خون می‌طلبید. از دو سال پیش تا کنون این دور تسلسل جهنمی، همچنان ادامه دارد، تا روزی که توده‌ها به این همه وحشیگری‌ها و جنایات، فرمان ایست دهند و رژیم پوشالی و ستمگرو محکوم به زوال جمهوری اسلامی به سرنوشت رژیم پوشالی و ستمگرو محکوم به زوال شاه، دچار شود.

(۳)

فدائیان اسلام

و

آیت الله کاشانی

دربخشهای قبل، درباره مسخ وقایع تاریخی یکصد سال اخیر رژیم جمهوری اسلامی، در ابعاد باورنکردنی، اشاراتی کردیم و در رابطه با فدائیان اسلام گفتیم کسه امروزه، فدائیان اسلام دیگر آن مفهوم محدود سالهای ۱۳۲۰ را ندارند که توسط چند تروریست قشری و متعصب تشکیل شده باشد. امروز فدائیان اسلام یعنی همان بختی که بنام رژیم جمهوری اسلامی بر کلیه شیون جامعه چنگ انداخته و توده ها هر روز با جنبه های فاجعه آمیز و نابودگرانه و ضد بشری (و نه فقط ضد کارگری) آن بیشتر آشنا میشوند. شیخ فضل الله یا نواب صفوی یا آیت الله خمینی یعنی خواجه علی یا علی خواجه، " حکومت مشروعه "ی شیخ فضل الله، " حکومت اسلامی " فدائیان اسلام و " جمهوری اسلامی " آیت الله خمینی، از یک منبع تغذیه میشوند و یک جریان فکری واحد هستند که از ۷۵ سال پیش در سه مقطع تعیین کننده و تاریخ ساز کشور ما، در مقابل جنبش

دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها ظاهراً هر شدند و با منحرف کردن مسیر جنبش آنرا به شکست گشاندند (و همین امر در جنبش تنباکو، در شرایطی متفاوت و بگونه‌ای دیگر با نجام رسید).

این چه معما نیست که از صد سال پیش تا کنون، هرگاه که توده‌ها بخاطر آزادی‌های دموکراتیک و مبارزه با امپریالیسم (امپریالیسم انگلیس - امپریالیسم روسیه تزاری - امپریالیسم آمریکا) بپا خاستند، بلافاصله پس از مدتی، میرزا حسن آشتیانی، شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله خمینی را در مقابل خود یافتند. علیرغم تمام هوجب‌گریها با اواخره باید باین سؤال مشخص پاسخ داده شود: چه رابطه‌ای در این تقابل مدام و روحانیت با خواسته‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها وجود دارد؟

در بخش قبل دیدیم که ترور احمد کسروی، "آغا زنبورد" و "آغا زانقلاب فدائیان اسلام" است. عمده‌ترین بخش آن مقاله را به وجود رابطه‌ی (لا اقل) غیر مستقیم بین ترور کسروی و آیت‌الله خمینی اختصاص دادیم. هدف در آن مقاله با بررسی قتل کسروی، فقط دادن سرنخه‌ای در زمینه‌ی پیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام از سی و پنج سال پیش به این طرف نبود بلکه هدف عمده‌تر این بود که با ارائه‌ی نمونه‌های متعددی از "کشف الاسرار" (که قریباً چهل سال پیش نوشته شده)، پاسخی به جنبه‌های بظا هر گنج کهنده‌ی رویدادهای دوساله اخیر و به "چرا"هایی که هنوز

ممکن است وجود داشته باشد، ارائه شود. از این دیدگاه با ایداعاتا به مقاله‌ی پیش نگریست، و نه فقط در رابطه با نقش - مستقیم یا غیرمستقیم - آیت الله خمینی در قتل کسروی که بدست فدائیان اسلام انجام گرفت.

قبلا گفتیم که در همفکری آیت الله خمینی با فدائیان اسلام، لا اقل در چهل سال اخیر (یعنی حتی قبل از تأسیس فدائیان اسلام)، کوچکترین نقطه‌ی ابهامی وجود ندارد. لیکن اگر اثبات پیوند آیت الله خمینی و فدائیان اسلام، از سی و پنج سال پیش به این طرف، محتاج تحقیق بیشتر و دسترسی به اسناد تازه‌ای است (چرا که فدائیان اسلام، خمینی و طرفداران او، در این زمینه مطلقاً سکوت کرده‌اند)، ولی در وجود رابطه بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، از سال ۱۳۲۵ به بعد، تردیدی وجود ندارد. چه طرفداران آیت الله کاشانی و چه فدائیان اسلام و طرفداران آنها در این دو سال اخیر، بشدت در این زمینه تبلیغ کرده و اسناد معتبری ارائه داده‌اند.

نکته‌ی عجیب در اینجا اینست که فدائیان اسلام و آیت الله خمینی، از دیرباز، یک چیز را خواسته‌اند و می‌خواهند و از نظر قرینیت و تفکرات ما قبل سرمایه‌داری، با هم کوچکترین تغاوتی ندارند، حال آنکه (بطوریکه در بخش قبل اشاره کردیم و در این مقاله بیشتر به آن خواهیم پرداخت) آیت الله کاشانی را نمیتوان از نظر تبحر و عقب ماندگی تاریخی نه با شیخ فضل الله مقایسه کرد و نه با نواب صفوی و نه با آیت الله خمینی. گفتیم که آیت الله کاشانی نوعی از بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود. در همانجا اشاره کردیم که فعالیت فدائیان اسلام، پس از

قتل کسروی، بنحوی با نام آیت‌الله کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام و ترورهای بعدی آنها (عمدتاً ترور هژیرورزم آرا) بحث کرد و از آیت‌الله کاشانی سخنی بمیان نیاورد، در این مقاله میکوشیم که رابطه‌ی آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام را از جنبه‌های مختلف به اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

قبلاً لازمست برای روشن شدن موضوع به نکاتی چند اشاره کنیم.

کتابها و مقالات بسیار فراوانی در همین دو سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی، بمنظور وارونه جلوه دادن وقایع تاریخی، درباره‌ی نهضت ملی کردن صنعت نفت نوشته شده است. این کتابها و مقالات، از جمله کتاب "قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر ۱۳۳۱" (۱۹) که توسط یکی از فرزندان آیت‌الله کاشانی (۲۰) نوشته شده، همه‌جا، پس از ذکر مفصل خدمات ارزنده‌ی آیت‌الله کاشانی به جنبش، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ متوقف میشوند.

گوئی کسی در مورد خدمات آیت‌الله کاشانی (و نه روحانیت) تا ۳۰ تیر و بویژه روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تردید داشته و یا کوشیده است که آنها را بی ارزش جلوه دهد (هر چند که به انگیزه‌های مشخص و ناخالص - شرکت او در این جنبش بی توجه نیستیم) ما حتی چوب‌لای چرخ گذاشتن‌ها و توطئه‌های بی‌شمار پنهان و آشکار (و غالباً آشکار و مخرب) آیت‌الله کاشانی علیه جنبش توده‌ها بعد از ۳۰ تیر - ۲۵ مرداد، را هنوز خیانت نمی‌خوانیم. خیانت آیت‌الله

کاشانی (وروحانیت در مجموع)، بمعنای همه جا نبیسه‌ی کلمه، از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲۵ یعنی در تعیین کننده‌ترین و حساس‌ترین لحظات تاریخ کشورمان و در اوج مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده‌ها بدنیال همکاری موثر او (وروحانیت در مجموع) با امپریالیسم آمریکا و انگلیس و مزدوران داخلی و خارجی آنها (دربار پهلوی و عوامل آنها، " سیا " و عوامل داخلی آن و غیره) صورت گرفت .

روحانیت در مجموع (و آیت الله کاشانی) از ۲۵ مرداد، تمام قدرت سازماندهی خود را بکار گرفت، تمام شبکه‌های تبلیغاتی خود را در سرتاسر کشور بر راه انداخت و تمام نیروهای قابل بسیج خود را در خدمت کودتا چپان و عمال امپریالیسم آمریکا و انگلیس قرار داد تا تاج و تخت محمد رضا شاه را، که احدی در از دست رفتن آن تردیدی نداشت، به بیانهی " نجات دین و مملکت " به او بازگرداند و در نتیجه، درست مانند دو جنبش تنباکو و مشروطیت، پایه‌های حاکمیت مجدداً استبداد شاه و غارت امپریالیسم را مستحکم کرد .

در رژیم جمهوری اسلامی، حاکمان جدید و پامنبیری‌های آنها با بروی این نکته انگشت گذاشته و بدرستی گفته اند که اکثر رهبران جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق، خواهان سرنگونی رژیم شاه نبودند بلکه میخواستند که شاه سلطنت کننده حکومت . البته آنها با بیان این نکته، فقط نیمی از حقیقت را میگویند و نیم دیگر آنرا، که در لای عبا و با درجیب قبا پنهان میکنند اینست که در آن ایام کل روحانیت، هم با سلطنت کردن شاه موافق بودند و هم با حکومت کردن او . مهمتر از آن اینکه : نه تنها روحانیت

در مجموع بلکه حتی یک روحانی (بویژه از میان حاکمان جدید و طرفداران بظا هرگونه گوناگون آنها، که امروز مدعی هستند همواره دشمن رژیم سلطنتی و " ضد طاغوت " بوده‌اند) را نمیتوانند بمانشان دهند که در آن ایام با رژیم سلطنتی مخالفت کرده باشند (۲۱)، بلکه برعکس: پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، روحانیت در مجموع (البته حاکمان جدید و طرفداران آنها جزءشان بودند) عقیده داشتند که برای نجات اسلام، شاه باید به ایران برگردد و گرنه " دین و مملکت هر دو از دست خواهد رفت" (۲۲) و برای رسیدن به این هدف، با امپریالیسم امریکایی و انگلیس و عمال داخلی آنها هم دست شدند و یکبار دیگر به جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها خیانت کردند.

در اینجا لازم است بیک نکته‌ی دیگر اشاره کنیم: در تمام مقالات، جزوات و کتابهایی که در این دو سال اخیر درباره‌ی نقش آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی کردن صنعت نفت بجا پرسیده است، دو خلط مبحث عمده به چشم میخورد:

۱- مبارزات و خدمات آیت‌الله کاشانی تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را بکل روحانیت تعمیم دادن و از آنها بِنفع کسل روحانیت بهره‌برداری کردن. در حالیکه هیچگاه به این سؤال مشخص جواب داده نمیشود که حتی در همان مقطع، چند تن از روحانیون در این مبارزه با آیت‌الله کاشانی همراه بوده‌اند؟ آیا بالو پائین قضیه همان " اسناد" شماره‌ی ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مندرج در کتاب " روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت" است؟ (درباره‌ی این " اسناد" البته حرف بسیار است و ما بجای خود، درباره‌ی کم و کیف آنها سخن خواهیم گفت) آیا فی‌المثل آقای خمینی که

در آن ایام بیش از پنجاه سال از عمرش میگذشت و از مدرسین سرشناس حوزه‌ی علمیه قم بود (بویژه پس از نوشتن کتاب " کشف الاسرار ")، که حتی در همان مقطع چه نقش مثبتی در جنبش داشت؟ آقایانی که در همین دو ساله، درباره‌ی " مبارزات آیت‌الله خمینی از ۱۵ خرداد ۴۲ تا امروز، هزاران هزار صفحه‌سیاه کرده اند لطفاً یکی دو صفحه هم در باره‌ی مبارزات و نقش مثبت ایشان در زمان ملی کردن صنعت نفت علیه امپریالیسم انگلستان و " طلغسوت " بنویسند، (۲۳) یک نمونه، فقط یک نمونه ارائه دهند. و اگر نقش آیت‌الله خمینی در تمام آن ایام صدر صد منفی و مغایر خواسته‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها بود چرا جمله‌ی " تاریخ نویسان " جمهوری اسلامی (حتی کسانی که میخواهند ما بقبولانند که با بی نظری به مسائل تاریخی مینگرند)، کم و کیف این بخش از زندگی آیت‌الله خمینی را حسودانه از چشم‌های نا محرم مخفی نگه میدارند؟

۲ - چرا همواره پس از شرح مفصل درباره‌ی مبارزات آیت‌الله کاشانی تا ۳۰ تیر همینکه به وقایع بعد از ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۳۲ میرسند، به بهانه‌ی " تنگی وقت "، " تفصیل کلام "، " احتیاج به نوشتن چند جلد کتاب "، " درخورا مکانات فعلی ما " نبودن (؟) و غیره، متوقف میشوند؟

درباره‌ی مبارزات آیت‌الله کاشانی، موضوع جدل ما، ابتدا تا مقطع ۳۰ تیر نیست و اصرار شما در تا کید صرف بر آن، چیزی را تغییر نمیدهد. شما مقطعی از مبارزات آیت‌الله کاشانی را برجسته میکنید که ما (علیرغم جای بحث داشتن اصالت انگیزه‌های این مبارزه)، بسسه آن

اعتراضی نداریم، تمام جدل ما (که در بهترین حالت
یعنی در صورت " بی نظری " هیچگاه در آن درگیر نمی‌شوید)
از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد و به ویژه از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد
۱۳۳۲ است .

دیدیم که "آغا زانقلاب فدائیان اسلام" با ترور
کسروی در ۱۳۲۴، بمعنای اعلام موجودیت و تاریخ تاسیس
فدائیان اسلام است . هدف اولیه تاسیس گروه، " پریشان
کردن مغزها و سرایان به اسلام و به مقدسان دینی " و " راحت
کردن دنیا از شرارتها "ی افرادی نظیر کسروی بوده است .
اما از سال ۱۳۲۵ که آیت الله کاشانی رهبری سیاسی
گروه را بدست گرفت، ترورهای بعدی فدائیان اسلام
جنبه‌ی سیاسی دارد و دیگر کشتن " دشمنان دین " نظیر
کسروی، مورد نظر نیست . عملیات بعدی فدائیان اسلام، پس
از یک وقفه‌ی چهار ساله، عبارتند از ترور هژیر (۱۳۲۸)، ترور
رزم آرا (۱۳۲۹)، سوع‌قصدیه دکتر حسین فاطمی (۱۳۳۰) و
تصمیم به ترور دکتر مصدق . (۲۴) نه " بهائی بودن هژیر "
ونه " غسل تعمید " و " یکبار مسیحی " شدن (۲۵) دکتر
فاطمی، انگیزه‌ی ترور سوء قصد به آنها نبود، هیچ یک از
چهار فرد مذکور در فوق، برخلاف کسروی، به " دشمنی بسا
دین " معروفیت نداشته‌اند . مضافاً اینکه پس از ترور
کسروی، وقتیکه فدائیان اسلام رهبری آیت الله کاشانی
را پذیرفته و بصورت کماندوهای او درآمدند، ۳۶۰ درجه
" تحول فکری " یافتند . محمد مهدی عیدخدا یی، ضارب
دکتر حسین فاطمی میگوید :

" البته این مسائل ((یعنی غسل تعمید و یکبار مسیحی شدن)) دربرخورد فدائیان اسلام بسیار مرحوم دکتر فاطمی مطرح نبود و بطور کلی زندگی نامه‌ی شخصی افراد مطرح نیست بلکه حرکت آنها در جریان اجتماعی و جریان مبارزاتی مطرح بود." (۲۶)

خواهیم دید که ترور هر ژنرال در جهت خواست آیت الله کاشانی (در زمان این ترور، آیت الله کاشانی در لبنان تبعید بود) و ترور رزم آرا بدستور و صورت گرفت. ولی آیا فدائیان اسلام، در تصمیم به کشتن دکتر مصدق و در سوء قصد به دکتر حسین فاطمی، با نظر آیت الله کاشانی عملاً کرده‌اند؟ در تائید این دو مورد اخیر هیچ مدرک و سندی در دست نیست. به ویژه اینکه توجه کنیم که مصدق در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست وزیری انتخاب شد، در ۱۲ اردیبهشت کابینه خود را به مجلس معرفی کرد و در ۲۲ اردیبهشت، خبر تصمیم فدائیان اسلام به کشتن خود را در مجلس اعلام داشت و سوء قصد به دکتر فاطمی در آبان ماه ۱۳۳۰ صورت گرفت. این هر دو مورد زمانی است که روابط آیت الله کاشانی بسیار جبهه‌ی ملی بسیار حسنه بود و هنوز با حوادث بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ماهها فاصله داریم. این موضوع چه چیز را نشان میدهد؟ قبل از هر چیزی اعتبار بودن این ادعای پسر آیت الله کاشانی را که:

" کلیه افراد ((فدائیان اسلام)) بهیچ حزب و گروهی جز شخص آیت الله کاشانی وابسته نبودند." (۲۷)

بویژه این امر نشان میدهد که روابط آیت الله کاشانی و

فدائیان اسلام، برخلاف آنچه طرفداران آیت‌الله‌کاشانی و فدائیان اسلام، امروزاً دعا میکنند همواره حسنه نبوده است. در مورد چرای آن قبلاً اشاره کرده‌ایم و در این مقاله دقیق‌تر به آن خواهیم پرداخت.

آیت‌الله‌کاشانی از سال ۱۳۲۵ فدائیان اسلام را به طرف اهداف خود کشاند و از آن تاریخ تا زمان روی کار آمدن دکتر مصدق، آنها بعنوان عمال آیت‌الله‌کاشانی و کماندوهای او عمل میکردند. ولی از این تاریخ بی‌عده، و قتیکه دیدند وعده‌های بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی (همانهایی که بعداً از مصدق بریدند) و آیت‌الله‌کاشانی در مورد استقرار حکومت اسلامی، عمل نشد، با حفظ روابط بسیار احترام‌آمیز و حتی صمیمانه‌ی خود با آیت‌الله‌کاشانی (۲۸)، اختلافات و احتمالات پاره‌ای نا فرما نینها آغاز شد. حداقل اینکه بعداً ز روی کار آمدن دکتر مصدق، فدائیان اسلام، دیگر فقط از یک مرجع (آیت‌الله‌کاشانی) دستور نمی‌گرفتند. چرا؟ چرا که "شهید نواب صفوی خواستار حکومت اسلامی است" (۲۹) و چون چنین نمیشود، "مرحوم نواب صفوی در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۰ ((یک هفته پس از اینکه دکتر مصدق کا بینه‌اش را معرفی میکند))، اعلام میکند که:

"من مصدق و سایر اعضاء و جبهه‌ی ملی و آیت‌الله‌کاشانی را به محاکمه‌ی اخلاقی دعوت میکنم." (۳۰)

مرغ آقای نواب صفوی یک پا دارد:

"خواه‌نا خواه شهید نواب صفوی خواهان حکومت اسلامی بوده‌است... رهبران جبهه‌ی ملی به

شهید نواب وعده می‌دهند که اگر بر روی کسار
 بیایند حکومت را اسلامی میکنند و از کسانی که
 این وعده را می‌دهد خود شخص دکتر مصدق است." (۳۱)
 خواهیم دید که علیرغم این خزعلات، دکتر مصدق نه تنها در
 جریان تصمیم به ترور رژیم آرا قرار نداشت بلکه در
 کمیسیون نعت مجلس بود که با بی اعتنائی خبر ترور
 کشته شدن رزم آرا را از دکتر کاسمی شنید. و برخلاف
 چرندیات فوق، دکتر مصدق هیچگاه کمترین قولی به
 فدائیان اسلام نداد. بچه آخوندی مانند نواب صفوی (که
 امروز بعنوان یک قهرمان بزرگ معرفی میشود)، حقیرتر
 از آن بود که یک شخصیت بین المللی نظیر دکتر مصدق به
 او توجه داشته باشد تا چه رسد که قول استقرار حکومت اسلامی
 را بدهد. خواهیم دید (بر اساس گفته های نواب
 صفوی) وقتی که در سال ۳۴، سپهبد آزموده نواب صفوی را با
 دکتر مصدق مواجهه می‌دهد، مصدق او را به قیافه نمیشناخت
 و هرگز ندیده بود. پس چطور " از کسانی که این وعده را
 ((استقرار حکومت اسلامی را به نواب)) می‌دهد خود شخص
 دکتر مصدق است ؟

بهر حال، از داستانهای موهوم درباره‌ی " وعده های
 " خود شخص دکتر مصدق " و یا ران صدیق و خوشنام و کسه
 بگذریم، وعده های آیت الله کاشانی و بعضی از رهبران
 فرصت طلب جبهه‌ی ملی به فدائیان اسلام البته دروغ
 نیست. و این وعده ها نیز بیشتر به وعده های سرخرم
 میمانست. اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام
 فقط به وعده های مربوط به استقرار حکومت اسلامی نبود
 بلکه ریشه های عمیق تری داشت. برای نشان دادن

ریشه‌ی این اختلافات، با زنا چاریم به آیت الله کاشانی
وبه گذشته‌ها و برگردیم.

ریشه اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی

در سه بخش قبیل، ضمن اشاره به مسخ و قیحانه‌ی وقایع تاریخی یکصدسال اخیر توسط رژیم جمهوری اسلامی، درباره‌ی آغاز فعالیت فدائیان اسلام و ترور کسروی و رابطه‌ی این ترور با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، با ارائه‌ی نمونه‌های متعددی از این کتاب، سخن گفتیم. گفته‌ایم و لازمست هر بار بگونه‌ای تکرار کنیم که قیام مسلحانه‌ی بهمن ماه توده‌ها و سرنکوشی رژیم جنایتکار پهلوی، اگر به فاجعه‌ای بنا بر رژیم جمهوری اسلامی منتهی نمیشد و این فاجعه، از دو سال پیش به این طرف، آثار ویرانگرانه‌ی خود را در وجه به وجه از خاک این سرزمین برجا نمیگذاشت، بحث درباره‌ی فدائیان اسلام موردی پیدا نمی‌کرد زیرا که در بررسی تاریخ سی ساله‌ی اخیر ایران (تاریخ بمفهوم واقعی آن و نه به روایت جمهوری اسلامی)، نقش فدائیان اسلام آنچنان ناچیز است که در شرایط عادی، اشاراتی کوتاه (در زمینه‌ی نقش

غالباً خائنانی آنها) ، بسنده بود ، ولی در شرایط مشخص کنونی ، پیرداختن به مشروع طلبی شیخ فضل الله و حکومت اسلام خواهی فدائیان اسلام ، ما را در شناخت ریشه های رویدادهای دوساله ای اخیر و در شناخت ماهیت واقعی جمهوری اسلامی بیشتر یاری میدهد . چرا که مشروعی شیخ فضل الله ، حکومت اسلامی نواب صفوی و جمهوری اسلامی آیت الله خمینی ، حلقه های از یک زنجیر است - زنجیری برای درجهل و اسارت نگه داشتن توده ها ، آنهم درست در لحظاتی که زحمتکشان ، رهایی از بندهای ستم را نشانه می گرفته اند و غافل از اینکه امپریالیستها و خدایان سرمایه ، هنوز " چشمه " های تازه و جعبه های ما رگیزی خیره کننده ی نوظهور ، در اختیار دارند . (۳۲)

باری ، در بخشهای قبل گفتیم که رابطه ی آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام چنان بهم گره خورده است که بدون بحث درباره ی آیت الله کاشانی نمیتوان درباره ی فدائیان اسلام سخن گفت . در همانجا اشاره کردیم که فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۵ با آغا زحکومت دکتر مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰) بعنوان کماندوی آیت الله کاشانی و عمال بی اراده ی او عمل میکردند . ولی از همان اولین روزهای حکومت دکتر مصدق ، بدلالی که اشاره کرده ایم ، اختلافات بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام ، و احتمالاً پاره ای از فرمانی های اینها از آیت الله کاشانی ، آغا زشدو بالاخره در بخشهای قبل ، پس از طرح این اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام با یدیه گذشته ی آیت الله کاشانی ، به مبارزات و بینش سیاسی او مراجعه کرد .

در آرشیه‌های وزارت خارجه انگلیس درباره آیت الله
کاشانی چنین آمده است :

" پدرش از پیشوایان مذهبی بود که با انگلستان
خصومت دیرینه داشت و بر سر مبارزه با سیاست
دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بقتل
رسید. مرگ پدر، کاشانی را دشمن آشتی ناپذیر
انگلستان ساخت. " (۳۳)

ما هها پس از کودتای ۲۸ مرداد، وقتی که آیت الله کاشانی
(بدلالی که در همین مقاله خواهیم دید) با پاره‌ای از
جنبه‌های سیاست حکومت سپهبدزاهدی به مخالفت خوانی
برخواست، در ضمن محاصره‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی
چنین گفت :

" من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل
انگلیسی‌ها چه در بین النهرین و چه در ایران،
با مسأله ملت ایران فداکاری کرده‌ام. " (۳۴)
در مورد آیت الله کاشانی خیلی چیزها میتوان گفت ولی
در مورد احساسات شدیداً ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی)
او تردیدی نمیتوان داشت. احساسات ضد انگلیسی در
آیت الله کاشانی آنچنان شدید بود که حاضر بود (جز با
کمونیستها) با هر نیروئی حتی با فاشیسم آلمان بسازد.
مهدی عراقی، یکی از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام
مینویسد :

" یک چیز ضد انگلیسی در وجود کاشانی سابقه
داشت تا وقتی که ((از عراق)) به ایران آمد و
مسئله‌ی آلمان‌نیها مطرح شد، کاشانی تقریباً با
آلمان‌نیها ساخت علیه انگلیسی‌ها، وقتی که

متفقین به ایران آمدند، ((انگلیسیها))
کاشانی را بعنوان ستون پنجم ((آلمان))
گرفتند. " (۳۵)

البته آیت الله کاشانی نه "تقریبا" بلکه حقیقتا از
اعضاء (آنهم از اعضاء برجسته و موثر) ستون پنجم آلمان
بود. ستون پنجم آلمان، برهبری جاسوسان برجسته‌ای
نظیر مایر، کوموتا، سولنسه، ایلرین و غیره، قرار بود که
پس از سقوط استالینگراد در ایران کودتا کنند و سرهنگ
زاهدی (سرلشگر زاهدی زمان کودتای ۲۸ مرداد)، بجای
رضا خان بعنوان رئیس جمهور انتخاب گردد. (۳۶)
در اینجا ممکن است ادعا شود که آیت الله کاشانی
علاوه بر احساسات شدید ضد انگلیسی، ((ضد طاغوت اول))،
رضا شاه، هم بود، چرا که نقشی کودتا جاسوسان آلمانی،
سرهنگ زاهدی، آیت الله کاشانی، ایل بختیاری و بسیاری
از رجال سرشناس و افسران ارشد، (۳۷) در واقع علیه
سلطنت رضا خان بود. پس آیت الله کاشانی هم با
" طاغوت اول " مخالف بود، در جواب فقط یک نمونه را
متذکر میشویم:

آیت الله کاشانی پس از اینکه مراجع تقلید از او
خواستند که عراق را ترک کند (۳۸) به ایران بازگشت و در
مجلس موسسان رضا خانی (برای انتقال سلطنت از
قاجاریه به خاندان پهلوی) بعنوان نماینده تهران و
طرفدار رضا خان، شرکت کرد. (۳۹)

آیت الله کاشانی، البته (مانند سایر روحانیون) با
" طاغوت دوم " محمد رضا شاه، نیز مخالفتی نداشت. او در
۱۳۳۲/۲/۱۰ چنین گفت:

" شاه ما خیلی با فاروق، پادشاه مصر فرق دارد .
پادشاه ایران نه مانند فاروق فاسد و هوسباز
است و نه دیکتا تور و مستبد . شاه یک مرد تربیت
شده و عاقل است . " (۴۰)

ایوانف در کتاب " تاریخ نوین ایران " (ترجمه سی
فارسی صفحه ۱۷۲)، در مبحث مربوط به ملی شدن صنعت
نفت ، مینویسد :

" گروه مذهبی برهبری کاشانی ، دارای جنبه های
ضدانگلیسی ((بود)) . کاشانی در زمان جنگ
بین الملل دوم بعلت داشتن تمايلات فاشیستی
بوسیله مقامات انگلیسی دستگیر و زندانی
شده و پس از آن بسوی ایالات متحده سمتگیری
کرده بود . "

بهر حال ، پس از شکست ارتش هیتلری در استالینگراد ، طرح
کودتا عقیم ماند . پس از ورود متفقین به ایران ، عده ای
از معروفترین رجال سیاسی و افسران ارشد ارتش و آیت الله
کاشانی دستگیر شدند . آیت الله کاشانی ۲۸ ماه در
زندان انگلیسی ها بسربرد . این توقف ۲۸ ماهه و توام با
بد رفتاری های فراوان ، کینه ای آیت الله کاشانی نسبت
به انگلیسی ها را بمرز غیر قابل برگشتی رساند . آیت الله
کاشانی آنچنان نفرتی از انگلیسی ها پیدا کرد که حتی
حاضر نبود با یک انگلیسی روبرو شود . تنها استثناء در این
مورد ، قبول انجام مصاحبه با " دیلمر " خبرنگار دیلی
اکسپرس ، پس از ترور رژیم آرا بود . حسنین هیکل که سه
هنگام مصاحبه " دیلمر " با آیت الله کاشانی حضور داشت
از قول او چنین نقل میکند :

" من مصاحبه‌ی ترا رد کرده بودم... بخاطر اینکه ایل و تبار تو را دوست ندارم. من اعتقاد دارم که همه‌ی انگلیسی‌ها سگ هستند ولی آنها نسی که برای تو پیش من وساطت کردند گفتند که تو مثل انگلیسی‌ها سگ نیستی. " (۴۱)

مبارزه‌ی آیت‌الله کاشانی با دولت انگلیس و نیز با سرسپردگان انگلستان در ایران نظیر قوام السلطنه‌ها، هژیرها و رزم‌آراها همچنان پیگیرانه ادامه داشت. عمال انگلیسی نیز هیچ فرصتی را برای آزار و آزدست نمودند.

در فروردین ۱۳۲۳، آیت‌الله کاشانی به دست قوام السلطنه توقیف می‌شود و مدت دو سال در بهجت آباد قزوین در حالت تبعید بسر می‌برد.

در بهمن ۱۳۲۷، در دانشگاه تهران توسط ناصر فخرآرایی به شاه سوء قصد می‌شود (۴۲) و همان شب، بدستور رزم‌آرا (به بهانه‌ی اینکه در جیب فخرآرایی کسارت خبرنگاری " فجر اسلام " وجود داشت)، آیت‌الله کاشانی را پس از کتک و ناسزا؛ " سید، حالا می‌خواهی شاه را بکشی"، شانه به کرمانشاه و از آنجا به لبنان می‌فرستند. آیت‌الله کاشانی مدت ۱۶ ماه در لبنان در تبعید می‌ماند.

البته آیت‌الله کاشانی، بعدها انتقام خود را از هژیر و رزم‌آرا و قوام السلطنه می‌گیرد. هژیر و رزم‌آرا، توسط فدائیان اسلام بقتل می‌رسند و نقش فعال آیت‌الله کاشانی در سقوط حکومت چهار روزه‌ی قوام در ۳۰ تیر ۳۱، انکار ناپذیر است.

آیت‌الله کاشانی با این گذشته‌ی سیاسی، نمیتوانست فقط یک رهبر مذهبی باشد و بنا به اصطلاح معروف جمهوری اسلامی، یک رهبر مذهبی - سیاسی بود. و به تعبیر درست‌تر (بقول حافظ " از بد حادثه ") بصورت رهبر سیاسی - مذهبی درآمده بود. اما فدائیان اسلام در عوالم دیگری بسر میبردند، و پس از روی کار آمدن دکتر مصدق (ارشد بیست و سه ساله) پی بردند که از سال ۲۵ تا آنوقت، بازیچه‌ای بی‌ش نبودند و بصورت عمال بی‌اراده‌ی آیت‌الله کاشانی عمل میکردند. هما‌نطوریکه در بخش قبل، از قول آیت‌الله خمینی (در مصاحبه‌اش با حسنین هیکل در نوفل‌لوشاتو) و نام‌هاش به آیت‌الله کاشانی آوردیم و یا بطوریکه امروز فدائیان اسلام میگویند، آیت‌الله کاشانی " سیاسی کار" شده بود.

" اما نواب، سیاسی کار نیست. بلد نیست سیاسی کار باشد و نمیخواهد سیاسی کار باشد. میانسی مکتبی به او اجازه نمیدهد که اینگونه باشد. "

(پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ - ۵۹/۹/۱۳)

" حضرت محمد مهدی عبدخدا بی " (۴۳)، ضارب دکتر حسین فاطمی، میفرماید:

" نواب معتقد بود که شاه و مصدق و مرحوم کاشانی به توافق رسیده‌اند، قربانی این توافق، نواب صفوی و یارانش هستند. " (پیام انقلاب شماره‌ی ۱۳ ، ۵۹/۵/۲۵)

حجت‌الاسلام لواسانی، از اعضاء قدیم فدائیان اسلام میگوید:

"... در واقع میشد گفت که مرحوم نواب با

اعضاء جبهه ملی ارتباط نزدیکی نداشت و مرحوم کاشانی واسطه بود. ایشان تعهد کرده بودند که اگر اینها بیایند روی کار، ما میتوانیم خواسته های دینی مان را بوسیله ای اینها اعمال کنیم. فدائیان اسلام و نواب که معتقد به مبانی مذهبی بودند و از مراجع تقلید و پیشوایان بشخص مرحوم کاشانی، روی این حساب، گفته های ایشان را قبول کردند... بعد هم که آنها حاضر نشدند بر نامه های اسلامی را اجراء کنند، نتیجتاً این مخالفت شدت پیدا کرد و بارها مرحوم نواب به آنها اعلام کرد و نامه نوشت. حتی یک مرتبه خود من واسطه و پیغام بر طرف مرحوم نواب بودم. بسه اتفاق یکی از برادران ما بنام آقای شیخ محمد رضای نیک نام به منزل مرحوم کاشانی رفتیم، در همین پانزار بود که توی صحن حیاط با ایشان ملاقات کردیم و پیغام مرحوم نواب را به ایشان دادیم که شما مگر یکی از شکایاتتان این نبود که در این کشور عرق فروشیها بیشتر از دکمان ناوایی است و مردم را بر علیه دولت، ما و شما و دیگران تحریک می کردیم که مردم قیام کنید. پس چه شد حالا که حکومت را در دست گرفتید در این فکرها نیستید؟ ایشان در جواب ما گفت: " بروید بیسوادها، شما نمی فهمید. ما بایداول مسئله ی نفت را تمام کنیم و بعد به اصول دینی برسیم." (پیام انقلاب، شماره ی ۵۹/۱۰/۷، ۲۴)

خلاصه کنیم: تردیدی وجود ندارد که احساسات ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی) در آیت الله کاشانی بسیار شدید بود. آیت الله کاشانی، برخلاف رهبران جمهوری

اسلامی و روحانیون عموماً، نه‌ضاد جنبی (که غالباً با مواضع ضدامپریالیستی عوضی‌گرفته‌میشود) بلکه فقط ضد انگلیسی بود، و این احساسات ضدامگلیسی، بطوریکه دیده‌ایم، انگیزه‌هایی صرفاً شخصی داشت و در این احساسات ضدامگلیسی، روحانیت (جزئی‌جنداً زروحنیون نوکسرو سرسپرده‌ی آمریکا نظیر شمس‌قنات آبادی)، کسی با او همراه نبود.

مبارزه‌ی پیگیر آیت‌الله کاشانی با دولت انگلیس و سرسپردگان معروف آن نظیر قوام‌السلطنه‌ها، هژیرها، رزم‌آراها را به‌هیچ‌وجه نمیتوان مبارزه‌ی دولت انگلیس با اسلام و یا مبارزه‌ی روحانیت با دولت انگلیس تلقی کرد. (۴۴)

البته آیت‌الله کاشانی در اعتقادات ضد کمونیستی چیزی از روحانیون دیگر کم نداشت و حتی همان احساسات شدیداً ضدامگلیسی او مانع از این نشد که در کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت فعال داشته‌ودر موفقیت آن نقش قاطعی ایفا کند. چرا که در اینجا دیگر انگیزه‌های شخصی با هر قدرت‌و شدتی که باشد در مقابل منافع طبقاتی کم‌رنگ‌میشود... و شد.

ماه‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد، پس از بازگشت شاه به ایران، پس از خیانت رهبری حزب توده، پس از ابراز خوشحالی روحانیت در مورد " رفع خطر از دین و مملکت و پس از سرکوب توده‌ها، مخالفت خوانی‌های آیت‌الله کاشانی در زمینه‌ی تجدید رابطه با انگلستان و قرارداد کنسرسیوم، وشکوه‌های ایشان از سر لشکرزاهدی در مورد فراموش کردن قول و قرارهای خود در کوتاه‌کردن دست انگلیسی‌ها (نه

امریکائی ها) از ایران ، دیگر تاثیر نداشت و کسی را فریب نمیداد . آیت الله کاشانی گویا در ۲۷ مرداد به مصدق نوشته بود : شما " مرالکھی حیض کردید . " ولی ما هها بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، یکی دوا علامیه و ماصحبه آیت الله کاشانی در مخالفت رقیق و مشروط با حکومت سپهبدزاهدی و نامهاش به دبیرکل سازمان ملل (که این روزها زیاد در باره ی آنها سروصدا برآه میاندازند) ، دیگر اثری نداشت . توطئه های بی شمارا و بعد از ۳۰ تیر ۳۱ و به بیژه خیانت او در ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ به مبارزه ی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان (و نه احساسات کینه توزانه ضد انگلیسی او) هنوز از خاطره ها فراموش نشده بود . بعد از ۲۸ مرداد ، پشم کلاه " ضد امپریالیست " بودن آیت الله کاشانی ریخته بود . و این بار ، آیت الله کاشانی نه بوسیله دکتر مصدق ، بلکه گویا توسط خودش " لکھی حیض " شده بود . در آن هنگام میکش و خون در کوجه ها ، در زندانها ، در شکنجه گاهها و در میدانهای تیر ، زنجورهائی نظیر اینکه " من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل انگلیسی ها فداکاری کرده ام " ، دیگر کسی را به هیجان نمیآورد . دیگر حنای آیت الله کاشانی رنگ نداشت .

همان کلامی که آیت الله کاشانی قبل از حکومت مصدق در مورد استقرا حکومت اسلامی ، بسرفدا ثیان اسلام گذاشته بود ، سر لشکرزاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد ، در مورد کوتاه کردن دست انگلیسی ها (نه امریکائی ها) از ایران ، بسر آیت الله کاشانی گذاشت .

برای پی بردن به ریشه‌ی اختلافات آیت‌الله‌کاشانی
وفدائیان اسلام لازمست که از یک زاویه‌ی دیگر نیز بسه
مسئله نگاه کنیم .

" دکتر بقایی در ضمن نطق خودش بر علیــــــــــــــــه
انگلیس گفت : خاک نعلین آیت‌الله‌کاشانی
یک میلیون مرتبه از کله‌های سیاستمداران
انگلیسی با شرافت تراست ، " (۴۵)
آقای "دیلمر" در پایان مصاحبه با آیت‌الله‌کاشانی ،
" نامه‌ای به دبلی اکسپرس بصورت زیر ارسال
کرد : خدایا کمکم کن . . . مردم کمکم کنید . . .
یک ساعت مصاحبه کرده‌ام در میان حسرات و
التها ب . . . مصاحبه با سیاستمداری که بلاشک در
ابن بیست سال گذشته ما نندش را ندیدیم یعنی
بعد از آنکه بیست سال پیش دروا قعه‌ی آتش سوزی
" ریختاک " (۴۶) با هیتلر مصاحبه کردم ،
چنین مصاحبه‌ای پیش نیا مده بود . " (۴۷)

از عبارت کم و بیش مبالغه آمیز " دیلمر " (بویژه اینکه
دیلمر ، در آن جوهدیانی پس از ترور رژیم آرا بدیدن
آیت‌الله‌کاشانی رفته بود) و خصوصا از خرده فرمایشات
دکتر بقایی ، نوکرا مریکا ، که بگذریم ، به واقعیت نزدیکتر
است اگر بگوئیم : آیت‌الله‌کاشانی هر چه بود ، برجسته ترین
شخصیت روحانی پنجاه سال اخیر ایران بشمار میرود . هیچ
یک از روحانیون کنونی ، به تنهایی ، با آیت‌الله‌کاشانی
قابل مقایسه نیست (آیت‌الله‌کاشانی را خصوصا نباید
در هیچ زمینه‌ای با شاه سلطان حسین روحانیت ، یعنی
آیت‌الله بروجردی مقایسه کرد) . اگر بخوایم تصویری

نسبتاً (نه کا ملا) رفیقی از او بدست بدهیم با یدبگوئیم که چشمگیرترین خصوصیات چهارتن از روحانیون کنونی (آیت الله خمینی، آیت الله شریعتمداری، آیت الله طالقانی و آیت الله بهشتی) را آیت الله کا شانی بسسه تنهایی در خود جمع داشت، با اینهمه، از نظر بینش سیاسی آیت الله کا شانی شاید بیش از همه با آیت الله شریعتمداری قابل قیاس باشد و حداقل، اختلافات آیت الله کا شانی با فدائیان اسلام را میتوان با اختلافات آیت الله شریعتمداری و آیت الله خمینی مقایسه کرد.

در بخش قبل گفتیم که آیت الله کا شانی از قریبت، تحجر فکری و تفکرات ما قبل سرمایه داری شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها و آیت الله خمینی ها بسیار فاصله داشت و از نوعی بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود، چنانچه نمونه ای که در زیر ارائه میشود بخوبی میتواند دطرز تفکر آیت الله کا شانی و تفاوت آنرا با ترمشروع طلبی شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها، و آیت الله خمینی ها بنمایش بگذارد. بر اساس نمونه های زیر، اگر آیت الله کا شانی امروز زنده بود (علی رغم تمام تجلیل هایی که در جمهوری اسلامی از وی بعمل می آید) براحتی میتوانست بعنوان " لیبرال " و " غیر مکتبی " مورد تکفیر قرار گیرد.

آیت الله کا شانی طرفدار قانون اساسی بورژوازی سابق بود و در زمان تشکیل مجلس موسسان در سال ۱۳۲۸، از تبعید گاه خود در لبنان طی پیامی در دفاع از مشروطیت و مخالفت با تغییر قانون اساسی، چنین نوشت :

" آقایان نمایندگان... عصر خود را عصر اعراض مشروطیت قرار ندهید. قانون اساسی

خونبهای جمعی کثیرا ز مردمان غیور و وطنخواه
 دیدند راست، چقدر نهب اموال و هتک اعراض،
 اتلاف نفوس در آن راه شد، بهر ترتیب است
 نگذارید تغییر کند..... هموطنان عزیز، در
 جلوگیری از تغییر قانون اساسی و دیکتاتوری
 و مظالم خانمان سوز فداکاری لازمست،
 نمیتوانند همه را بکشند یا حبس نمایند، حرف
 حساب ملت با جدیت دردنیای امروز پیشش
 میروند." (۴۸)

آیت الله کاشانی وقتیکه از تبعید لبنان به ایسران
 بازگشت، در پیامی (که توسط دکتر بقایی خوانده شد)
 خطاب به مردمی که در مقابل خانه اش جمع شده بودند بفرمود
 " اسباب مادیه " تکیه کرد :

" بسم الله الرحمن الرحيم . پس از سلام ،
 برادران عزیزم ، چون دنیا دارا اسباب است و
 هیچ امری بدون اسباب مادیه میسر نیست بصرف
 دعا نیاید قناعت ورزید . با یدهمه دست برداری
 و اتحا دو صمیمیت بهم بدهید و در امور اجتماعیه
 همت و مجاهدت و فداکاری نمائید " (۴۹)

در گرما گرم مبارزه ی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان
 وقتیکه فدائیان اسلام و روحانیون و برخی از بازاریبان ،
 در زمینه ی بستن عرق فروشیها ، حجاب اسلامی و بیرون
 راندن زنان از ادارات ، پافشاری میکردند ، آیت الله
 کاشانی چنین گفت :

" استثماریگران انگلیسی در این ایام از راه
 دیگری وارد شده اند و میخواهند در مبارزه اخلال

کنند، در این ایام نامه‌هایی با امضاء به‌من
میرسد که چرا مشروب فروشها را نمی‌بندید، چرا
زنهارا از ادارات اخراج نمی‌کنید، چرا دستور
نمیده‌ید خانمها چادر بپوشانند. اینها یا
نوکران مستقیم انگلیس هستند یا مغرضند یا
نمی‌فهمند،" (۵۰)

و پیداست نواب صفوی که (ما سند آیت‌الله خمینی) " درد
مکتب داشت"، در این باغها نبود. نواب صفوی (ما سند
آیت‌الله خمینی) از همان روز اول خواهان اجرای احکام
و حکومت اسلامی بود، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. ولی
چنین نمیشود. فدائیان اسلام از همان آغاز حکومت
دکتر مصدق در میا بند که مدت پنجسال مزدور بدون جیره و
موجب آیت‌الله کاشانی بوده‌اند، اگر ترور کسروی، لاقل
" اجرا خروی" داشت ولی کشتن هژیرورزم‌آرا، نه بدرد
دنیایشان می‌خورد و نه بدرد آخرتشان. آنها هیچگونه دشمنی
با هژیریا با رزم‌آرا نداشتند و از هر طرف که چرتکهای
می‌انداختند می‌دیدند که از این دوترور، چها رلاپهنا ضرر
کرده‌اند.

اگر ترور هژیرورزم‌آرا از هیچ جهت نفعی برای
فدائیان اسلام (و اسلام) نداشت ولی کشتن دکتر مصدق
لاقل "اجردنیوی" بدنیا ل داشت، در بخش قبل گفتیم که
فدائیان اسلام فقط ده روز پیش از معرفی کابینه‌ی دکتر
مصدق به مجلس، تصمیم به کشتن او می‌گیرند. " مسورخ"
فدائیان اسلام، نویسنده‌ی " تاریخ سی ساله‌ی اخیسر
ایران" و ضارب دکتر حسین فاطمی یعنی حضرت محمد مهدی
عبدخدا بی میگوید:

" برای نواب صفوی، اوایل حکومت دکتسر

مصدق با او آخر حکومت رزم آرا تفاق و تنی نداشت."

" پیام انقلاب، شماره ۲۱ - ۵۹/۹/۱۲)

آغا ز حکومت دکتسر مصدق، آغا ز اختلافات و نافرمانیهای
فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی است. فدائیان اسلام
در تصمیم به قتل دکتسر مصدق (در اردیبهشت ۳۵) و سوء قصد
به دکتسرافاطمی (در آبان ۳۵)، از مرجع دیگری (غیر از
آیت الله کاشانی) دستور گرفته اند. بدلیلی که در بخشش
قبل ذکر کرده ایم این دو مورد، به احتمال قریب به یقین،
بدون مشورت و حتی بدون اطلاع آیت الله کاشانی، تصمیم
گرفته شد. در اینجا این سؤال میتواند مطرح شود:
فدائیان اسلام که مدت پنجسال فقط بدستور آیت الله
کاشانی عمل کرده اند از کجا دستور میگیرفتند؟ آیا بطور
یقین از همانجائی نبود که اخوان المسلمین از آنجا
دستور میگیرند؟ با اینکه شواهد بسیاری برای این امر
میتواند گواهی دهد ولی ما هنوز فاکتیهای لازم برای پاسخ
دقیق به این سؤال را در دست نداریم. اما آیا دکتسرافاطمی
در آغا ز حکومت مصدق، بی علت در باخترا مروز نوشت:

" جلسه آینده ی فدائیان اسلام در لندن

تشکیل خواهد شد"؟ (به نقل از همان شماره ی

مجله ی پیام انقلاب)

اکنون که زیر ویم رابطه ی آیت الله کاشانی و
فدائیان اسلام (در سالهای ۳۵ - ۲۵) و ریشه های اختلافات
آنها پس از روی کار آمدن مصدق را به اختصار برررسی

کرده ایم، برگردیم به سالهای ۲۸ و ۲۹ یعنی بزمان ترور
هژیرورزم آرا - زمانیکه فدائیان اسلام بصورت کماندوها
و عامل بی ارادهی آیت الله کاشانی عمل میکردند،
ببینیم که ترور هژیر، دلیل ابطال انتخابات مجلس
شازدهم و بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید بود و ترور
رزم آرا، آن طوریکه فدائیان اسلام امروز با وقاحت تمام
اعلام میکنند: "نفت را ملی کردیم، اگر رزم آرا را مسا
نمی کشتیم، نفت ملی نمیشد" (۵۱) سرآغا زنهضت نفت؟
در بخش آینده میکوشیم با بررسی جوانب این دو ترور
به سئوالات فوق نیز پاسخ دهیم.

(۵)

کماندوهای گوش بفرمان کاشانی

در بخش های بیس اشاره کرده ایم که مسخ وقایع تاریخی در جمهوری اسلامی، اسناد هولناک و سرکشی آوری بخود گرفته است. سجوی که "مورحن" آن هزار بار روی "مورخین" آریا مهری را سفید کرده اند و حتی "وقایع نگاران" دوره "ساده سپید" نیز تا این حد وقیحانه به وارونه نویسی پرداخته اند. قلم به مزدها و روشنفکران خود فروخته ی آریا مهری (که غالباً در دامن حزب توده پرورش یافته و از رهبری آن درس خیانت آموخته بودند)، لاقل دانش و سواد داشته اند و مهارتی در سرهم کردن وقایع، عملیه واکره ی هوچی و بیسواد ولایت فقیه، بعنوان "نویسنده" زبان فارسی را نمیدانند و درست همانطور می نویسند که آیت الله خمینی سخن میگوید. در یک صفحه، یک مطلب را چندین بار تکرار میکنند و هیچ واژه های ندارند که در یک صفحه، چند مطلب متناقض ارائه دهند. در هیچ جا، منابع ادعاهای دروغین و بیشرمانه ی خود را

ارائه نمیدهند (میگویند . . . شنیده ایم . . . میدانیم . . .)
 " منابع " شان عموماً ذهن مغشوش آنهاست . وقایع در این
 ذهن ، بدخواه مسخ میشوند و تما ویرمسخ شده بروی کاغذ
 روان میگردند ، آنچه ارائه میشود حتی فیلم این تما ویر
 مسخ شده نیست بلکه " نگا تیف " آنست . درمـــــــــــــــــــــــــوارد
 فوق العاده استثنائی ، اگر بخواهند " مستند " سخن بگویند
 و برای تائید " دلائل " خود ، اصل سند و ترجمه‌ی فارسی آنرا
 هم ارائه میدهند ولی اصل سند بنحوی چاپ میشود که خوانا
 نباشد و اگر چند جمله‌ای را بتوان به زحمت خواند ، چیزیست
 مغایر با ترجمه‌ی فارسی . (۵۲) وقتی کتابی را بـــــــــــــــــــــــــ
 انگیزه‌ی مشخص به فارسی ترجمه میکنند ، هر جا عبارتی
 خوش آیندشان نباشد یا گذاشتن سه نقطه (. . .) ، مطلب
 نویسنده را سانسور میکنند و کتاب پرمیشود از سه نقطه‌ها (۵۳) .
 وگرنه ، رایج ترین شیوه اینست که عبارت " نامطلبوب "
 را حتی بدون سه نقطه ، حذف کنند و لویانکه آن مطلب
 ترجمه‌ی مغشوش سندی باشد که قبلاً توسط همفکرانشان
 به فارسی انتشار یافته است . (۵۴)

خلاصه اینکه ، هم‌هاش دروغ ، هم‌هاش سرهم بنسندی و
 دغلیازی ، هم‌هاش دوز و کلک که چه بشود ؟ " ثابت " بشود
 در یکصد سال اخیر هر جنبشی در ایران بوجود آمد بخاطر
 روحانیت و اسلام بود ، و اگر شکست خورد بخاطر این بود که
 میگفتند : " روحانیت و اسلام نباشد " . " ثابت " شود که
 قیام مسلحانه‌ی بی‌هم‌ها توده‌ها " فقط بخاطر اسلام بود "
 که " مبدا تاریخ انقلاب اسلامی ، پانزده خرداد ۴۲ و هجرت
 امام امت " است . گیریم که همه‌ی اینها " ثابت " شد ،
 بعد چه میشود ؟ در اینحال ، " حقانیت " ولایت فقیه

" اثبات " خواهد شد. " اثبات حقانیت " هفده ساله
 اگر به تنهایی نمیتوانست چیزی را " ثابت " کند، قلم به
 مزدهای استاد و " روشنفکران " خود فروخته " حقانیت "
 (نه فقط هفده ساله بلکه) دوهزار و پانصدساله ی رژیم
 آریا مهری را " ثابت " کرده بودند ...

در بخشهای قبل، ما اجرای ترور کسروی بعنوان " آغاز
 انقلاب فدائیان اسلام " را مورد بررسی قرار دادیم. در این
 بررسی، با ارائه ی نمونه های متعددی از کتاب " کشف الاسرار "
 آیت الله خمینی (که قبل از ترور کسروی انتشار یافته بود)
 کوشیده ایم که وجود لاف را بطلان غیر مستقیم، - از دیرباز -
 بین آیت الله خمینی و فدائیان اسلام و نیز تجویز شرعی
 بکشتن فکرو بریدن زبان به شیوه ی اسلامی (که امروزه با
 دهها صدها نمونه ی عینی آن آشنا شده ایم) را نشان
 دهیم. و هدف مهم تر رساندن این پیام بود که ریشه های
 حرکات ضد مردمی و وحشیانه ی رهبران جمهوری اسلامی و
 پادشاهان سرمایه را نه تنها در عملیات تروریستی فدائیان
 اسلام بلکه بیشتر با ید در تزه های ضد بشری " کشف الاسرار "
 خمینی و مشروع خواهی مرتجع کثیف و رشوه خوار معروفی
 نظیر شیخ فضل الله نوری جستجو کرد. برآستی با نگاه به
 گذشته است که میتوان ما هیت حاکمان جدید سرمایه و
 دشمنان تاریخی آگاه توده ها را بهتر شناخت .

در بخشهای قبل همچنین درباره ی روابط آیت الله
 کاشانی و فدائیان اسلام (در طی دو بخش) سخن گفته ایم .
 ضمن بررسی گذشته آیت الله کاشانی، ریشه ی انگیزه های
 شخصی احساسات کینه سوزانه و شدیداً ضد انگلیسی (و نه
 ابداً اعتقادات آگاهانه ی ضد امپریالیستی) او را مورد

بررسی قراردادها، دیده‌ایم که این احساسات ضد انگلیسی در آیت‌الله آنچنان شدید بود که در زمان جنگ جهانی دوم او را بصورت ستون پنجم آلمان نازی در ایران در آورد (البته علاوه بر احساسات ضد انگلیسی، خصوصیت فاشیستی آیت‌الله کاشانی در این امر بی‌تاثیر نبود) ولی این احساسات ضد انگلیسی آنچنان عمیق نبود که در بر خورد با منافع طبقاتی، بی‌رنگ شود و مانع از آن گردد که آیت‌الله در کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت موثر و فعال نداشته باشد. آیت‌الله کاشانی بقول خودش از ۲۴ سالگی با انگلیسیها مبارزه کرده بود. قبلاً اشاره کرده‌ایم که مبارزه‌ی آیت‌الله کاشانی با انگلیسیها و سرسپردگان آن نظیر قوام‌ها، هژیرها و رزم‌آراها و بالعکس، همچنان ادامه داشت تا جاییکه بین شهریور ۲۰ تا خرداد ۲۹، آیت‌الله کاشانی ۶ سال را در زندانها و تبعیدگاههای داخل و خارج از کشور گذراند. عا ملین این زندانها و تبعیدها یا مستقیماً انگلیسی‌ها بودند و یا قوام‌السلطنه، هژیر و رزم‌آرا و بطوری که قبلاً گفته‌ایم، البته آیت‌الله کاشانی انتقام خود را از هر سه‌ی اینها گرفت. ولی در مقابل ارباب آنها، امپریالیسم انگلیس، در ۲۸ - ۲۵ مرداد ۳۲، سرفروود آورد.

در بخشهای قبل همچنین دیده‌ایم که فدائیان اسلام در سالهای ۳۰ - ۱۳۲۵، بمشابه‌ی عمال بی‌اراده و کماندوهای آیت‌الله کاشانی عمل کرده‌اند، ولی آغاز حکومت دکتر مصدق، آغاز اختلافات آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام است. تصمیم به ترور دکتر مصدق فقط ده روز پس از معرفی کابینه‌اش به مجلس و سوء قصد به دکتر حسین

فاطمی، چند ماه پس از روی کار آمدن مصدق، نشان دهنده‌ی اینست که فدائیان اسلام، در این ایام، از مراجعی غیر از آیت الله کاشانی دستور می‌گرفتند. در همانجا، با نگاه‌ی به گذشته‌ی آیت الله کاشانی و بینش سیاسی او، کوشیده‌ایم که ریشه‌های اصلی اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی را نشان دهیم: تقابل قشریت و تفکر ما قبل سرمایه‌داری فدائیان اسلام (و نیز رهبران جمهوری اسلامی) با نوعی بینش بورژوازی آیت الله کاشانی.

اینک بر می‌گردیم به سالهای قبل از این اختلافات یعنی سزمان ترور هژیرورزم‌آرا، به دوره‌ای که فدائیان اسلام بمشابه‌ی کماندوهای گوش‌بغرمان آیت الله کاشانی عمل میکردند، به دوره‌ای که آیت الله کاشانی بقبول روزنامه‌ی "لوموند" در آن ایام، "باپ شیعیان" بود و از امتیاز بزرگی در بین توده‌ها برخوردار بود و هنوز ما سندی بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، پشم کلاهش کا ملانریخته بود، به دوره‌ای که حسنین هیکل (که در زمان ترور رزم‌آرا به تهران آمده بود و تحت نا‌شیرآن جوهدیانی قرار داشت) آنرا چنین توصیف کرده است:

"همچنین آخرین عامل نفوذ آیت الله کاشانی همان جمعیت فدائیان اسلام است اگر آیت الله از نفوذ معنوی عاجز شود، به نفوذ ملی خود یعنی زبان خطباء و ائمه جماعت متوسل میشود و اگر از آنان نیز ما یوس شود به نفوذ سیاسی خود در مجلس ملی اتکاء میکند و اگر از آنهم نتیجه‌ای نگیرد به قدرت مادی خود یعنی "خمس" متوسل میشود و اگر آن نیز موثر نباشد، همه‌ی آن قدرتها را به

کناری گذاشته ورشته‌ی سخن را به فدائیان
اسلام می‌سپارد... (۵۵)
("ایران، کوه آشفشان"، ترجمه‌ی فارسی،
صفحه‌ی ۷۶)

در این بخش میکوشیم قتل هژیر توسط فدائیان اسلام را در
رابطه با ابطال انتخابات مجلس شانزدهم در تهران (کسه
این روزها در جمهوری اسلامی، نعل وارونه زدنها درباره‌ی
آن فراوان است)، مورد بررسی قرار دهیم.

حاج مهدی عراقی (۵۶) میگوید:

"سمیل فدائیان اسلام از یک جهت مرحوم نواب
صفوی بود و از یک جهت کاشانی. ولی در هر حال
کاشانی سمت سیاسی خیلی زیاده بود در حالیکه
مرحوم نواب سمت مذهبی خیلی زیاده بود...
و این همکاری ((کاشانی و فدائیان اسلام)) از
اوایل سال ۲۵ تقریباً شروع شده بود که
مبارزات علیه قوام السلطنه و علیه هژیر بود...
اینها همه‌اش مبارزاتی بود که بچه مسلمانها
داشتند.

(ویژه‌نامه‌ی ۱۵ خرداد، روزنامه‌ی جمهوری
اسلامی، قسمت دوم "مصاحبه با شهید عراقی"،
۱۳ خرداد ۵۹)

در کتابهایی که "برای کودکان و نوجوانان" نوشته شده
چنین میخوانیم:

"نواب صفوی، عبدالحسین هژیر را که "طرفدار

بها ئیها "بود" تهدید بقتل میکنند و سرانجام وی را در دوازدهم محرم همان سال ((۱۳ آبان ۲۸)) بدست سیدحسین اما می بقتل میرسانند. با کشته شدن وزیر دربار، اوضاع انتخابات دگرگون میشود. آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و افراد ملی انتخاب میشوند، و بدین ترتیب نهضت اوج میگیرد."

"شهید نواب صفوی"، "سرگذشت شهدای اسلام از روحانیت شیعه برای کودکان و نوجوانان" انتشارات علمی، صفحه ۲۶ تا کیدار ماست. (در مقدمه بر چاپ سوم "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام (۵۷) آمده است :

" فدائیان ((! اسلام))، عامل انگلیس عبدالعسین هژیر، وزیر دربار را تهدید به قتل میکنند و عاقبت در روز دوازدهم محرم بوسیله آقای سیدحسین اما می بقتل میرسد و در روز ۸ آبان ۲۸ سیدحسین اما می به شهادت میرسد و در انتخابات مجدد، به کمک فدائیان اسلام، کاشانی و یارانش انتخاب شده و کم کم نهضت مردم نضج میگیرد. " (مقدمه صفحه ۲، تاکیدار ماست.)

عبدالله کربا سچیان، (۵۸) مدیر "نبرد ملت" مینویسد:

"... برای آن دسته از معدود خوانندگان... که احتمالا زحما یق امر بی اطلاعند به اختصار آن را بیان میکنم. جبهه ملی به قیمت جانپسازي دلاورانه‌ی نخستین شهید نبرد مسلحانه‌ی ملت اسلام علیه استعمار اجانب و کفر و فساد و استبداد،

شهید بزرگوار سید حسین امامی، از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم‌رہایی وبه مجلس راه یافت .
(جزوہی " علل توطئہی مکارانہی ارشاد !
ملی! علمہ نبرد ملت ، نخستین نشریہی انقلابی
اسلامی ایران " ، عبداللہ کربا سچیان ، ۱۳۵۹ ،
صفحہی ۱۸ ، تاکید از ما ست .)

اینہا چند نمونہ از میان دہہا نمونہای است کہ از دو سال پیش بہ این طرف ، در روزنا مہا ، در کتابہا ، در برنامہہای رادیو تلویزیون جمہوری اسلامی دربارہی " تا شیر عظیم قتل ہژیرتوسط فدائیان اسلام در ابطال انتخابات تہران و درانتخاب مصدق و سایر کاندیداہای جیبہی ملی و در بازگشت آیت اللہ کاشانی از تبعید " و " نقطہی آغاز ملی شدن صنعت نفت " وغیرہ وغیرہ عنوان میشود . (۵۹)
در مقابل خزعلات فوق چہ میتوان گفت ؟ در شرایط عادی ، در مقابل ہذیان گوئی ہا ، بہترین پاسخ سکوت است ولی در جمہوری اسلامی ، در شرایطی کہ تمام بلندگوشہای تبلیغاتی یک رژیم بسیج شدہ اند تا ریخ مبارزات تودہہای این سرزمین را مسخ کنند ، چگونہ میتوان سکوت کرد ، امروز و وقتی کہ گفتمہ میشود : " مردم فقط بخاطر اسلام انقلاب کردند " ، این عبارت حتی افراد نا آگاہہ را نیز بیہوش پوزخند و امیدارد ، ولی وقتی کہ یک رژیم تمام امکانات جہنمی خود را برای واروندہ جلوہ دادن مبارزات تودہہا درسی سال قبل بسیج میکند ، این سستشوی مغزی مداوم بشیوہی اسلامی ، ممکنست حتی عناصرنیمہ آگاہہ کہ با وقایع تاریخی چنددہہی قبل آشنائی چندانی ندارند را نیز فریب دہد .

ترور هژیر چه تا شیری در ابطال انتخابات تهران و در
انتخابات کاندیداهای جبهه ملی (از جمله آیت الله
کاشانی) از تهران داشت؟ جواب در یک جمله اینست:
کمیونست‌ها میدانند که ترورهای کور، در جریان تحولات
اجتماعی و در روند مبارزات توده‌ای، علی‌الاصول کمترین
تأثیر ندارد و در مورد خاص ترور هژیر نیز باید گفت که
این ترور، در ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم تهران و
انتخابات کاندیداهای جبهه ملی (و حتی آیت الله
کاشانی)، کوچکترین تأثیر نداشت. و برای اینکه به
این حکم برسیم، ناچاریم قدری بعقب برگردیم و در نهایت
اختصار، به پاره‌ای از جریان‌ات بعد از شهریور ۲۰ تا پایان
انتخابات مجلس شانزدهم تهران در فروردین ۲۹، نظری
بیفکنیم.

۱۰۰ رازی (فریدون ایل بیگی) : فدائیان اسلام (۳)

پس از شهریور ۴۰ و فرار دیکتا تور، مبارزه‌ی توده‌ها برای تحقق خواسته‌های دموکراتیک و ضدا مپریا لیستی کم کم اوج گرفت . نیروهای مترقی بویژه کمونیست‌ها حتی در زمان دیکتا توری رضا خان نیز تن به سکوت ندادند و بودند ولی در جونسیتا آزا دبعدا ز شهریور ۴۰، نیروهای واپس‌گرا، کم کم پس از سال‌های طولانی " تقیه " و سکوت مطلق (بغیر از مدرس) (۶۰) جان تازه‌ای یافتند . آقای خمینی ، کتاب فوق ارتجاعی " کشف الاسرار " را نوشت و نظریات شیخ فضل الله توری را تنظیم و تدوین کرد . (۶۱) کمی بعد (در ۱۳۲۴) ، جمعیت فدائیان اسلام توسط نواب صفوی و سه تن از همفکرانش بوجود آمد . این

رویدادهای کوچک و حاشیه‌ای، که ما امروز با طریقی ناسات
کنونی جا معه، به آنها توجه میکنیم در آن ایام بمنا بیهی
قطره‌ی ناچیزی بود در مقابل دریای توفنده و پیشرونده‌ی
مبارزات توده‌ها ...

در مهرماه ۲۰، حزب توده، پس از فرا ردیکتا تورو
رها بی شاگردان خلف و ناخلف ارانی از زندان، تشکیل
شد و کم کم در سراسر کشور، به استثنای خوزستان (۶۲)، به
سازماندهی توده‌ها پرداخت.

در سال ۲۲، دولت ایران مخفیانه برای دادن امتیاز
نفط شمال به آمریکا، با این کشور وارد مذاکره شد. دکتر
رادمنش، نماینده‌ی فراکسیون حزب توده در مجلس، در
۱۹ مرداد ۲۳، این مذاکرات و قول و قرارها را در مجلس
شورایمیلی افشاء کرد و گفت:

" بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولتهای
خارجی بطور کلی مخالفیم. هما بنظوریکه مملکت
ایران توانست راه آهن خود را خودش احداث
کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌ی
داخلی ما میتوانیم تمام منابع و ثروت این
کشور را استخراج کنیم و شاید بتوانیم بموضوع
بدبختی این مملکت بهبود دهیم."

دو سه ماه بعد، وقتی که تقاضای امتیاز نفط شمال از طرف
استالین پیش آمد، همین دکتر رادمنش سخنان پرسوز و
گداز خود را در مورد " بدبختی این مملکت " و به ویژه
مخالفت با " دادن امتیازات به دولتهای خارجی بطور
کلی " فراموش کرد. وقتی این تناقض از طرف دکتر مصدق
به او تذکر داده شد، با کمال شها مت جواب داد:

"... من گفتم که عقیده دارم که تمام مناسبت
ثروت ایران باید بدست ایرانی استخراج شود
و در این جمله اسم نفت را نیاوردیم." (کتاب
سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم،
صفحه ۲۵۴، تاکید است)

در همان ایام، این تز ضد ملی و ضد کمونیستی حزب‌ناوا بسته
و ضد امپریالیست " (در واقع از همان آغاز خائن) یعنی
حزب توده انتشار یافت :

" ما بهمان ترتیب که برای انگلستان در
ایران منافع قائلیم و بر علیه این منافع
صحبت نمیکنیم باید معترف باشیم که شوروی هم
در ایران منافع جدی دارد. باید با این حقیقت
پی برد که مناطق شمالی ایران در حکم حریم
امنیت شوروی است... و عقیده‌ی دسته‌ای که
من در آن هستم ((حزب توده)) اینست که دولت
باید فوراً برای دادن امتیاز نفت شمال به
روسها و نفت جنوب به کمپانیهای انگلیسی و
امریکائی وارد مذاکره شود."

("مسئله‌ی نفت"، احسان طبری، مردم برای

روشنفکران، شماره‌ی ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹)

کشمکش امتیاز نفت در مجلس چهاردهم با لاگرفت. دکتر مصدق
با حمایت همگانی توده‌ها، از زندان هرگونه امتیاز به
دولتهای خارجی دفاع میکرد و بالاخره در آذر ۲۳، پیشنهادی
در این زمینه به مجلس ارائه داد که پس از جرو بحث‌های
فراوان در مجلس بتصویب رسید. در آن زمان که نیروهای
انگلیس و امریکا و شوروی در ایران مستقر بودند بحث

درباره‌ی ملی کردن نفت در سراسر کشور، بیهوده بود. دلیل مخالفت‌های وابستگان به سیاست شوروی و موافقان هم‌اکنون اکثریت سرسپرده‌ی سیاست انگلیس در مجلس هر چه بوده و با هر محاسبه‌ای که صورت گرفته باشد حقیقت اینست که تصویب طرح دکتر مصدق در آن ایام یک گام بیهوده و مقدمه‌ای برای ملی کردن صنعت نفت در سال‌های بعد، اشتباهات عظیم و فاجعه‌آمیز دکتر مصدق در اوایل حکومت خود به ویژه قبل از کودتای ۲۸ مرداد، چیزی نیست که بتوان از آن گذشت و ما در جای دیگر بموقع خود، به این اشتباهات عظیم (که از خصلت طبقاتی او و همراهانش سرچشمه میگرفت) خواهیم پرداخت ولی در اینجا باید بگوئیم که سرسختی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در تصویب رساندن آن طرح، از صفحات درخشان کارنامه‌ی سیاسی او بشمار میرود.

در ۱۳ اسفند ۲۳، مصدق بهنگام بررسی پرونده‌ی دزدیهای سهیلی و تدین و ماست مالی شدن این پرونده در مجلس، با گفتن: "اینجا مجلس نیست، دزدگاه است"، از مجلس بیرون آمد.

در ۱۵ اسفند، دانشجویان دانشگاه تهران در حمایت از مصدق به تظاهرات خیابانی دست زدند. بازاریان بازار را تعطیل کردند. مردم تهران به دانشجویان پیوستند و بطرف خانه‌ی مصدق برافزادند. مردم مصدق را بیرونی دوش گرفتند و بطرف مجلس حرکت کردند. در میدان بهارستان نظاً میان به طرف مردم تیراندازی کردند، یک دانشجوی کشته شد و تعدادی زخمی شدند ولی با اینهمه موفق شدند که مصدق را به مجلس برسانند.

در سال ۲۴، کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و

روشنفکران با هیأت حاکمه به جدال برخاستند. اتحادیه‌های کارگری در اکثر نقاط کشور گسترش یافت. آغا زکراعتراضات کارگری شهرهای صنعتی نظیر تهران و اصفهان و بعضی از شهرهای مازندران بود. جنبش دهقانی در گیلان و آذربایجان و بسیاری از استانهای کشور نضج گرفت. دانشجویان از مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها حمایت میکردند. روزنامه‌هایی که در آن جونسبت آزاد منتشر میشد به ارتقاء آگاهی توده‌های یاری میدادند. در سایه‌ی این مبارزات، دکتر مصدق که در آغا زکراعتراضات چهاردهم در مجلس تقریباً به تنهایی مبارزه میکرد (با توجه به لگدپرانیهایی گاه و بسگاه فراکسیون حزب توده)، در پایان این دوره توانست یک جمع سیاسی نفیسی را بدو خود جمع کند.

مبارزات ضد فئودالی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان با ابعاد گسترده و شگفت‌آور خود، هیأت حاکمه را به وحشت انداخت. اگر اشتباهات رهبری این جنبش‌ها و خنجر زپشت‌زدنهای استالین نبود، میرفت که نه تنها در آذربایجان و کردستان بلکه در سرتاسر کشور، بساط هیسات حاکمهی منغور و فاسد و حاکمان امپریالیست آنها درهم بریزد.

در بیستم ۲۴، قوام السلطنه، سرسپرده‌ی منغور امپریالیسم انگلیس به نخست‌وزیری رسید. و مورد حمایت شدید شوروی و حزب توده قرار گرفت.

سال ۲۵، سال اعطای آزادی فعالیت‌های سیاسی به حزب توده از طرف قوام (ویا بقول روزنامه‌ی "رهبر" ارگان حزب توده: "جناب اشرف قوام السلطنه")، سال به وزارت رسیدن رهبران حزب توده، سال کلاه‌گذاشتن قوام

بسر "آموزگار کبیر پرولتاریای جهان، رفیق استالین" در وعده به اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، سال سرکوب خونین جنبشهای دموکراتیک آذربایجان و کردستان و کشتاردهها هزارتن از زحمتکشان ترک و کرد، به میمـــــــزدوبندهای داخلی وجهانی رفیق استالین!

پس از شکست این جنبشها، قوام السلطنه، حساب خوش رقمی های حزب توده را نیز کف دستش گذاشت. حملات وحشیانه ی قوام به مطبوعات، سازمانها و افراد مترقیسی تشدید یافت. وقتیکه خیال قوام از آذربایجان راحت شد، پس از یک فترت ۱۴ ماهه، خود را برای انتخابات دوره ی پانزدهم آماده کرد. در آستانه ی این انتخابات، حزب دموکرات ایران را با عجله تشکیل داد. قوام میخواست که حزب او اکثریت مجلس را بدست آورد و قرار داد الحاقیسی گس گلشائیان را بتصویب برساند. دکتر مصدق با حمایت مردم علیه انتخابات ساختگی قوام دست به افشاگری زد که از جمله سخنرانی او، قبل از انتخابات، در مقابل چند هزارتن در صحن مسجد شاه بود. این افشاگریها ونیز سابقه ی مبارزات او در مجلس چهاردهم سبب شد که از انتخاب مجدد نماینده ی اول تهران در دوره ی پیش جلوگیری بعمل آید ولی با اینحال، اقلیتی به مجلس راه یافت. این مجلس که عمده ترین وظیفه اش تصویب قرار داد الحاقیسی گس گلشائیان بود، بخاطر مبارزات سرسختانه ی نمایندگان اقلیت به پشتگرمی افکار عمومی و عناصر ملی و تضادهای شدید امریکا و انگلیس (که عده ای از نمایندگان مجلس را تحت تاثیر خود داشت)، در اینکار توفیق نیافت. و آخرین جلسه ی مجلس پانزدهم در نیمه شب ۲۸/۵/۶۰، با

نطق طولانی حسن مکی (بر اساس اسناد و مدارکی که مهندس حسینی در اختیارش قرار داده بود)، بدون اخذ نتیجه‌ی مورد نظر امپریال ایسم انگلیس ، خاتمه یافت .
قبل از پرداختن به انتخابات مجلس شانزدهم ، دو

واقعه‌ی مهم و بهم مرتبط قابل ذکر است :

(۱) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷ . در بخش قبل دیدیم که این سوء قصد ، توطئه‌ی مشترک سپهبد رزم آرا و باندمختی تروریستی کا مبخش - کیا نوری بود . بدنبال این سوء قصد حزب توده غیر قانونی اعلام شد ، مراکز آن مورد حمله قرار گرفت ، رهبران و اعضای آن دستگیر و سرکوب شدند . آیت الله کاشانی ، روحانی بانفوذ و مخالف سرسخت انگلیس و ایادی داخلی آن ، به بهانه‌ی دروغین شرکت در ایمن سوء قصد ، با توطئه‌ی هژیرورزم آرا ، همان شب به فلک الافلاک فرستاده شد و چند روز بعد ، به لبنان تبعید گردید .

(۲) بدنبال اختناق‌ی که بعد از سوء قصد به شاه وجود آمد مجلس موسسان - در زیر سر نیزه‌ی حکومت نظامی - به منظور ایجاد تغییراتی در پاره‌ای از اصول قانون اساسی سابق ، تشکیل یافت . از جمله‌ی این اصول اصل ۴۸ بود که بدینگونه تغییر یافت :

" اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میتواند هر یک از مجلس شورا و سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد ، منحل کند . "

این دو واقعه ، مقدمه‌ای بود برای تصویب قرارداد الحاقی گس - گلشائیان در مجلس شانزدهم . امپریال ایسم انگلیس و عمال داخلی آن تصور میکردند آن بلایی که در مجلس سر فرار داد الحاقی آمد با وجود مترسک اصل ۴۸ جدید ،

منتفی خواهد بود.

دکتر منوچهر اقبال، وزیر کشور، قبل از انتخابات دوره‌ی شانزدهم، طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرده بود که:

" در ادوار سابق به‌عناوین مختلف کرسی‌های وکالت خرید و فروش می‌شد ولی در زمان من نه از کسی پول گرفته شده و نه خواهد شد."

آوبه " ناموس ما درش سوگند " خورده بود که انتخابات آزاد است. با اینحال، انتخابات دوره‌ی شانزدهم که میبایست سرنوشت قرارداد الحاقی را تعیین‌کننده می‌توانست آزاد باشد و در واقع، یکی از سواستریین انتخابات ادوار مجلس بود. این انتخابات مورد اعتراض شدید مردم در سرتاسر کشور قرار گرفت. در تهران دکتر مصدق رهبری مخالفت با تقلبات انتخاباتی را برعهده گرفت. او عده‌ای از روزنامه‌نگاران و مخالفان سیاست استعماری انگلیس را در خانه‌اش جمع کرد. در این جلسه تصمیم گرفته شد که در روز جمعه ۲۲ مهر ۲۸، بعنوان اعتراض به انتخابات و درخواست ابطال آن در دربار متخصص شوند. دکتر مصدق طی اعلامیه‌ای خطاب به مردم نوشت: " ای مردم در آنجا ما را تنها و بی‌کس نگذارید. " سرتیپ صفاری، رئیس شهربانی وقت، اعلامیه‌ای صادر کرد و هر نوع تجمع مردم را ممنوع اعلام داشت. با این حال، توده‌ها استقبال پرشوری از فراخوان دکتر مصدق بعمل آوردند. نظر باینکه آنهمه جمعیت نمیتوانست در دربار متخصص شود، ۲۰ نفر برای این امر انتخاب شدند، بقیه، در خیابانهای اطراف متخصص شدند. منطقه توسط نیروهای ارتشی محاصره شد و

ارتباط متحصنین با خارج حتی برای دریافت آذوقه، قطع گردید.

همان ۲۰ نفر انتخاب شده برای تحصن، در تاریخ روز سه‌شنبه ۲۸/۸/۱، عضو موسس جبهه‌ی ملی شدند. وجبهه ملی در این روز رسماً اعلام موجودیت کرد و چهار رتن از آن افراد، ما مور نوشتن اساسنامه و آئین نامه‌ی جبهه‌ی ملی شدند. و متن اساسنامه‌ی ۶ ماده‌ای و آئین نامه‌ی سه ماده‌ای در شماره ۲۷۳ روزنامه‌ی ستاره‌ی تاریخ ۲۹/۴/۱۰ بچاپ رسید. (۶۳).
علیرغم تقلبات رسوای انتخابات شازدهم در تهران و سایر نقاط کشور، دکتر مصدق و چند تن از کاندیداهای جبهه ملی برای حمایت پر شور و گسترده‌ی مردم به مجلس راه یافتند. در اینجا برای اینکه پوچ و مسخره بودن نقش مثبت ترور هرگز در ابطال انتخابات و در نتیجه‌ی انتخابات بعدی تهران و سایر خزعبلاتی که در این روزها در این زمینه عنوان میشود، روشن گردد اراشه‌ی چند نمونه از نتایج انتخابات و تذکراتی چند لازمست:

در تاریخ ۲۸/۸/۸، شش تن از کاندیدان اکثریت تهران عبارت بودند از:

- ۱ - دکتر مصدق
- ۲ - دکتر بقایی
- ۳ - حسین مکی
- ۴ - حائری زاده
- ۵ - سید ابوالقاسم کاشانی
- ۶ - دکتر متین دفتری

در ۲۸/۸/۱۳، هژیر وزیر دربار، در مسجد سپهسالار توسط فدائیان اسلام بقتل میرسد.

اولین نتیجه‌ی (منفی) این ترور، اعلام حکومت نظامی در ۲۸/۸/۱۴، ایجاد جو فشار و اختناق، توقیف دکتر بقایی، مکی، حائری زاده و تنی چند از دیگر رهبران

آنزمان جبهه ملی وفرستادن دکترمصدق برای مدتی به احمدآبادیود .

دومین نتیجه (منفی) این ترور، در نتیجه‌ی شمارش آراء در ۲۸/۸/۱۷ (چهار روز پس از ترور هژیر) منعکس است : نه فقط مکی وحائری زاده، بلکه همچنین آیت الله کاشانی نیز در میان شش تن اولیه‌ی حائزین اکثریت دیده نمیشوند :

۱ - دکترمصدق ۲ - محمدصادق طباطبائی ۳ - حسام‌الدین دولت‌آبادی ۴ - جواد مسعودی ۵ - دکتر بقایی ۶ - جمال‌امامی

حتی نتایج شمارش آراء در روز ۲۸/۸/۱۸، از این هم بدتر میشود :

۱ - محمدصادق طباطبائی ۲ - دولت‌آبادی ۳ - دکتر مصدق ۴ - جواد مسعودی ۵ - جمال‌امامی ۶ - دکتر بقایی

در همین روز ۲۸/۸/۱۸، سیدحسین‌امامی، قاتل هژیر عجولانه (۶ روز پس از دستگیری)، اعدام میشود. (۶۴) اثرات منفی ترور هژیر درجا معه، بدنبال اعتراضات شدید مردم خنثی میشود و حتی این حرکات اعتراضی گسترده‌ی توده‌ها و افشاء تقلبات رسوای انتخاباتی توسط روزنامه‌های آزادخواه آنچنان اوج میگیرد که دولت چاره‌ای جز ابطال انتخابات تهران در ۲۸/۸/۱۹ نمیبیند. وبدینگونه مبارزه‌ای که برای تامین آزادی انتخابات با پشتیبانی افکار عمومی شروع شده بود در تهران بنفع جبهه ملی پایان مییابد.

۲۴ آبان، شاه به امریکا رفت و این سفر قریب ۵۰ روز

بطول انجام مید.

۱۵ بهمن، دولت اعلام کرد که مجلس شورای ملی وسنا (بدون حضور نمایندگان تهران) در روز ۲۰ بهمن، افتتاح خواهد شد.

۱۷ بهمن، دکتر مصدق در میتینگ عظیمی در میدان بهارستان، ضمن افشای تقلبات پیشماردرا انتخابات مجلس شانزدهم (که فقط انتخابات تهران قبلا باطل شده بود)، به افتتاح مجلس بدون حضور نمایندگان تهران، اعتراض کرد.

در فروردین ۲۹، نتایج قطعی انتخابات تهران اعلام شد و هشت تن از کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی (مصدق بقایی، مکی، حائری زاده، کاشانی، شایگان، نریمان و صالح) به مجلس راه یافتند. و این موفقیت نسبی، منحصر در سایه حمایت گسترده و پر شور مردم بدست آمد و ترور هژیر، کوچکترین اثر مثبتی در آن نداشت.

نکته‌ی جالب اینکه پنج نفر اول حائزین اکثریت در نتایج اعلام شده در ۲۸/۸/۸۸ (قبل از ترور هژیر) و در نتایج قطعی انتخابات در ۲۹/۱/۲۲، دقیقا همان افراد و به همان ترتیب میباشند:

- ۱ - دکتر مصدق
 - ۲ - دکتر بقایی
 - ۳ - حسین مکی
 - ۴ - حائری زاده
 - ۵ - سید ابوالقاسم کاشانی
- علیرغم دروغهای بیشرمانه و ادعاهای ابلهانه‌ی بیشماری که این روزها عنوان میشود (و ما چند نمونه از آنها را از قول عبداللہ کریا سچیان، حاج مهدی عراقی، نویسنده کتاب " شهید نواب صفوی " و مقدمه‌ی کتاب " برنامہ‌ی انقلابی فدائیان اسلام "، در صفحات قبل نقل

کرده ایم)، و با توجه به آنچه گذشت، خلاصه کنیم:

- (۱) ترور هژیر توسط فدائیان اسلام فقط در رابطه با دشمنی خونین و قدیمی آیت الله کاشانی با انگلیسی ها و سرسپردگان آنها نظیر هژیر، رزم آرا، قوام السلطنه و غیره قابل تبیین است و نه در هیچ رابطه دیگری (در بخش قبل در این زمینه بیشتر سخن گفته ایم).
- (۲) ترور هژیر نه تنها هیچگونه تاثیر اجتماعی مثبت نداشت بلکه با ایجاد جو فشار و خفقان و با اعلام حکومت نظامی بدنبال آن، بطوریکه دیده ایم اثر منفی هم باقی گذاشت بنحوی که پس از ترور، حتی نام آیت الله کاشانی از لیست حائزین اکثریت حذف شد. ابطال انتخابات تهران نه بدلیل ترور هژیر بلکه بخاطر اعتراضات شدید و گسترده‌ی توده‌ها صورت گرفت (۶۵). و یکبار دیگر، این حکم کمونیستی به اثبات رسید که نه ترور شخصیتها بلکه حرکات توده‌ای میتوانند سیر جریانات را تغییر دهد.
- (۳) انتخابات مجدد تهران قریب ۶ ماه پس از ترور هژیر انجام شد و در این فاصله، وقایع بسیاری رخ داد و مبارزه‌ی توده‌ها برای تأمین آزادی انتخابات، در این فاصله هر لحظه اوج گرفت. موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران چه ربطی دارد به یک ترورش ما قبل آن؟
- (۴) جریاناتی که به موفقیت نسبی جبهه ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران منجر شد، بطوریکه دیده ایم، از مبارزات توده‌ها از شهریور ۲۰ تا فروردین ۲۹ و نیز از مبارزات نمایندگان اقلیت ادوار چهارده و پانزده سرچشمه گرفته است. هما نظوریکه ریشه‌های قیام بهمن ماه

۵۷ را باید در مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده‌ها در طی یکصد سال اخیر جستجو کرد. بنا بر این، سرآغاز موفقیت جبهه ملی در مجلس شانزدهم را ۲۸/۸/۱۳ (روز ترور رهزیر)، دانستن همان قدر مسخره است که امروز سرآغاز بهمن ماه ۵۷ را ۱۵ خرداد ۴۲ دانستن.

۵) آزاده‌های مضحک در رابطه‌ی ترور رهزیر —————
"رهایی" ممدق و یاران‌ش "از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم" و انتخاب آنها "به کمک فدائیان اسلام" و خزعبلات مشابه که بگذریم، این ترور در انتخاب آیت‌الله کاشانی به نمایندگی مجلس نیز کوچکترین تأثیری نداشت. دیده‌ایم که در نتایج انتخابات ۲۸/۸/۸ (قبل از ترور رهزیر)، آیت‌الله کاشانی نفرینجیم بود و در انتخابات ۲۹/۱/۲۲ نیز همچنان نفرینجیم باقی ماند. نه بالاتر رفت و نه پائین تر آمد.

۶) بدون اینکه بخواهیم سوابق مبارزات آیت‌الله کاشانی و نفوذ او در آن زمان در بین مردم را کم اهمیت جلوه دهیم ولی حقیقت اینست که آیت‌الله کاشانی در لیست کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی برهبری دکتر ممدق به نمایندگی انتخاب شد، و نه دکتر ممدق و دیگران در لیست آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام!

۷) ترور رهزیر کوچکترین کمکی به پایان تبعید آیت‌الله کاشانی نکرد (آیت‌الله در تاریخ ۲۹/۳/۲۵ یعنی قریب ۸ ماه پس از این ترور به تهران بازگشت).

۸) انتخاب آیت‌الله کاشانی بعنوان نمایندگی مجلس، تنها دلیل پایان تبعید ۱۸ ماهه‌ی او نبود. آیت‌الله کاشانی در دوره‌ی چهاردهم بعنوان نماینده‌ی

چهارم تهران انتخاب شده بود (زمانیکه دریا زدا شست انگلیسی ها بود) ولی دولت سهیلی از اعلام آن خودداری کرد و آن انتخاب به نمایندگی، برخلاف دوره‌ی شاهزاده‌م، موجب رهایی او از زندان نگردید، چرا؟ به دو دلیل:

اولا - سالهای ۲۹ - ۲۸ با سالهای ۲۳ - ۲۲، تفاوت فاحش داشت: ارتفاع سطح آگاهی توده‌ها و حضور فعال و پرشور در صحنه‌ی مبارزات سیاسی و نیز وجود اقلیتی نسبتا قوی و موثر در مجلس شاهزاده‌م به مراتب کمتر از زمانیکه ما نبودیم. دوره‌ی چهاردهم نمایندگی آیت الله کاشانی را نادیده بگیرد.

ثانیا - (این دلیل دوم را از انتشارات اسلامی و طرفدار روحانیت می‌آوریم که جای بحث و تردید نداشته باشد):

" در اینجا نظریه‌ای هست که از زبان یکی از سفراء در تهران شنیدم و این نظریه "سر" مربوط میشود به برگشت آیت الله کاشانی از لبنان، سفیری گفت: مقامات سفارت آمریکا در تهران دخالت نمودند تا اینکه شاه با برگشت آیت الله موافقت کند و این مقامات بودند که از نتایج فعالیت حزب توده نگران بودند، در نتیجه متوسل شدند به احساسات مذهبی و اعتقادی مردم، در عین حال مردنیرومند مذهب و سیاست و دشمن کمونیسم، آیت الله کاشانی بود، بدین سبب سفارت آمریکا رسماً به شاه توصیه نمود تا با برگشت آیت الله موافقت نماید." (۶۶)

در اردیبهشت ۲۹، علی منصور، نخست وزیر وقت، تلگراف

زیرا به لبنان ، به تبعیدگاه آیت الله کاشانی فرستاد :

" جناب حجت الاسلام آیت الله کاشانی دامت
برکاتہ . چون مدت مسافرت جناب مستطاب عالی
طولانی شده است اکنون مراتب عطوفت و ملاحظت
الیه حضرت ہمایون شاہنشاہی را ابلاغ وبسا
تجدیداً رادت خود ، مراجعت جناب عالی را
انتظار و التماس دعا دارم .
نخست وزیر - علی منصور " (۶۷)

(۶)

گرفتم اینکه دیک شد گساده سر کجاست شرم گربه و حیای او

دروغ بافی ها، مسح بدیهی برین واقعیت‌های تاریخی و وارونه‌نویسی در جمهوری اسلامی، ماجرای ترور کسروی توسط فدائیان اسلام و رابطه‌ی آن با کتاب "کشف الاسرار" آیت‌الله خمینی، وابستگی فدائیان اسلام به آیت‌الله کاشانی و فرمانبرداری از او در سال‌های ۳۰-۱۳۲۵ و آغاز اختلافات آنها پس از روی کار آمدن دکتر مصدق، ریشه‌ی واقعی اختلافات فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی را در بخش‌های قبل، مورد بررسی قرار داده‌ایم.

این سلسله مقالات، درد و سختی قبل، به ترور هژیر و موضوع ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم تهران و موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه‌ی ملی در آن احتصاص یافت. در آنجا، پس از ارائه‌ی مشتی از خروارها لاطا ثلاث متداول امروزی (نظیر: " مبارزات علیه قوام السلطنه و علیه هژیر... همه‌اش مبارزاتی بود که بچه مسلمانها داشتند و یا: دکتر مصدق و یارانش " بقیمت جانبازی دلاورانه‌ی...)

شهید بزرگوار سید حسین امامی، از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم رهایی و به مجلس راه یافتند و غیره). کوشیدیم قبل از رسیدن به این پاسخ مشخص که ترورهای کور (از جمله ترور هژیر)، در جریان تحولات اجتماعی و مبارزات توده‌ها، کمترین تأثیری ندارند گوشه‌هایی از مبارزات توده‌ها و عناصر مترقی در مقطع سالهای ۲۸ - ۲۰ و تلاشهای نمایندگان اقلیت دوره‌های چهاردهم و پانزدهم را مرور کنیم تا روشن شود که ابطال انتخابات تهران و موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه‌ی ملی در انتخابات مجدد تهران را منحصر باین مبارزات جستجو کرد، نه در ترور یک مهره‌ی امپریالیسم. با بررسی چگونگی انتخابات دوره‌ی شانزدهم و علل واقعی ابطال آن در تهران، بطور اخص نیز دیده‌ایم که ترور هژیر کوچکترین تأثیر مثبتی در نتایج انتخابات بعدی تهران و حتی در انتخاب آیت‌الله کاشانی به نمایندگی مجلس و یا در بازگشت او از تبعید لبنان نداشته است. و بدیگر سخن، توفانی که در زمینه‌ی ترور هژیر و نیز در مورد ترور رزم‌آرا (که در این بخش مورد بررسی قرار میدهم)، در جمهوری اسلامی برآنها نداشتند بیشتر به توفان دریکی لیوان آب شیاht دارد.

عبداللہ کربا سچیان - رهبر جما قدران و چاقو کشان
 " گارد جها دمقدس " در کودتای ۲۸ مرداد، پادوی سرلشگر
 زاهدی، مزدور ساواک و مدیر جریده‌ی شریفه‌ی نبرد ملت
 (نخستین روزنامه انقلابی اسلامی ایران) - در سرمقاله‌ای
 تحت عنوان: " قیام مسلحانه‌ی فدائیان اسلام نفست را
 ملی کرد، نه با زیگران سیاسی! " چنین میفرماید:
 "... کیست که نداند قبل از قیام دلیرانه‌ی

فدائیان اسلام علیه‌دریا رورزم آرا (ملی شدن
نفث) مانند (سقوط رژیم) برای همه‌خواب
وخیال و تصویری بیش نبود. واین گلوله‌های
فدائی جانبا ز، غیور و فداکارا سلام، حضرت
استادخلیل طهماسبی بود که اول نفث را ملی
کرد و سپس به لرزانک های مصر و غش وضعفی
میدان خودنمائی، عوام‌فریبی، ریاکاری، ...
داد".

(نبرد ملت ، ۱۲ خرداد ۵۸)

در بخشهای قبل، عبارتی از آخوندنیمچه فاشیست،
حجت‌الاسلام عظیمی نقل کرده ایم که در اینجا تکرار میکنیم:
" آغاز نبرد ما با کشتن کسروی شروع میشود .
مرگ کسروی آغاز انقلاب فدائیان اسلام است .
پس از آنهم عده‌ای از خیانتکاران را کشتیم .
رزم آرا را ما کشتیم . نفث را ما ملی کردیم . اگر
ما رزم آرا را نمی‌کشتیم، نفث ملی نمیشد ."
در یکی از کتابهایی که اخیرا، بمنظور پرورش کودکان و
نوجوانان با دروغ بافیهای جمهوری اسلامی، انتشار
یافته است (۶۸) چنین میخوانیم:

" نواب صفوی " در روز ۱۶ اسفند ۲۹، رزم آرا و
دکتر زنگنه، دو مانع ملی شدن نفث را بوسیله‌ی
دوبار عزیزش، خلیل طهماسبی و نصرت‌الله
قمی (۶۹)، بقتل رساند". نواب صفوی " پس
از کشته شدن رزم آرا به تقویت جبهه‌ی ملی
میپرداد و دوبار زحمات زیاد، دکتر مصدق را بسه
نخست وزیر می‌رساند. " (" شهید نواب صفوی "،

" سرگذشت شهدای اسلام از روحانیت شیعه برای
کودکان و نوجوانان "، انتشارات علمی ،
صفحه ۲۸) .

ما بجای جوابگوئی به این خزعلات و به نمونه های بسیار
فراوانی از اینگونه که در کتا بها ، در روزنامه ها ، در
برنامه های دستگاه های تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی
و در سخنرانی های رهبران ریز و درشت آن ، در این زمینه
وجود دارد ، همان شیوه ای را که در طی دو بخش قبل در مورد
ترو رهژیریکا برده ایم ، در اینجا دنبال میکنیم . در آنجا
پاره ای از رویدادها در سالهای ۲۸ - ۱۳۲۵ را در رابطه
با مقدمات نهضت ملی کردن صنعت نفت ، مبارزات نمایندگان
اقلیت مجلس در دوا رچها رده و پیا نزده علیه قرار دادهای
اسارت بار نفت ، تشدید مبارزه ی طبقاتی در جامعه ،
مبارزه ی دموکراتیک ، ضد استعماری توده ها و فعالیت های
نیروهای مترقی و آزادیخواه برای تأمین آزادی انتخابات
و غیره را به اختصار بررسی کرده ایم ، و در اینجا نیز ، در آغاز
به پاره ای از رویدادها ی مهم در فاصله ی بین ۲۲ فروردین
۲۹ (اعلام نتایج قطعی انتخابات مجدد تهران) و هفتم
اردیبهشت (آغاز زمامداری مصدق) ، در رابطه با مبارزات
ضد استعماری و دموکراتیک توده ها و حمایت همه جانبه ی
آنها از نمایندگان اقلیت مجلس شانزدهم ، اشاراتی
میکنیم . (۷۰)

۲۲ فروردین ۲۹ - نتایج قطعی انتخابات مجدد
تهران اعلام شد و هشت تن از کاندیداهای مورد حمایت
جبهه ی ملی به مجلس راه یافتند .
۲۴ فروردین - علی منصور به نخست وزیری انتخاب

شدد .

۴ اردیبهشت - اعتماد با کارگران کاخانه‌ی نساچی شاه‌سی، در حمله‌ی ما موران فرماندار نظامی، پنج تن از کارگران کشته و عده‌ای زخمی شدند .
در همین ماه، دانشجویان دانشکده‌ی پزشکی تهران اعتماد کردند و بطرف مجلس بر راه افتادند . سایر دانشجویان دانشگاه بمنظور پشتیبانی از آنها دست به اعتماد زدند .
۳۰ خرداد - لایحه‌ی قرارداد الحاقی گس - گلشائیان که در مجلس با نزد همتا کام مانده بود، اینبار رنه توسط دولت بلکه بوسیله‌ی عده‌ای از نمایندگان طرفدار شرکت نفت به مجلس پیشنها شد . همان روز، دکتر مصدق خطاب به منصور گفت :

" دولت مسئول امور مملکت است و این لایحه هم یکی از مسائل مهم کشور است . باید این لایحه را دولت تأیید کند و نظریه‌اش را نسبت به آن بدهد . اکنون میببینیم بجای اینکه دولت پیشنها دکنند و بگویند من با این لایحه موافقم و باید طرح شود، عده‌ای از نمایندگان پیشنها د میکنند که مطرح شود " .

علیرغم پرسشهای مداوم دکتر مصدق از منصور در اینکه با این لایحه " موافقی یا مخالف ؟ "، نخست وزیر از تفسیر افکار عمومی، همواره فقط به این جواب اکتفا میکند :

" لایحه ایست که دولت سابق داده و مطرح هم شده است و حالا من تقاضا کرده‌ام که موردشور و مطالعه واقع شود تا نتیجه بگیریم . "

در همین روز، بدنیال مخالفت‌های دکتر مصدق و سایر

نمایندگان جبهه‌ی ملی مجلس لایحه‌را به کمیسیون نفت که ریاست آن با دکتر مصدق بود می‌فرستد.

۵ تیر - علی منصور بطور ناگهانی از نخست‌وزیری استعفا می‌دهد و چند ساعت بعد، فرمان زیر را ظرف شاه صادر می‌شود:

" جناب حاجی علی رزم‌آرا (۷۱)، نخست‌وزیر؛
نظریه اطمینانی که به کفایت و لیاقت شما
داریم به موجب این دستخط بسمت نخست‌وزیری
منصوب و مقرر می‌داریم که در تعیین هیأت
وزیران اقدام و مطابق برنامه‌ی جدیدی که
اصول حکومت ملی را کاملاً تا مین نماید بسا
کمال جدیت و فعالیت، تحولات اجتماعی را که
مورد نظر است به موقع اجرا گذارید.
۱۳۲۹/۴/۵ - محمدرضا پهلوی "

جبهه‌ی ملی (در ساعت ۱۰ عصر هما نروزیه امضاء دکتر مصدق)
و روز بعد آیت‌الله کاشانی، اعلامیه‌های شدیدالحنی در
مخالفت با نخست‌وزیری رزم‌آرا انتشار دادند.

۶ تیر - وقتیکه " جناب حاج علی رزم‌آرا"، با
لباس غیرنظامی برای معرفی کابینه وارد مجلس شد،
فریاد نمایندگان اقلیت ("که ما دیکتا توری نمی‌خواهیم"
" برو از مجلس بیرون" و غیره)، یک لحظه قطع نشد.
مخالفتهای شدید دکتر مصدق و سایر نمایندگان اقلیت، در
سرتاسر دوره‌ی حکومت چند ماهه‌ی رزم‌آرا بطور پیگیری و
بی وقفه، ادامه داشت. (۷۲)

۱۱ تیر - هانری گریدی، دیکتا توریونان (۷۳)
سفیر کنسیر جدید آمریکا در ایران، استوارنامه‌ی خود را به

شاه اراشه داد .

۲۱ مهر - دکتر مصدق و چند تن دیگر از نمایندگان ،
دولت رزم آرا را استیضاح کردند .
۸ آبان - روزنامه‌ی بسوی آینده ، ارگان حزب توده
نوشت :

" بایدها نیست که در شرایط فعلی و با نفوذ
بی‌حسابی که سیاستهای استعماری در ایران
دارند ، استیفای حقوق از شرکت نفت جنوب ،
خیال باطلی است ."

و در همان روزها ، جمال‌آما می ، سخنگوی امپریا لیسم انگلیس
در مجلس گفته بود :

" ملی شدن صنعت نفت ، حرف مفت است ،"

۹ آذر - در زمانیکه موضوع ملی شدن صنعت نفت بیش
از پیش مورد حمایت توده‌ها قرار میگرفت و کمیسیون نفت
مجلس ، مشغول تهیه گزارشی مبنی بر رد لایحه‌ی قرارداد
گس - گلشائیان بود ، روزنامه‌ی بسوی آینده به امضا
کنندگان این گزارش هشدار داد که " پای یک ورقه‌ی
خیانت ، امضای خود را " خواهند نهاد .

۲۵ آذر - ده تن از رهبران حزب توده بنحوا سرار
آمیزی از زندان فرار کردند (در باره‌ی فرار "پیش‌آزان
توده‌ای" و نقش " دولت بیدار" رزم آرا در آن بعداً صحبت
خواهیم کرد) .

۲۹ آذر - کمیسیون نفت ، علیرغم هشدار روزنامه‌ی
بسوی آینده به اتفاق رزم آرا ، متن زیر را به مجلس شورای
ملی اراشه داد :

" کمیسیون نفت که طبق تصمیم ۲۹/۳/۳۰ مجلس

شورای ملی تشکیل شده است، پس از مذاکرات و مطالعات با این نتیجه رسید که قرارداد الحاقی ساعد- گس (۷۴) کافی برای استیفای حقوق ایران نیست لذا مخالفت خود را با آن اظهار میدارد - مخبر کمیسیون نفت، حسین مکی " ۳۰ آذر - هشت تن از نمایندگان جبهه ملی در مجلس متحصن شدند و مردم در خارج از مجلس به حمایت از آنها پرداختند .

۲ دی - دانشجویان دانشگاه تهران در مقابل مجلس اجتماع کردند و ضمن برگزاری میتسینگی با شرکت مردم، خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند .

۵ دی - وزیر دارایی رزم آرا با علم باینکه پس از گزارش کمیسیون نفت مبنی بر مخالفت با قرارداد الحاقی نمایندگان مجلس بخواطرحما بیت گسترده ای مردم از تصمیم کمیسیون نفت، ناگزیر خواهند بود که این لایحه را رد کنند، چاره ای جز این ندید که لایحه ای مزبور را ز طرف دولت مسترد دارد و مزورانها علام کشد که دولت لایحه ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیفای حقوق ایران تهیه و متعاقبا به مجلس تقدیم خواهد کرد. (۷۵)

۶ دی - روزنامه ای مردم نوشت :

" اصولا چگونه میتوان صنعتی را که دردسرساز

امیربالیستها باشد، ملی کرد؟ " (۷۶)

(چندروز قبل از آن، رزم آرا در مجلس در همین زمینه اعلام داشته بود :

" ایرانی عرضی لولهنگ ساختن را ندارد و ما کارخانه های سیمان را نمیتوانیم اداره کنیم پس

چگونه ممکنست از عهده‌ی اداره‌ی صنعت نفت
برآئیم؟" .

۸ دی - میتینگ عظیمی در میدان بهارستان برپا شد. میدان و خیابانهای اطراف آن مملو از جمعیت بود. در این میتینگ از جمله دکتر حسین فاطمی و مهندس حسینی درباره‌ی ملی شدن صنعت نفت صحبت کردند، بویژه مهندس حسینی با آکارو ارقام و ارائه‌ی نمونه مکزیک، عملی بودن ملی کردن صنعت نفت را بخوبی نشان داد. در پایان، قطعنامه‌ی سه‌ماهه‌ی میتینگ توسط مهندس زیبرک زاده قرائت شد.

۱۶ دی - جوانان، دانش‌آموزان دختر و پسر دبیرستانها دانشجویان دانشگاه تهران و دانشسرای عالی در مقابل مجلس اجتماع کردند و خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند.
۲۱ دی - تحت فشار فزاینده‌ی افکار عمومی، مجلس شورای ملی پیشنهاده‌ی راکه به امضاء چهل نمایندگان رسیده بود تصویب کرد که بر اساس آن کمیسیون نفت ملزم گردید که در ظرف دو ماه وظیفه‌ی دولت در مورد حل مسئله‌ی نفت را تعیین کند.

از این تاریخ تا ۱۶ اسفند، از یکطرف تظاهرات تقریباً هرروزه، در حمایت از نهضت ملی شدن نفت، در تهران و شهرستانها جریان داشت و از طرف دیگر، در همین فاصله، رزم‌آرایی مذاکرات کاملاً محرمانه با شرکت نفت انگلیس موافقت شرکت را برای امضاء قرارداد بر اساس ۵۰-۵۰ (نظیر قرارداد که کمی قبل از این تاریخ بین شرکت امریکائی آراکو و عربستان سعودی منعقد شده بود) بدست آورد ولی ترجیح داد که اعلام رسمی این موافقتنامه را به

فرصتی که خود مناسب تشخیص می‌دهد و اگذا رکند (۷۷). و مفاد این موافقتنامه، هشت ماه پس از ترور رزم‌آرا (در ۱۴ آبان ۳۵) برای اولین بار انتشار یافت (۷۸).

۱۶ اسفند - رزم‌آرا و قتیکه به همراه اسدالله علم، برای حضور در مجلس ختم آیت الله فیض، یکی از روحانیون درجه اول کشور، وارد مسجد شاه شد، با گلوله‌ی خلیل طهما سبسی، عضو فدائیان اسلام بقتل رسید. خلیل فهیمی، وزیر مشاور رزم‌آرا، به کفالت نخست‌وزیری تعیین شد.

پس از ترور رزم‌آرا و پس از مخالفت مجلس با نخست‌وزیری خلیل فهیمی و علی سهیلی، سه نفر برای نخست‌وزیری در نظر گرفته شدند: سیدضیاءالدین طباطبائی، حسین علاء و احمد قوام السلطنه که هر سه از مهره‌های شناخته‌شده‌ی انگلستان بودند. جالب است که بدانیم آیت الله کاشانی از سیدضیاءالدین طباطبائی، همدست رضاخان در کودتای ۱۲۹۹، حمایت میکرد:

" بارزترین امتیاز سیدضیاءالدین طباطبائی این بود که آیت الله کاشانی نامزدی او را برای نخست‌وزیری تائید میکرد ولی شاه از او میترسید... (۷۹)

۳۱ اسفند - بالاخره حسین علاء یکی از عاقبتیین قرارداد اسارت با رزم‌آرا (۱۹۳۳) و همکار ترقی زاده، به نخست‌وزیری تعیین شد.

۲۲ اسفند - کمیسیون نفت (پس از انقضای مهلت دو ماهه‌ی تعیین شده از طرف مجلس در ۲۱ دیماه) به مجلس شورای ملی اعلام داشت:

" نظریاً اینکه ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت، پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجائی که وقت برای مطالعه در اطراف این اصل باقی نیست، کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید مینماید. "

۲۴ اسفند - مجلس شورای ملی با پیشنهاد فوق موافقت کرد و ماده‌ی واحده‌ی پیشنهادی کمیسیون نفت را به تصویب رساند.

۲۹ اسفند - ماده‌ی واحده از تصویب مجلس سنا گذشت. در همین روز، دولت علاء، در تهران برای جلوگیری از تظاهرات پرشور و شامانه‌ی مردم بخاطر این پیروزی، حکومت نظامی اعلام کرد.

در همین روز، شرکت نفت انگلیس، بطور ناگهانی درست در شب عید، ۳۰ درصد از حقوق ناچیز کارگران نفت بنسبت معشوران کسر کرد و کارگران بنده معشور دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب در اولین روزهای سال جدید همچنان ادامه یافت. کارگران نفت در مسجد سلیمان، آبادان، هفتگل و غیره و نیز کارگران راه آهن خوزستان به حمایت از کارگران بنده معشور، اعتصاب کردند. دولت علاء بجای اعمال فشار به شرکت نفت، جواب خواهی‌های حق طلبانه‌ی کارگران را با گلوله پاسخ داد. در روز اول حمله‌ی نظامیان سه تن از کارگران کشته و عده‌ای زخمی شدند. با اینهمه، حمایت مردم خوزستان از کارگران اعتصابی هر روز اوج بیشتری میگرفت.

۴ فروردین ۳۰ - علاء در سرتا سرخوزستان نیز اعلام حکومت نظامی کرد.

۲۴ فروردین - علیرغم وجود حکومت نظامی، چهل هزار تن از کارگران نفت آبادان علیه شرکت انگلیس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب ۱۲ روز بطول انجامید. دولت علاء کارگران را به گلوله بست و در صبح و بعد از ظهر روز اول اعتصاب، ۸ تن از کارگران کشته و قریب ۵۰ تن دیگر زخمی شدند.

۲۶ فروردین - کمیسیون مخصوص نفت به ریاست دکتر مصدق، یک کمیسیون فرعی هفت نفری انتخاب کرد که طرح اجرای قانون ملی شدن نفت را تنظیم و به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند.

۵ اردیبهشت - شاه و علاء که هر دو با ملی شدن نفت مخالف بودند، بدنبال مهلت دو ماهه تعیین شده از طرف مجلس در ۲۴ اسفند، هنوز امیدوار بودند که در این فرصت، احساسات عمیق ضد امپریالیستی توده‌ها را خنثی کنند. ولی در این روز، مجلس شورای ملی وقتیکه طرح نه‌ماده‌ای مربوط به اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت مبنی بر خلع ید از شرکت نفت جنوب را با اکثریت آرا تصویب کرد، آن امید به یاس مبدل گردید.

عصر همین روز، شیرد، سفیر انگلیس در تهران به نزد علاء شتافت. علاء به دکتر مصدق متوسل شد ولی مصدق بر تصمیم کمیسیون نفت پافشاری کرد. علاء جریان ملاقاتهای خود را با شاه در میان گذاشت و تصمیم خود به استعفا را به او اعلام داشت. شاه اصرار داشت که علاء را از تصمیم خود منصرف کند (۸۰).

۶ اردیبهشت - مجلس شورای ملی با ۷۹ رای (از میان ۱۰۰ نفر از نمایندگان حاضر)، دکتر مصدق را به نخست‌وزیری برگزید. دکتر مصدق قبول نخست‌وزیری را به تصویب طرح نه‌ماده‌ای خلع ید که از طرف کمیسیون نفت به مجلس پیشنهاد شده بود، موکول کرد. این طرح در همان جلسه‌ی مجلس به تصویب نمایندگان رسید.

همین رویدادهای (بسیار فشرده و مختصر) یکساله را در کنار ادعاهای ابلهانه‌ای که در آغاز این بخش آورده‌ایم قرار دهید (ویکی‌گردیگر آن چند عبارت را بخوانید) تا مفهوم واژه‌ی "وقاحت" در تمامی ابعادناشناخته و بسیار نکردنیش روشن شود (۸۱).

نهضت ملی شدن نفت و روی کار آمدن دکتر مصدق، از مبارزات پیگیر و پیرشور ضد استبدادی و ضد استعماری توده‌ها از فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر نمایندگان اقلیت در ادوار چهارده و پانزده و شانزده مجلس (به‌یشتگرمی حمایت مردم) و از تضاد دولت امپریالیستی انگلیس و امریکایی و استفاده‌ی درست دکتر مصدق (در آن ایام) از این تضاد نشأت گرفته است.

مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها - آنچنان باشکوه و توفنده بود که حتی مصطفی فاتح بعنوان "عضو شرکت" که "وظیفه‌ی خود" میدانست در مذاکراتش با "مستر گیس"، "لرد استوارت الموند"، "نارتگرافت" (رئیس کل شرکت نفت انگلیس) و در نامه‌ی بسیار مفصل خود به مدیران شرکت نفت در لندن، ضمن اعلام سرسپردگی اش

" حسن مآل اندیشی و دوربینی " را به " شرکت " توصیه کنند تا بین ایران و شرکت ، " تفاهم کامل " برقرار گردد . مثلاً ضمن مذاکرات خود با شپرد ، سفیر انگلستان در تهران به او چنین میگوید :

" . . . احساسات عمومی را نسبت به شرکت نفیست متذکر شدم و گفتم اگر دولت ((ایران)) هم بخواهد در این امر کوتاهی کند ، احساسات عمومی آنرا مجبور به عمل خواهد کرد ، "

و در جای دیگر مینویسد :

" در یکی از مذاکرات خود با گیس ، سعی کردم که به او بفهمانم اجرای این قانون ((مهر ۱۳۲۶)) بواسطه ی پشتیبانی شدیدی که احساسات عمومی از آن میکنند یک امر حتمی است و اگر دولتی در این امر مسامحه کند ، دولت های بعدی توانا نمی آید ، ادامه ی سیاست مسامحه را نخواهند داشت ، "

(تاکیدها از ماست)

نگفته پیداست که مصطفی فاتح نه تنها کمترین دلیلی برای برجسته کردن مبارزات پرشکوه توده ها نداشت بلکه مانند ربا بان انگلیسی خود از او جگیری آن رنج میبرد . تازه عیارات فوق مربوط به سه سال ونیم قبل از ملی شدن صنعت نفت میباشند و نه مربوط به زمان او جگیری مبارزات ضد استعماری توده ها در سالهای ۲۹ - ۲۸ یعنی دوره ای که در این بخش ، مورد بحث ماست .

کمونیستها که به یکی از اکتشافات عظیم بشری ، ما تریالیسم تاریخی ، مسلح اند و با دید علمی به پدیده ها

مینگرند بخوبی میداند که تحولات اجتماعی منبسط از پروسه ایست که از حرکات توده ها در طول زمان و مبارزات اجتماعی آنان، تضادهای هیات حاکمه و عدم توانائی آنها در حل این تضادها (عمده تا بخاطر تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه)، شکل ساخت جامعه و میزان تکامل سیاسی عقب ماندگی آن کیفیت مبارزه طبقاتی و سطح آگاهی توده ها و غیره شکل میگیرد و فقط در روزهای از تاریخ است که بصورت شورشها، قیامها، و انقلابها متبلور میگردد. اما کسانی که از فلسفه "الخير ما وقع" پیروی میکنند، در عالم ما و راء الطبیعه به سیرانفاق و انفس مشغولند و دنیا را از زاویه تنگ دید خود نظاره میکنند، طبیعی است که در زمینه مسائل تاریخی نیز خود را به معادلات ساده ای نظیر: ۱۳ آبان ۲۸ (ترور هژیر) + شاهزاده ها سفند ۲۹ (ترور رزم آرا) = نهضت ملی کردن صنعت نفت و یا ۱۵ خرداد ۴۲ + " هجرت امام" (در فلان تاریخ) + ۲۲ بهمن ۵۷ = انقلاب اسلامی دلخوش دارند.

ولی بطوریکه در دو بخش قبل و این بخش، در تصویر هر چند ناقص و مختصر و فشرده ای مبارزات توده ها از شهریور ۲۰ تا زمان ملی شدن نفت دیده ایم، پروسه ای که لا اقل از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت و نه در مورد نهضت ضد امپریالیستی توده ها بطور کلی) آغاز شد، نمیتوانست (با توجه به عوامل نیرو دهنده و بازدارنده)، با یا بدون ترور رزم آرا به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود، و قتی که حزب توده با قدرت بزرگی که در آن ایام داشت نتواند در مقابل آن جنبش بالنده و توفنده سدی ایجا کند دیگر حساب (اشرکداری در جهت معکوس) چند تروریست فدائی اسلام، کما ملاروشن است

و برای سرکوب چنان جنشی نیز، نه یک ترور (مثلا ترور دکتر مصدق و یا ترور دکتر حسین فاطمی)، بلکه بطوریکه در زمان کودتای ۲۸ مرداد دیده ایم، یک قدرت عظیم و جهنمی لازم بود: خیانت رهبری حزب توده + اشتباهات بزرگ و فاجعه آمیز دکتر مصدق و جبهه ملی + خیانت آیت الله کاشانی و روحانیت در مجموع + وحدت امپریالیسم انگلیس و آمریکا و نوکران، سرسپردگان داخلی آنها (شاه و دربار دکتر بقایی ها و جمال امامی ها، شعبان جعفری ها و طیب رضایی ها، نواب صفوی و گروه انشعابی فدائیان اسلام به طرفداری از آیت الله کاشانی و غیره و غیره) + سکوت توأم با رضای رفیق استالین !

در بخش آینده میکوشیم موضوع ترور رزم آرا را در ابعاد دیگری مورد بررسی قرار دهیم: رزم آرا چرا و چگونه به نخست وزیری رسید؟ در چه شرایط و تحت چه الزامی امپریالیسم آمریکا و شاه، در آغاز، بر سر حکومت رزم آرا با امپریالیسم انگلیس به توافق رسیدند؟ به چه دلایلی رزم آرا از همان آغاز روی کار آمدن به شوروی نزدیک شد؟ رزم آرا از پیرو بال دادن به حزب توده چه هدفی را دنبال میکرد؟ نقش آمریکا و شاه (و چاکر دربار روی، اسدالله علم) در ترور رزم آرا چه بود؟ مذاکرات محرمانه رزم آرا با شرکت نفت انگلیس و موافقت شرکت با قراردادی بر اساس تنصیف عواید، در این ترور چه نقشی داشت؟ خلاصه اینکه: مسئله ترور رزم آرا که بدستور آیت الله کاشانی و بدست فدائیان اسلام صورت گرفت، با شناخت دوستان و طرفداران رزم آرا

در زمان ترور (انگلستان، شوروی و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او (امریکا، شاه، بخشی از رهبران جبهه ملی و آیت الله کاشانی) قابل تبیین است و نه در رابطه با خزعبلاتی که امروز در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده میشود و ما چند نمونه از آنها را در آغوش حاضر ذکر کرده ایم.

(۷)

علت واقعی ترور رزم آرا: شناخت دوستان و دشمنان او

در بحثهای پیسین این سلسله مقالات به وارونه‌نویسی‌ها و مسح بدیهی ترین و فایع تاریخی در جمهوری اسلامی، به ماجرای ترور کسروی و رابطه آن با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، به فرمانبرداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از حکومت مصدق، و علل و انگیزه‌های واقعی اختلافات بعدی آنها، و به قضیه ترور هژیرو نعل و وارونه زدنهای امروزی در زمینه ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته ایم.

در بخش قبل، درباره رزم آرا، چند نمونه بعنوان مشتق از خروارها لاطالعات رایج در رژیم جمهوری اسلامی (از جمله بیانات آخوندنیمچه فاشیست آیت الله عظیمی: "اگر ما رزم آرا را نمی‌کشتیم نفعی ملی نمیشد") را نقل کرده ایم، در آنجا بجای پاسخگوئی مستقیم به آن خرده‌فرمایشات

ترجیح دادیم پاره‌ای از رویدادها و وقایع مهم تاریخی، و تصویری از مبارزات پیگیر و پیرشور توده‌ها در فاصله‌ی بعد از انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و آغاز نخست وزیری دکتر مصدق (اردیبهشت ۳۰)، در رابطه با ملی شدن صنعت نفت را ارائه دهیم. و در دو بخش قبل از آن خلاصه فشرده‌ای از وقایع مهم تاریخی و مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها بعد از شهریور ۲۰ تا زمان انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و تلاش‌های نمایندگان اقلیت در اوارچها رده و پانزده را نقل کرده‌ایم. از مجموعه این فاکت‌های تاریخی بود که در بخش قبل نتیجه‌گیری کردیم: پروسای که لاقلاً از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت، نهضت ضد استعماری توده‌ها بطور کلی) با تصویب طرح ممنوعین اعطاء هرگونه امتیاز بدول خارجی، آغاز شد نمیتوانست با یا بدون ترور رژیم آرا (با توجه به عوامل با زدارنده و نیرو دهنده و در نگرش دیا لکتیکی به تاریخ)، به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود. در همانجا گفته‌ایم و قتی که حزب توده با آن قدرت عظیم خود در آن ایام نتواند (در جهت منفی) در مقابل جنبش گسترده و آجگیرنده و توفنده توده‌ها مانعی ایجاد کند، دیگر حساب دوتا و نصفی تروریست فدائی اسلام (در جهت ایفاء نقش مثبت) کاملاً روشن است. دل تنگ و دهان گشادویی درود روازه عملیه و اکره‌های جمهوری اسلامی هر چه می‌خواهد بگوید ولی واقعیت تاریخی اینست که فدائیان اسلام، در فاصله دهساله حیات خود یعنی از زمان تشکیل تا تلاشی (۲۴ - ۳۴)، در بهترین حالات، دانسته یا ندانسته، نقشی بیش از مزدور نداشته‌اند. در این بخش فدائیان اسلام را موقتاً در پستوی تاریخ

رها میکنیم و میکوشیم تروریزم آرا را از یک زاویه دیدیگر، مورد بررسی قرار دهیم: (۸۲) مسئله‌ی تروریزم آرا با شناخت دوستان و طرفدارانش در زمان ترور (انگلستان، شوروی و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او در همان ایام (امریکا، شاه، بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی و آیت‌الله کاشانی) قابل تبیین است و نه مطلقاً در رابطه با خزعلاتی که امروزه در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده میشود.

بطوریکه در بخش قبل دیده‌ایم، مبارزات دکتر مصدق و سایر نمایندگان جبهه‌ی ملی به پشتگرمی حمایت پرشور و گسترده‌ی توده‌ها از تزملی کردن صنعت نفت، چنان شدت یافته بود که لایحه‌ی قرارداد الحاقی نه توسط نخست وزیر بلکه توسط عده‌ای از نمایندگان طرفدار سیاست انگلیس در مجلس مطرح شد، و بطوری که قبلاً دیده‌ایم علی منصور از ترس توده‌ها حتی جرئت آنرا نداشت که بعنوان رئیس دولت بگوید با این لایحه موافق است یا مخالف. در یک چنین آجم‌سیاسی بود که فرمان نخست وزیری "مردم مقتدر ارتش ایران" با توافق انگلیس و امریکا و شاه (و هر یک با انگیزه‌های متفاوت) در ۵ تیرماه ۲۹ صادر شد.

بعد از آغاز جنگ کره، در بهار ۲۹، امپریالیسم انگلیس و امریکا، مجبور شدند که تضا دو کشمکش خود بر سر نفعت ایران را بطور موقت کنار بگذارند و در کنفرانس لندن، بویسن و آچسن (وزرای خارجه‌ی انگلیس و امریکا) به یک سلسله توافقی‌های رسیدند که از جمله‌ی این توافقیها، روی کسار آمدن یک "مردم مقتدر" در ایران بود. و این "مردم مقتدر" در آن ایام کسی جز سپهبد رژیم آرا، مهره‌شناخته

شده و قابل اعتمادا امپریالیسم انگلیس، نبود. در دوره ای که هر چند ما هیکیا نخست وزیری عوض میشد، او بمدت ۶ سال با قدرت تمام در اساس ستاد ارتش باقی مانده بود و علاوه بر ارتش، شهربانی و ژاندارمری را عملا در چنگ خود داشت. رزم آرا از ستاد ارتش مستقیما به نخست وزیری رفت. ششم تیر، روز بعد از صدور فرمان نخست وزیری او، روزنامه های نیویورک تا میزنوشت:

"... از هم گسیختگی اوضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه ای و غیر قابل اطمینان، کارایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کسی دیگر نخواهد توانست ایران را از این اوضاع اسفبار نجات دهد... در این نکته شکی نیست که رزم آرا لایق آنست که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه ای حکومت ایران، حکومت دیکتاتوری برقرار کند..." (۸۳)

محمدرضا شاه در آنوقت هنوز مترسکی بیش نبود، کم و بیش به احمد شاه شباهت داشت. و سپهبد رزم آرا به سردار سپه (و خواهیم دید چرا شاه بعدها از این امر بوحشت افتاد و به جرگه افرا دونیروها پیوست که با انگیزه های متفاوت در صدد نابودی رزم آرا بودند). رضا شاه ما موریت داشت که قرارداد ۱۹۳۳ را به ایران تحمیل کند، و رزم آرا ما موریت داشت که کار لایحه ای قرارداد الحاقی (۱۹۳۳) را از بن بست خارج کرده و کار آنرا به رفیقت یکسره کند، بیهوده نبود که دکتر مصدق و حبیبی ملی از همان روز اول، حکومت رزم آرا

رایک " شبه کودتا " و تدارک مقدمات دیکتاتوری جدید قلمداد کردند .

اما اشتباه امپریالیسم انگلیس در این بود که شرایط جامعه و سطح آگاهی توده ها در ۱۳۲۹ با ۱۲۹۹ تفاوت های اساسی داشت .

رزم آرا با حمایت امریکا بر روی کار آمده بود ولی از همان آغاز ، سیاست دوری از امریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش گرفت . نخست وزیر جدید (تحت رهنمود امپریالیسم انگلیس) می اندیشید که با دادن پاره ای امتیازهای درجه دوم به شوروی ، امپریالیسم نوپای امریکا که " سهم " خود را از نفت جنوب طلب میکرد ، از میدان مبارزه ی نفتی ایران کنار خواهد زد . در زمینه ی داخلی نیز تصمیم داشت با تقویت حزب توده ، جبهه ملی را متلاشی کند . امپریالیسم انگلیس و رزم آرا ، در مورد اخیر الذکر ، مرتکب دو اشتباه عمده در محاسبه شدند :

- ۱ - رهبران جبهه ی ملی را از یک قماش تصور کردند یعنی دکتر مصدق و برخی از یاران صدیق و غیر وابسته ی او را با دکتربقایی ها ، حائری زاده ها ، مکی ها عوضی گرفتند .
- ۲ - احساسات عمیق ضدا امپریالیستی توده ها و کشتن فوق العاده ی شعار " ملی کردن نفت در سراسر کشور " حتی در میان هواداران صادق حزب توده را دست کم گرفتند .

سیاست خارجی دولت رزم آرا ، از یک طرف از تضاد دیر پای امپریالیسم های انگلیس و امریکا بر سر تقسیم منافع نفتی جنوب ایران و از طرف دیگر ، از همخوانی سیاست انگلیس و شوروی از شهریور ۲۰ به بعد در ایران ، نشأت

میگرفت (در مورد اخیر الذکر در بخشهای قبل سخن گفته ایم).

نخست وزیر جدید با اولین سفیر خارجی که ملاقات کرد سادچیکف، سفیر شوروی بود. و این امر مورد سوء ظن شدید آمریکا قرار گرفت، و اولین تخم بدبینی کاشته شد. این ملاقات و ملاقاتهای مکرر بعدی با سفیر شوروی غالباً محرمانه و بدون حضور شخص ثالث انجام میگرفت زیرا که رزم آرا بخاطر تسلط بزبان روسی، به مترجم نیازی نداشت. رزم آرا، در نزدیکی به شوروی همان سیاست رویا پیر، قوام السلطنه را دنبال میکرد. با این تفاوت که قوام السلطنه با وعده سرخرمن توانسته بود که سر " رفیق استالین " کلاه بگذارد و جنبشهای دموکراتیک آذربایجان و کردستان را متلاشی کند ولی رزم آرا برای درهم کوبیدن نهضت نفت، دیگر نمیتوانست به وعدههای توخالی اکتفا کند. از این نظر، بر سر اعطای امتیازات " کنکرت " با سفیر شوروی در تهران بطور جدی به مذاکره نشست و این مذاکرات در محیطی بسیار دوستانه ادامه یافت. برای اینکه مستند تر سخن گفته باشیم، اهم این امتیازات " کنکرت " را از قول ایوانف، مورخ رسمی شوروی، نقل میکنیم: (۸۵)

- امضاء موافقتنامه‌ی بازرگانی با شوروی در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ ((۱۳ آبان ۲۹))
- لغو قرارداد کمپانی آمریکا " اورسیزکونسالتانس اینکورپوریتد " که مسئول بررسی و تهیه‌ی برنامه‌ی هفت ساله‌ی ایران بود در اوایل ۱۹۵۱ ((دیماه ۲۹))
- درخواست ترک مستشاران آمریکائی از ایران .

- اعلام تصمیم ایران مبنی بر عدم پذیرش کمک‌های آمریکا از طریق گریبی، سفیر آن کشور در تهران .
- احضار رفوری افسران ایرانی، که در آمریکا دوره‌ی تعلیمات نظامی را میدیدند به تهران .
- قطع برنامه‌های " صدای آمریکا " ((از رادیو تهران))
- بر امتیازات فوق‌بایدیک امتیاز مهم دیگر را نیز اضافه کنیم؛ در جریان جنگ کره، رزم‌آرا درخواست آمریکا مبنی بر اعزام سربازان ایرانی به کره را نپذیرفت و مراتب را تلگرافی به دبیرکل سازمان ملل متحد اطلاع داد.
- علاوه بر امتیازات " کنکرت " مذکور در فوق رزم‌آرا در جریان مذاکرات خود با شوروی یک مقدار وعده نیز داده بود. ما این وعده‌ها را نه از قول خود، بلکه از منابع شوروی یعنی از قول روزنامه‌ی "گراسنا یا آرمییا"، ارگان ارتش سرخ، که مقاله آن در همان ایام از رادیو مسکو نیز خواننده شده بود، نقل میکنیم:
- اعزام افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به شوروی .
- خرید سلاح‌های جدید شوروی بجای سلاح‌های کهنه‌ی آمریکائی .
- اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی.
- (ویک وعده‌ی دیگر را به وعده‌های فوق اضافه کنیم: رفع اختلافات مرزی بین ایران و شوروی) .
- ارگان ارتش سرخ، وعده‌های متقابل شوروی به ایران را (" بخاطر این دوستی و صمیمیت " رزم‌آرا) بشرح زیر

ذکر میکند :

- پرداخت تمامی خسارات چنان جنگ که ارتش شوروی به ایران وارد کرده بود .

- استرداد پلاهای ایران ((همان طلاهایی که پس از کودتای ۲۸ مرداد به حکومت سرلشگرزاهدی تحویل شد)) .

- استرداد افسران و سربازان ایرانی که به شوروی گریخته بودند به مقامات ایرانی .

جزء مکمل سیاست خارجی رژیم آرا، بطوریکه گفته شد، سیاست داخلی او بود؛ در جبهه داخلی، برای درهم کوبیدن خواسته‌های ضد استعماری توده‌ها امتیازاتی به حزب توده میداد تا از این طریق یک جبهه قوی ضد مصدق بسازد . حکومت رژیم آرا، روزنامه‌های طرفدار جبهه ملی را توقیف و مدیران آن از جمله دکتر فاطمی را دستگیر میکرد و ما موران مخفی شهربانی شبها به چا پخانه‌های آنها یورش میبردند . کار بجائی رسید که دکتر مصدق به نمایندگان جبهه ملی دستور داد که (با استفاده از حق مصونیت پارلمانی) این چا پخانه‌ها را خانه‌های خود اعلام کنند و حتی تهدید کرد که در صورت ادامه‌ی اختناق، خود او سایر نمایندگان جبهه ملی در خیابانها به فروش روزنامه‌های طرفدار جبهه ملی خواهند پرداخت . رژیم آرا، در مقابل این سرکوبها نسبت به روزنامه‌های جبهه ملی، به نشریات حزب توده هر چه بیشتر میدان میداد . روزنامه‌های نظیر مصلحت، نیسان، پیک صلح، بسوی آینده بر ا حتی و بدون گرفتاری انتشار می یافت (۸۶) .

با آنکه حزب توده رسماً غیرقانونی بود (۸۷)، در میدان بهارستان میتینگ برپا می‌داشت و سازمانهای علنی آن نظیر سازمان هواداران صلح، آزادانه فعالیت میکردند. در ۲۵ آذر ۲۹، ده‌تن از رهبران حزب توده از زندان فرار کردند. این آنچنان اعجاب‌انگیز بود که سناریوی استادانهای ساخته و پرداخته و اعلام شده در همان ایام توسط حزب توده، در مورد چگونگی این فرار، نمیتوانست همگان را قانع کند و حتی برای اعضاء و هواداران حزب سؤال برانگیز نباشد. بویژه اینکه نقشی فرار "پیش‌تازان" توده‌ای "مدتی قبل از انجام آن، توسط دکتر فاطمی در باختر امروز افساء شده بود، (۸۸)

آنچه در مجلس توسط نمایندگان اقلیت و در روزنامه‌های طرفدار جبهه ملی در زمینه چگونگی این فرار و دست داشتن رزم‌آرا در آن عنوان شد، بصورت "تهمت" و "دشنام" و در بهترین حالت بصورت "حدس" و "احتمال" باقی ماند تا اینکه ۶ ماه بعد، در گونی‌های سدان، مدارک جرم بیرون آمد:

"در مصاحبه‌ی مطبوعاتی (۳۰/۴/۹) از طرف دولت: اوراق و اسناد مدارکی در اختیار مخبرین گذاشته شد که عموماً نام‌های مباهله شده بین روسای انگلیسی شرکت سابق نفت بود، یکی از این نام‌ها همان طور که اشاره شد حمایت از فرار رهبران حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس و با کمک مرحوم رزم‌آرا داشت و با یدباطلاع سرسده رهبران حزب توده در زندانهای شهرهای دوردست (پراکنده) بود و تدو

هرچه درخواست میکردند که زندانها را بجای سی
بهبتر انتقال دهند، موافقت نمیشد تا اینکه
ناگهان همه آنها را در زندان قصر گردآوری کردند
و فراری دادند. (۸۹)

در نامه‌ای که بخشی از آنرا قبلاً نقل کرده‌ایم، میبینیم که
شرکت نفت انگلیس (به کمک رزم‌آرا) نه تنها رهبران
حزب توده را فراری میداد، بلکه برای آنها مخفیگاه هم
فراهم میکرد:

" یزدی به منزله‌ی پدر روحانی این حزب پس
از مرگ سلیمان میرزای اسکندری مشهور است،
او یکی از رهبران جمع توده‌ای میباشد که به
توصیه‌ی ما از طرف رزم‌آرا آزاد شدند. مشا رالیه
اکنون در محلی بنام شهریار نزدیک تهران
مخفی میباشند. او با یکی از ماشینهای سر بسته
شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران آمد
بطوریکه کسی سوءظن در بودن او در تهران نبرد
در آینده قرار است که ما به ملاقات او برویم زیرا
که احتمال قوی می‌رود که افراد حزب او را ببینند.
افراد حزب او عقیده دارند که نامبرده‌ی ما در
روسیه یا در فرانسه هست ولی همینکه یک مرتبه
مشا رالیه دیده شدند نمیتوانیم جلوگیری از انتشار
خبر را بنمائیم. " (۹۰)

اما " افراد حزب " یعنی اعضاء پر شور و صادق و فداکاری
که بخاطر تحقق آرمانی بزرگ به حزب توده پیوسته بودند در
آن ایام نمیتوانستند حتی بذهن خود راه دهند که به دام
جانوران مخوفی بنام رهبران حزب گرفتار آمده و بقبول

دکتر فاطمی، با زیچهی " جناح انقلابی شرکت نفت " (۹۱) شده اند و خیال میکردند هر شعرا را خائنه‌ای که در روزنامه‌های حزب بیاید و حتی منزل است و بقول همان دکتر فاطمی، گویا " کارل مارکس یا لنین " تعالیم عالی‌ه‌ی خود را در صفحات بسوی آینده نشر میدهند، در صفحاتی که تهی‌ه‌ی کاغذ و هزینه‌ی چاپ آنرا شرکت نفت انگلیس به منظور استقرار سوسیالیسم در ایران، خیرخواها نه منتقل میشد و احسان طبری (همین احسان طبری امروزی) مبلغ پرداختی از طرف شرکت نفت انگلیس برای مطبعه‌ی سری درآبادان را "دلیل بالرفتن" تیراژ "روزنامه‌ی رزم" ناکافی میدانست. چه کسی میتواند این کلمات را بخواند و بخود نلرزد و بغض گلویش را نفشارد.

تردید نیست که در ترور رزم‌آرا، امپریالیسم انگلستان کمترین نقشی نداشت، چرا که رزم‌آرا بهترین و مطمئن‌ترین ماهر آن بود. ترور رزم‌آرا امپریالیسم انگلستان را سراسیمه کرد، چرا که آخرین تیر ترکش خود را از دست داده بود. رادبولندن گفت: " در انگلستان، آگاهان به امور ایران، این فاجعه را با انزجار و نگرانی تلقی کردند. " ترور رزم‌آرا شوروی را بشدت خشمگین کرد، رادیسو مسکویا نقل مقاله‌ی ارگان ارتش سرخ (که در صفحات قبل سطوری از آنرا به مناسبت دیگر آوردیم) خشم و ناراحتی خود را بیان داشت:

" رزم‌آرا افسر با کفایتی بود... رزم‌آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتور در ایران برقرار

سازد... امپریالیستهای امریکائی مانع از این نقشه‌ها ((نزدیکی رزم‌آرا به شوروی)) میشوند و او را تهدید می‌کردند که اگر بیش از این به روسها نزدیک شود دولت امریکا نه تنها هیچ گونه کمکی به‌وی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت..... بدیهی است اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان "وال استریت" میباشند، رزم‌آرا را از بین نمی‌بردند هیچگاه در تار و پود ایران دوستی شوروی و ایران به پای فعلی یا آینده نمی‌رسید."

ایوانف، مورخ رسمی شوروی، پس از ذکر اقدامات مثبت رزم‌آرا در جهت نزدیکی با شوروی، مینویسد:

"اعمال چنین سیاستی از جانب رزم‌آرا در راه اجرای نقشه‌های امریکائیها در ایران موانع جدی بوجود آورد. این امر باعث شد که امپریالیستها به روشی که معمولاً برای رسیدن به هدفهای خود از آن استفاده میشد یعنی ترور متوسل شدند. در تاریخ ۷ مارس ۱۹۵۰ ((۱۹۵۱)) آنها رزم‌آرا را در یکی از مراسم مذهبی ترور کردند." (۹۲)

برای اینکه خشم و ناراحتی شدید شوروی از ترور رزم‌آرا بیشتر نمایان گردد باید اضافه کنیم که روزنامه پراودا پس از کشته شدن رزم‌آرا در سرمقاله‌ای به تجلیل از رزم‌آرا پرداخت و این اولین بار بود که پراودا، سرمقاله‌ی خود را به قتل یک نخست‌وزیر خارجی اختصاص میداد. چنین امری نه‌قبل و نه بعد از آن (حتی در مورد ترور کنندی) هرگز دیده نشد. (۹۳)

و با آنچه گذشت، نگفته پیداست که حزب توده و با نسند مخفی تروریستی کا میخس - کیا نوری نیز مطلقا در ایسن ترور نقشى نداشت و نمیتوانست داشته باشد . خلاصه اینکه : هیچ دلیلى وجود ندا رد که از طرف جبهه ی دوستان و طرفداران رزم آرا (انگلستان ، شوروی و حزب توده) کمترین خطری او را تهدید کرده باشد .

در بخش بعدی ، با معرفی دشمنان اجباری یا واقعی رزم آرا یعنی امپریالیسم آمریکا ، محمدرضا شاه ، بخشی از رهبران جبهه ی ملی (نظیر بقایی ها و حائری زاده ها) و آیت الله کاشانی خواهیم دید که هر یک از آنها چه منافعی از نابودی رزم آرا داشته اند . خواهیم دید چه افرادی را نیروهایى (و به چه دلیل) از کشته شدن رزم آرا اجبارا خوشحال شدند . در آنجا به الکی خوشهای آنروزی و مروزی موقتا زیاد توجه نخواهیم کرد . و این حرف به آن معنا نیست که به آنها بی توجه باشیم . " از هر چه بگذری سخن دوست خوش تراست " ! چرا که یک لحظه فراموش نمیکنیم که بحث ما در این سلسله مقالات درباره ی فدائیان اسلام است ، ما یک لحظه فراموش نمیکنیم که در دوران با سعادت جمهوری اسلامی و در سایه ی پر خیر و برکت ولایت فقیه زندگى میکنیم (۹۴) و یک لحظه فراموش نمیکنیم که ترور رزم آرا بزرگترین سندا فتخا رفدائیان اسلام و یکی از عا لیتترین مانده ها برای نشخوار دستگا ههای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی است .

(محمد مهدی عبد خدایی ، ضارب دکتر حسین فاطمی)

" استعما را نگلیس در آنروز (بعد از تـسـرور
رزم آرا) آگاه شد که در ایران مباحثه‌ی مسلحانه
اما نه به شیوه‌ی خلقی‌ها بلکه به شیوه‌ی
" وقا تلوا ثم الکفر " جریان پیدا کرده است
و تداوم دارد. " (۹۵)

بنابراین، در بخش آینده، ضمن معرفی دشمنان
اجباری یا واقعی رزم آرا و بررسی انگیزه‌های دشمنی
آنها، همچنین خواهیم دید که سرنخ مباحثه‌ی مسلحانه‌ی
قاتلین " اثم الکفر " (در آن مقطع) از کجا کشیده
میشد و از کجا مین‌آخور تغذیه می‌کردید .

(۸)

تروررزم آرا : بیاری خدا و امپریالیسم امریکا

در بخشهای پیشین این سلسله مقالات ، به دروغبافیها و وارونه نویسی ها در رژیم جمهوری اسلامی در زمینهای وقایع تاریخی ، به ما جرای ترور کسروی و رابطه آن با کشف الاسرار خمینی ، به فرما نبرداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از زمان مداری ممدق ، علل و انگیزه های اختلافات بعدی آنها ، به قضیه ترور رهبر و نعل وارونه زدن ها در مورد علل ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر ممدق و سایر کاندیدا های مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی ، سخن گفته ایم .

در دو بخش پیش ، در مورد تروررزم آرا ، در آغاز چند نمونه (نظیر فرمایشات عبدالله کرباسچیان - مری - آیت الله کاشانی ، پادوی سر لشگر زاهدی ، مزدور ساواک و مدیر " نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران " یعنی جریده ی شریفه " نبرد ملت " - و " بیانات پر شور " آخوند

نیمچه‌ها شایسته یعنی حجت الاسلام عظیمی که: " اگر ما رزم‌آرا را نمی‌کشیم نفتی ملی نمیشد"، و غیره) را به عنوان مشتی از لاطائلات رایج در جمهوری اسلامی، نقل کردیم. بدنبال ارائه خلاصه‌ای فشرده از رویدادهای تاریخی مبارزات پیگیر رضا استعماری و دموکراتیک توده‌ها پس از شهریور ۲۰ و تلاشهای نمایندگان اقلیت دوره‌های چهارده پانزده و شانزده مجلس (به پشتگرمی از حمایت مردم)، نتیجه گرفته‌ایم که این پروسه نمیتوانست - درنگری (نسه منافیزیکی بلکه) دیالکتیکی به تاریخ - با پای بدون ترور رزم‌آرا، به ملی شدن منتهی نشود.

در بخش قبیل، فدائیان اسلام را موقتا در پستوی تاریخ رها کردیم تا مسئله ترور رزم‌آرا را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم: معرفی دوستان و دشمنان رزم‌آرا در زمان ترور. در آنجا دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلیستان شوروی و حزب توده) را معرفی کردیم و دیدیم که چرا از این طرف معادله، کمترین خطری نمیتوانست متوجه رزم‌آرا باشد. بنا بر این، انگیزه‌های قتل رزم‌آرا را باید در جای دیگری جستجو کرد.

رزم‌آرا کی، کجا و توسط چه کسی کشته شد؟ سؤال پیش پا افتاده و موضوع کاملاً شناخته شده‌ایست که به یمن بلندگوهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی کمتر کسی است که جواب آنرا نداند؛ "در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، در مسجد امام خمینی، توسط شهید بزرگوار اسلام، حضرت استاد دخیل طهما سبی، از اعضای فداکار فدائیان اسلام". اما سؤال اساسی اینست: واقعاً چرا رزم‌آرا به قتل رسید؟ برای رسیدن به پاسخ مشخص لازمست بجای روی صحنه به پشت

پرده توجه کنیم، بجای پرداختن به آدمکها بهتر است ببینیم که سرنخ‌ها از چه جا‌هایی کشیده می‌شود، در این رابطه لازمست که دشمنان اجباری یا واقعی رزم‌آرا را در لحظه‌ی ترور بشناسیم و ببینیم چه افرادی نیروها و یخا طرحه منافی از گذشته‌شان او واقعاً خوشحال شدند. (۹۶) در این بخش، میکوشیم در مورد این "چرا"ی اساسی، جواب‌هایی ارائه دهیم.

(۱)

در بخش قبل، بهنگام معرفی دوستان و طرفداران رزم‌آرا، اشاره کردیم که امیریا لیسم آمریکا تحت چه محظوراتی در کنفرانس لندن، با امیریا لیسم انگلیس بر سر زمانه‌ی سپهبد رزم‌آرا به توافق رسید. در همانجا، چند نمونه از خشنودی محافظان آمریکا در مورد روی کار آمدن یک "دولت مقتدر" در ایران ارائه دادیم.

کمی بعد از توافق دو دولت امیریا لیستی آمریکا و انگلیس، در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ (یعنی بیست روز قبل از صدور فرمان نخست‌وزیری رزم‌آرا)، دکترگریدی بعنوان سفیر جدید آمریکا در ایران منصوب شد. (۹۷) و بلافاصله پس از این انتصاب، طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران روزنامه‌ها در آتن، در مورد نخست‌وزیری که ۲۰ روز بعد میبایست در ایران روی کار بیاید چنین "پیشگویی" کرد:

"... با یددولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید. این دولت بعد از ورود من به ایران، زمانه‌ی خواهد شد و از پیش‌تیبانی‌های آمریکا برخوردار خواهد گردید. از ایران بعنوان پایگاهی برضد مراکز حساس شوروی استفاده

خواهد شد... پس از حصول اطمینان از دولت
ایران، آمریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد
فرستاد."

در همان ایام، مخبر روزنامه‌ی نیویورک تا می‌مصر احتسای
نوشت:

"در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکتر گریدی
هما‌نطوریکه در یونان وظیفه داشت مراقب
اوضاع باشد، این نقش را در تهران با بسند
ادامه دهد."

از "پیشگویی" دکتر گریدی که با اختلافی ناچیز درست است
درآمد (۹۸) که بگذریم، باقی امیدهای کمپانیهای نفتی
و محافل آمریکایی، با زمامداری رزم‌آرا نه تنها تحقق
نیافت بلکه با گذشت زمان، کم‌کم به یاس مبدل گردید.
رزم‌آرا، بدلالی که در بخش قبل متذکر شدیم، از همان
آغاز، سیاست دوری از آمریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش
گرفت. وعده‌ها و بویژه امتیازات مشخصی که رزم‌آرا بسند
شوروی داد (که در بخش قبلی به آنها پرداخته‌ایم)، فقط
به مفهوم مخالفت آشکار با آمریکا نبود بلکه حتی جنبه‌ی
ستیزه‌جویی داشت. امیرالایسم آمریکا، کمپانیهای نفتی
و دکتر گریدی نمیتوانستند در مقابل این ستیزه‌جویی
بی‌اعتنا باشند و ملی آنچه در واقع برایشان اهمیت سیاسی
داشت پشت پا زدن امیرالایسم انگلیس به موافقتنامه‌ی
لندن و از بین بردن تمام امیدهای آمریکا (پس از توافق
رزم‌آرا با شرکت نفت انگلیس در مورد قرارداد ۵۰-۵۰)
و کمپانیهای نفتی این کشور برای مشارکت در غارت منابع
نفتی ایران بود.

در اسفند ۲۹، سیرو قایم در جهت منافع آمریکا چنان شتابی بخود گرفت که امیریا لبسم آمریکا میبایست، در فرصت بسیار کمی که در پیش داشت، به سرعت دست بکار شود. عکس العمل فوری وقایع آمریکا با اینکه از کاتالهای از پیش آماده ای میگذشت مکاتیبهای ظریفی نیز داشت تا جاییکه حریف میدانست دقیقاً از کجا ضربه خورده است، و دیگران هاج و واج میماندند. درست است که افسانسه " ترور رزم آرا به منظور استقرار حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام " و خزعبلات مشابیه را، هر آدمی که نیمچه شعوری داشته باشد بدیادگی میتواند کننا ریزندولی آیا دشمنی دیرپا و کینه ای عمیق آیت الله کاشانی با رزم آرا بینهائی نمیتواند برای توجیه این ترور کافیه باشد؟ اگر بظاهر چنین باشد، در واقع چنین نیست. درست اینکه: دقیقاً چنین نیست.

قبل از پرداختن به اینها، به چند تاریخچه که در زیر میآوریم، دقیقاً توجه کنید:

مدتی بعد از اینکه دکتر مصدق و چند تن از نمایندگان مجلس، دولت رزم آرا را در مورد نفت (در ۲۱ مهر ۲۹) استیضاح کردند، رزم آرا با سفیر انگلیس وارد مذاکره شد.

اول آذر - دکتر بقایی بر اساس اطلاعاتی که از منابع آمریکائی بدستش میرسید، در روزنامه " شاهد " اعلام کرد که مکاتیبات محرمانه ای رزم آرا با سفیر انگلیس را انتشار خواهد داد. رزم آرا بلافاصله دستور داد که شماره های اول آذر جمع آوری شود و روزنامه نیز توقیف گردید.

بیست و نهم آذر - کمیسیون نفت مجلس اعلام کرد:

قرارداد الحاقی ساعد - گس کافی برای استیغای حقوق ایران نیست."

پنجم دی - فروهر، وزیر دارائی رزم آرا، مودبانه لایحه مذکور در فوق را از مجلس پس گرفت و اعلام داشت که: " دولت لایحه ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیغای حقوق ایران تهیه و متعاقبا به مجلس تقدیم خواهد کرد."

نهم دی (۳۰ دسامبر ۱۹۵۰) - قرارداد کمپانی نفتی امریکائی آرا مکو و عربستان سعودی بر اساس نصف عواید به امضاء رسید. چند روز بعد، گریدی سفیر امریکا بمنظور سنگ اندازی در راه مذاکرات رزم آرا و شرکت نفست، در تهران اعلام داشت: " برای من اهمیت دارد که اعلام کنم شرکت امریکائی آرا مکو در عربستان سعودی، ۵۰ درصد از درآمد خود را به ملک عبدالعزیز آل سعود میپردازد."

بیست و یکم دی - بر اساس پیشنهادی که از نمایندگان مجلس، کمیسیون نفت ملزم گردید که وظایف دولت را ظرف دو ماه در مورد نفت تعیین کند.

چهارم اسفند (۲۳ فوریه ۱۹۵۱) - با اواخر مذاکرات محرمانه و طولانی رزم آرا با شرکت نفت و سفیر انگلیس به نتیجه رسید. شیرد، سفیر انگلیس، طی نامه ای محرمانه ای در همین روز، موافقت دولت خود را با قرارداد ۵۰ - ۵۰ اعلام داشت. (۹۹)

دوازدهم اسفند - در ملاقات رزم آرا، شیرد و تونکرانت (مدیر کل شرکت نفت انگلیس) در تهران، مفاد نامه ای مورخ چهارم اسفند مورد تأیید و تأکید قرار گرفت. و بدین گونه آب پاکی بسو کمپانیهای نفتی امریکا ریخته شد. (۱۰۰)

شانزدهم اسفند - رزم آرا به هنگام شرکت در مجلس ختم آیت الله فیض، از روحانیون درجه اول کشور، در مسجد شاه، به قتل رسید.

(۲)

اوجگیری مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده‌ها، محمد رضا شاه را واداشت که علیه رزم و قوف به قلداری و جاه طلبی رزم آرا، به نخست وزیری او رضا بیت دهد. درست بهمان دلیلی که شاه در بهمن ۲۴، برای قوا مسطنت و حل " غائله‌ی آذربایجان و کردستان " با وجود ترس از قوا - السلطنه، او را بجای دولت بی لیاقت حکیمی به نخست وزیری منصوب کرد، در تیرماه ۲۹ نیز برای مها ر کسردن "هرج و مرج سراسر کشور"، به نخست وزیری " مردمقتدر ایران " بجای مترسکی بنام علی منصور رضا بیت داد.

امریکا و شاه بادو " تحلیل " متفاوت، در آغاز از حکومت رزم آرا حمایت کردند، یکی به موافقتنامه‌ی لندن و جنگ اندازی و شرکت در غارت منافع نفتی ایران چشم دوخته بود و دیگری با شاه قوی مشاوران خود در ریافته بود که جنیش با چنان شتابی که به پیش میروند نمیتواند به زمامداری مصدق و ملی شدن نفت، محدود بماند. از همان روزهای اول حکومت رزم آرا، امریکا و شاه در ریافته که در "تحلیل"ها و در محاسبات خود دجا را اشتباهات بزرگ شده‌اند. با لایحه چهارم و دوازدهم اسفند ۲۹، هرگونه آمیختگی را به یاس تبدیل کرد. بدتر از آن، اطلاعات مناسبات سوسی امریکا و وابستگان به دربار، و تبادل اطلاعات از طریق شبکه‌های ارتباطی نشان میداد که: یکی باید از " حق " خود در منافع نفتی ایران چشم پوشی کند و دیگری از مقام

شاخ سلطنت . و چند روز بعد، مرد خدا ارواحنا فدا، حضرت استاد خلیل ظهماسی، گویا برای استقرار حکومت و اجرای احکام اسلام، بدستور آیت الله کاشانی، با تلاشهای خستگی ناپذیر دکتر بقایی ها، (آنطرفتر، در پشت دیوار، با جنب و جوش در سفارت آمریکا)، با تجویز تلویحی شاه به کشتن رزم آرا در ملاقات خود با نواب صفوی، با پشتکار و فداکاری اسدالله علم، رزم آرا را در مسجد شاه ترور کرد. و دانسته یا ندانسته (وبگمان ما بیشتر ندانسته) (۱۰۱)، روزنه امید در مقابل امپریالیسم امریکائیشود و سلطنت محمدرضا شاه را از سقوط نجات داد.

در بخش قبل، در بیک شمای کلی، محمدرضا شاه را در آن زمان به احمد شاه، و سپهبد رزم آرا را به سردار سپه تشبیه کرده ایم (به تفاهت های غیر اساسی محمدرضا شاه - احمد شاه، و سپهبد رزم آرا - سردار سپه البته بی توجه نیستیم)، و در همانجا، به هدف امپریالیسم انگلیس در حمایت از سردار سپه و سپهبد رزم آرا، اشاره کرده ایم (البته به تفاهت های اساسی شرایط جامعه در ۱۲۹۹ و ۱۳۲۹ کاملاً توجه داریم). از نظر دولت انگلیس، محمدرضا شاه بی لیاقت تر از آن بود که بتواند با اوضاع توفانسی آن روزها به مقابله برخیزد و سپهبد رزم آرا، مرد مقتدر ارتش درست در نقطه ای مقابل او قرار داشت. رضا خان میرپنج، قبل از کودتا قول داد که سرسپرده امپریالیسم انگلیس باشد ولی سپهبد رزم آرا، از سالها پیش امتحان خود را داده بود و بدون تردید، از بهترین و مطمئن ترین مهره های این امپریالیسم بشمار میرفت تا جائیکه بعضی ها او را "عضو ننتلیجنت سرویس" (۱۰۲) میدانند. بهرحال، محمد

رضا شاه، سرنوشت پدر و کلمات قصار آن انگلیس معروف که " ما او را آوردیم و ما هم بردیم " را فراموش نکرده بود، و به این تفاوت نیز باید توجه داشت: رضا شاه، در اوج دیکتاتوری خود به آن سرنوشت دچار شده بود. در حالیکه محمدرضا شاه بقول دکتر بقایی، "یک برهه معصوم" نبود. تا جائیکه دکتر گریدی، سفیر جدید آمریکا، در ۲۹/۴/۸۰ بهنگام ورود خود به تهران (و سه روز قبل از تقدیم استوارنامه‌ی خود به شاه) برای آن " برهه معصوم " چنین تکلیف کرد:

" شاه باید تماشاچی باشد، او باید انبیا یـددر سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات ورهایی یابد، باید نقـش راهنمایی و ارشاد آمریکا ئی ها را بخوبی دریابد."

شاه به اجبار به نخست وزیری رزم آرا رضایت داده بود، و این اجبار، علاوه بر دلیلی که در سطور فوق ذکر کردیم، دو دلیل دیگر نیز داشت: اولاً بین " بد " (رزم آرا) و " بدتر " (دکتر مصدق) را انتخاب خواست و تصمیم دولت امپریالیستی انگلیس و آمریکا، جرئت کمترین ابراز مخالفتی نداشت. شاه از رزم آرا (چه در زمان ریاست ستاد و چه در زمان نخست وزیری) نفرت داشت. ثریا در خاطرات خود، نمونه‌هایی از بی‌اعتنائی و حتی تحقیر شاه توسط رزم آرا را ارائه میدهد. بر این احساس نفرت، باید وحشت شاه از رزم آرا را اضافه کرد. ثریا در خاطرات خود مینویسد:

" رفتار رزم آرا با سایر فرماندهان نظامی که اظهار بندگی و چاکری میکردند، بسیار فسـرق

داشت، شاه از او وحشت داشت و در او یک کودتاچی
بالقوه را میدید.

چند ماه بعد، این "خطریا لقوه برای شاه ایران با شتاب
میرفت به خطر با لفعول تبدیل شود" و "این برای محمدرضا
شاه بهیچوجه قابل تحمل نبود" (۱۰۴). چراکه "رزم آرا نقشه
تغییر رژیم به جمهوری را داشت و ریاست جمهوری خودش را
مطرح کرده بود و به تصویب آریاب (انگلستان) رسانده
بود و او را در میدان شد و اصلاحات را وعده میداد" (۱۰۵).
نویسنده‌ی کتاب "تاریخ انقلاب نفت ایران" (درص
۱۳۷) مینویسد:

"رزم آرا توطئه‌ی مهمی بر ضد رژیم ایران طرح
کرده که از مدتی پیش مقدماتش را فراهم ساخته
بود."

و اضافه میکند:

"در اینکها این کودتا کا ملایه نفع شرکت نفت
(انگلیس)) تمام میشد، تردید ناپیدا داشت."

بعدها، پرده از سناریوی کودتای بموقع مہار شده، بویژه
در مطبوعات خارجی از جمله "آبزرور" کنا رزده شد:
رزم آرا با اعلام حکومت نظامی، انحلال مجلسین، کشتن
عده‌ای از نمایندگان اقلیت، آیت الله کاشانی، بعضی
از مدیران جراید مخالف دولت، اعلام حکومت جمهوری
میکرد و اصلاحات اساسی را وعده میداد و "تکخال سیاسی"
موافقتنامه ۵۰ - ۵۰ را از آستین بیرون می‌آورد.
و گفتار پیریدینگونه بره معصوم و گرگ جوان را یکجا
مبیلعید، درباره عکس العمل سریع و قاطع ولی محتاطانه
گرگ جوان، در صفحات قبل، اشاراتی کرده ایم و در صفحات

بعد نیز در رابطه با اقدامات مهره‌های امریکائی بیشتر سخن خواهیم گفت. ولی " بره معصوم"، آشفته و سراسیمه بود (شریا در خاطرات خود تصویر روشنی از حالات روحی شاه در روزهای قبل از ترور رزم‌آرا بدست می‌دهد و از جمله میگوید:) "... و شب و روز، کاری جز گوش دادن به رادیو، خواندن جراید، گرفتن رادیوهای خارجی نداشت."

شاه نیز علیرغم آشفتگی و اغتشاش فکری ترجیح دادند که راسا بلکه از طریق " غلام خان زاده" دست بکار شود. بنا بر این کارگردانی نمایشنامه " حل مشکل رزم‌آرا" از یک طرف به دکتر بقایی و از طرف دیگر به اسدالله علم واگذار گردید. اگر روابط نزدیک دکتر بقایی با دربار و سرپرده‌گیش به امریکا را در نظر بگیریم، پی بردن به راه‌مکاری و تفاهم دو کارگردان (یا دو کارچرخان) نمایشنامه، کار مشکلی نخواهد بود. خلیل الله مقدم در کتاب " تاریخ مبارزه ضد امپریالیستی" (جلد اول، ص ۱۳۹) سؤال میکند:

" چرا و چگونه رزم‌آرا کشته شد؟ از چه روی رزم‌آرا مستوجب مرگ شد و چه دست‌هایی تنهائی در کار بوده و اینکه آیا غیر مستقیم از اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام رابطه‌ای با دربار داشته‌اند و نقش اسدالله علم و ... (۱۰۶) چیست؟ بماند" ، (۱۰۷)

به "اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام" بطور غیر مستقیم" به رهبر شماره ۱ و شماره ۲ آنها بطور مستقیم، نه فقط با علم بلکه همچنین با شاه رابطه داشته‌اند. شریا در سالها پیش، زمانی که هنوز مسئله‌ای بنام جمهوری اسلامی و فدائیان اسلام وجود نداشت، در خاطرات خود بعنوان یک شاهد عینی

براین امر گواهی داده و مهمتراز آن مطلبی است که تیمسار شایانفر، در آغاز یک کمیته جمهوری اسلامی بیان کرده است. اوطی مصاحبه‌ای در مورد فدائیان اسلام در مقابل این سؤال خبرنگار (در رابطه با همان گواهی شریا)، چنین جواب میدهد:

" موضوعی که برای مردم شنیدن آن تا زگی در اظهارات نواب صفوی در باره رزم‌آرا میباشد. او در یکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا، من و سید عبدالعسین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم (۱۰۸) در این ملاقات به شاه افساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او خود را مسلمان میدانند چرا جلو این فساد دهرزگی‌ها را نمیگیرند. بعد افزودیم قصدمان نابود کردن مسببین فساد است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم‌آرا کرد یعنی تلویحا با کشتن رزم‌آرا موافقت کرد.

موقعی که سخنان نواب به اینجا رسید، رئیس دادگاه هزنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از ۲۴ ساعت که دادگاه دوباره تشکیل شد من از نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه به چه وجه گذشت؟ نواب گفت: مرا به اتاق سپهبد آزموده بردند. آزموده به من پرخاش کرد و گفت چرا اسم شاه را در دادگاه مطرح کردم. او گفت تو کوچکتر از آن هستی که شاه با تو ملاقات کند. " (۱۰۹)

اسدالله علم، وزیر کا روجا سوس شاہ درکا بینہ رزم آرا بود .
 ثریا درخا طرات خود از قول علم مینویسد که چطور علم از
 وزارت کشا ورزی بوسیله تلفن با رئیس شهربانی در مورد
 شرکت رزم آرا، در مجلس ختم آیت الله فیض در مسجد شاه
 تماس میگردد. وقتیکه رئیس شهربانی اظهار بی اطلاعی
 میکند، ابلافا صله به نخست وزیر میرود و رزم آرا را با خود
 به مسجد شاه میبرد، پس از کشته شدن رزم آرا، با عجله خود را
 به دربار میرساند و اولین کسی است که این خبر را به شاه
 میدهد. (۱۱۰) و به شاه میگوید: " کشتند و راحت شدیم!" (۱۱۱)
 ثریا درخا طرات خود مینویسد:

" وقتی تنها شدیم، شاه به اسدالله خان گفت:
 علم با این تیرچند نشان زده شد: کودتا و
 کودتای ترورشده."

(۳)

در این سلسله مقالات، دلایل و انگیزه های دشمنی
 آیت الله کاشانی با انگلستان و مهره های آن در ایران
 (از جمله رزم آرا) بدفعات سخن گفته ایم و لزومی ندارد که
 آن مطالب را در اینجا تکرار کنیم. شاید هیچیک از
 سرسپردگان امپریالیسم انگلیس با اندازه رزم آرا آیت الله
 کاشانی را مورد اذیت و آزار قرار نداده باشد. رزم آرا که
 مدت ۶ سال رئیس ستاد ارتش بود، در تمام زندانها و
 تبعیدهای کاشانی بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت
 داشت. بویژه، هما نظوریکه در بخشهای قبلی گفته ایم،
 دستگیری توأم با فحش و کتک زدن آیت الله کاشانی (که
 منجر به شکستن یک دندان او شد) در همان شب واقعاً
 ۱۵ بهمن ۲۷، مستقیماً بدستور رزم آرا و توسط ماموران

ارثشی صورت گرفت. هوای بسیار سرد و نداشتن لباس گرم (ما موران رزم آرا فرصت برداشتن لباس را به او ندادند) به اضافه ی بدرفتاریها و توهین های محافظین او بحدی بود که بطوریکه خودکاشانی بعدها تعریف کرد، نزدیک بود در بین راه تهران - کرمانشا تلف شود. وقتی که در اردیبهشت ۲۹، بدنبال انتخاب آیت الله کاشانی به نمایندگی مجلس و تلگرام علی منصور مبنی بر اعلام " مرا تب عظوفت و ملاطفت اعلیحضرت هما یون شاهنشا هی " به ایران بازگشت، رزم آرا با زدست از سرش برنداشت. آیت الله کاشانی پس از قتل رزم آرا، در مصاحبه با خبرنگار ردیلی اکسپرس فاش کرد که رزم آرا توسط عمده ای از افسران موردا عتقاد خود در صددنا بودی او برآمده بود. (۱۱۲)

بنا بر این کینه ای که آیت الله کاشانی از رزم آرا به دل داشت جز با کشته شدن او تسکین نمی یافت. وی علت نیست که موجود مرموز و خودداری مانند کاشانی، پس از انجام این ترور، نتوانسته باشد در مصاحبه ها و اعلامیه های خود، خوشحالی زائد الوصف خود را از این ترور مخفی کند. عکسهای که از آیت الله کاشانی و خلیل طهماسبی (پس از رهایی فردا خیرالذکر از زندان) در دست است، (۱۱۳) گویا ترا زده ها سند می تواندند مرا تب سپاس آیت الله از آن " قهرمان " را به نمایش بگذارند. پس از ترور رزم آرا، وقتیکه خبرنگار ردیلی اکسپرس از آیت الله کاشانی نظرش را در مورد این ترور و قاتل رزم آرا پرسید، " آیت الله با تبسم جواب داد: رزم آرا خائن و قتل او امر مبارکمی بود و قاتلش قهرمان بود " (۱۱۴)

در بخشهای قبل گفته ایم که جبهه ملی در ۲۸/۸/۱، تشکیل یافت. از اقلیتی خوشنام و غیر وابسته که بگذریم اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عنا صرفرت طلب یا وابسته به امپریالیسم آمریکا، تشکیل میداد، در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" تعداد هیات موسسین جبهه ملی، نوزده نفر ذکر میشود، در حالی که بقول اکثر منابع (از جمله بنا بگفته شخص دکتر مصدق) (۱۱۵) تعداد آنها بیست نفر بوده است. بهر حال در کتاب "گذشته چراغ..." (ص ۴۹۹) تعداد ۱۹ نفر را بشرح زیر ذکر میکنند:

- ۱ - دکتر محمد مصدق
- ۲ - شمس الدین امیر علائی
- ۳ - یوسف مشار
- ۴ - دکتر شایگان
- ۵ - محمود نریمان
- ۶ - دکتر سنجابی
- ۷ - دکتر کاویانی
- ۸ - دکتر مظفر بقایی
- ۹ - حسین مکی
- ۱۰ - عبدالقدیر آزاد
- ۱۱ - عباس خلیلی
- ۱۲ - حائری زاده
- ۱۳ - عمیدی نوری
- ۱۴ - دکتر حسین فاطمی
- ۱۵ - جلال شائینی
- ۱۶ - احمد ملکی
- ۱۷ - ارسلان خلعتبری
- ۱۸ - مهندس زیرک زاده
- ۱۹ - آیت الله غروری

از سه چهارم نفری که در تمام دوران مصدق و بعد از آن به مصدق وفادار ماندند و از چند عنصر بیینا بینی کم خاصیت بیایی خاصیت (بویژه بعد از کودتا) که بگذریم، اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عنا صری تشکیل میدادند که یا در اوج جنبش به آن خیانت کردند و بعد از سی تیر بمخالفین سرسخت دکتر مصدق مبدل شدند و یا با اندامریکائی اشتغال کردند (۱۱۶) و یا پس از ۲۸ مرداد، بلافاصله یا پس از مدتی به خدمت رژیم کودتایی درآمدند. تعدادی از این عنا صر خائن مانند عمیدی نوری به معاونت سرانشرزاهدی و یا

نظیر حائری زاده و ارسلان خلعتبری به نمایندگی مجلس هیجدهم رسیدند.

در خارج از هیات موسسین جبهه ملی باید از مزدوران امپریالیسم آمریکا و از "همرزمان" دکتر بقایی یاد کرد که در آغاز از حامیان جبهه ملی بوده اند، از معروفترین اینها میتوان از روحانی رشوه خوار، شمس قنات آبادی و دزد سرگردنه، میراشرافی، مدیر روزنامه آتش را نام برد. که هر دو پس از ۲۸ مرداد به مجلس کودتا (دوره هیجدهم) راه یافتند.

با ندادن امریکائی جبهه ملی (و نیز آیت الله کاشانی) پس از ۳۰ تیر ۳۱، وقتیکه مطمئن شدند آخرین امید امپریالیسم انگلیس یعنی قوام السلطنه، ناکام ماند و پشت انگلستان بزمین سائیده شد، دیگر به مصدق نیسازی نداشتند و سرسختانه با او با جنش توده ها به مخالفت پرداختند. این مخالفت خائنان را تا علمداری کودتای ۲۸ مرداد، پیگیرانه دادا مه دادند. ولی سه سال قبل از آن یعنی در زمان حکومت رزم آرا بطوریکه دیده ایم، وضع کاملاً برعکس بود.

وقتیکه به صورت جلسات مجلس شانزدهم (مربوط به ۸ ماه و نیم زمامداری رزم آرا) نگاه میکنیم که بانند امریکائی جبهه ملی در مجلس (علی الخصوص دکتر بقایی) در شکل (نه در محتوی)، بسیار تندتر و شدیدتر از جناح غیر وابستهی جبهه ملی به رزم آرا حمله میکردند و غالباً با رکیکترین دشنامها تا حد " پرووکا توره ای " حرفه ای سقوط میکردند.

احمدملکی، یکی از موسسین اولیه جبهه ملی (و مدیر

روزنا مه ستاره) ، بعد از کودتا کتابی نوشت بمنظور بدنام کردن دکتر مصدق و شهت نفت سنا م " تا ریخچه جبهه ملی " که آنرا به شاه و سر لشگرزاهدی تقدیم کرد. او در این کتاب به تفصیل تعریف میکند که عده ای از موسسین جبهه ملی از جمله دکتر بقایی ، حائری زاده ، مکی و خود او با " دیشور " وابسته مطبوعاتی ، " دکتر گرتسی " ، وابسته فرهنگی (که فارسی را بخوبی تکلم میکرد) و " ویلز " ، مستشار سفارت آمریکا ، جلسات هفتگی داشتند و این جلسات غالباً در خانه مجلل میرا شرافی ، در باغ صبا ، تشکیل می یافت . در یکی از همین جلسات بود که دکتر بقایی از مقامات یسسا چا سوسان سفارت آمریکا خواست که برای مبارزه یسسا کمونیسم ، با کمکهای مادی ، او را در تشکیل حزب و روزنامه ای بعنوان ارگان آن ، بیاری دهند .

تشکیل حزب و انتشار روزنامه (که بعداً " شاهسد " نام گرفت) و بویژه هزینه های کمترکن استخدا مباندهای چماق بدستان و چاقو کشان حزب " زحمتکشان ! " ، البته بدون بیاری عموسا م و توسط به کیسه پرفتوت او ، امکان پذیر نبود .

اینها مربوط به قیل از روی کار آمدن رزم آرا است . در زمان حکومت رزم آرا ، بطوریکه گفته ایم ، آیت الله کاشانی ها ، دکتر بقایی ها ، حائری زاده ها ، عمیدی نوری ها شمس قنات آبادی ها و میرا شرافی ها از سر سخت ترین دشمنان رزم آرا بودند . از طریق " ویلز " ها ، " دیشور " ها " دکتر گرتسی " ها ، " چارلیز توماس " ها (از دلان معسروف نفتی) و غیره ، خبرهای دست اول ، بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ، در اختیارشان گذاشته میشد . قبلاً گفتیم وقتیکه

مذاکرات رزم آرا با شرکت نفت، تازه آغاز شده بود، اسناد آن با سرعتی باورنکردنی بدست دکتربقایی رسید و در روزنامه شاهد (مورخ ۱۰ آذر ۲۹) اعلام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با شپرد (سفیر انگلیس) را انتشار خواهد داد، در اینحال هیچ جای تعجب ندارد که اسناد و مدارک موافقتنامه ۵۰ - ۵۵ در چهارم اسفند و مذاکرات نهائی رزم آرا، سپرد و نور تکرافت در دوازده اسفند، از طریق منابع جاسوسی آمریکا با سرعت باد، بدست دکتربقاییها (و نیز آیت الله کاشانیها) رسیده باشد.

از روابط بسیار نزدیک دکتربقایی و آیت الله کاشانی و از همکاری تنگاتنگ آنها بعد از ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد که بگذریم، دکتربقایی از طریق شمس قنات آبادی (سایه آیت الله کاشانی) و آقا مصطفی کاشانی (پسر آیت الله) (۱۱۷)، وارد جنگ خود داشت، در قسمت‌های پیشین از قول منابع مذهبی گفته‌ایم که پس از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید لبنان در ۲۹/۲/۳۰، پیام او برای تشکر از جمعیتی که در مقابل خانه‌اش اجتماع کرده بودند توسط دکتربقایی خوانده شد و با از قول منابع مذهبی نقل کرده‌ایم که سفارت آمریکا به شاه فشار آورده بود که به تبعید آیت الله پایان دهد و او را به کشور دعوت کند.

در تمام نوشته‌های مربوط به ترور رزم آرا، در این مورد تردیدی وجود ندارد که جلسه‌سری برای تصمیم‌گیری در ترور رزم آرا، آیت الله کاشانی و نواب صفوی حضور داشته‌اند، و در غالب آن نوشته‌ها، نام دکتربقایی نیز دیده می‌شود، نواب صفوی نیز در جلسات دادگاه نظامی (به

قول تیمسار شایانغروکیل مدافع او) به حضور دکتر بقایی در آن جلسه صحت گذاشت. اما فدکنیم که خلیل طهما سبسی قاتل رزم آرا، مدت یکماه در جانیها در جانیها روزنامه "شاهد" (نه "باخترا امروز"، برخلاف آنچه محمد مهدی عبدخدا بیسی مرذیبا نه ادعا میکنند) (۱۱۸) میخواست بید و وظیفه محافطت از چا پخانها آرا بر عهده داشت. نکند آرا بینکه، خلیل طهما سبسی علاوه بر اینکه مرید وفا دار (بمرا تب بیشتر از نوا ب صفوی) مورد اعتماد آیت الله کاشانی بنما ر میرفت، محافط شخصی دکتر بقایی نیز بود، (۱۱۹)

قسمت آخر

پایان یک داستان ناتمام

بخشهای پیشین این سلسله مقالات به مطالب زیر اختصاص یافت :

– نقلاب در تاریخ ، سکه رایج در جمهوری اسلامی .
– ماجرای ترور کسروی و رابطه‌ی – حداقل غیر –
مستقیم – کشف الاسرار آیت الله خمینی با ایسن
قتل .

– روابط بسیار نزدیک آیت الله کاشانی با فدائیان
اسلام و ریشه‌های اصلی اختلافات بعدی آنها (در دو
بخش)

– ترور هژیر و علل واقعی ابطال انتخابات دوره
شانزدهم تهران (در دو بخش)

– ترور رزم آرا و شناخت دوستان و دشمنان او در زمان
ترور (طی سه مقاله)

با اینکه در آغاز این سلسله مقالات، دو مبحث مهم و مفصل را از آن محزا کرده بودیم (۱۲۵)، با اینحال، برخلاف انتظار و پیش بینی اولیه، این سلسله مقالات، بدرازا کشید و بیش از حد طولانی شد تا جا شیکه فرصت پرداختن به پاره‌ای از مسائل در رابطه با فدا ثیان اسلام را نخواهیم داشت و بررسی آنها را بزمسانی موکول میکنیم که در صورت ضرورت مبارزه و جنبش، این سلسله مقالات پس از تنقیح و تکمیل، بصورت کتاب مستقلی و با بصورت بخشی از کتاب "سیر مشروطه طلبی در ایران" منتشر شود (۱۲۱).

از جمله مطالبی که - نه در طرح اولیه بلکه در طی این سلسله مقالات - فکر پرداختن به آنها مطرح شد، یکی معرفی کتاب "برنامه انقلابی فدا ثیان اسلام" بود و بطوریکه در بخش ۵ (کماندوهای گوش بفرمان کاشانی) گفته‌ایم این کتاب که بقلم نواب صفوی نوشته شده، شاهکار بینظیری از پیرت و پیلاگوشی است. در این رابطه آنچه از یک بررسی تطبیقی مورد نظر بود، نشان دادن نشانه‌های عجیب این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت الله خمینی، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و عملکردهای بیست و شش ماهه جمهوری اسلامی بود. *

مطلب دیگری که مورد توجه قرار داشت، ارتباط آیت الله طالقانی با نواب صفوی و فدا ثیان اسلام از سال ۲۴ به بعد بود (چه قبل از جنبش نهفت، چه در زمان حکومت مصدق، چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و با لایحه چه در استانه‌های موجه بعد

* روزگاری که این مقاله تهیه میشد از عمر کشیف جمهوری اسلامی بیش از ۲۶ ماه نگذشته بود. (هواداران سازمان وحدت ۰۰۰۰)

از آن)، مسئله اینست که مجاهدین خلق مدعی اند که "پدر طالقانی" از آنها و از خط فکری آنها حمایت میکرد (گویی اینکه جز چند عکس آیت الله طالقانی در کنار رهبران مجاهدین خلق و چند عبارت متفرق نظیر "مسئله سعادتسی اصلاحی نیست" و غیره، هیچ مدرک و دلیل قانع کننده‌ای ارائه نمیدهند)، طرف دیگری یعنی دشمنان سرسخت مجاهدین (حزب جمهوری اسلامی، روحانیون مرتجع، فدائیان اسلام، سپاه پاسداران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ارگانهای رسمی و غیررسمی تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی و غیره) با ارائه اسناد و مدارک فراوان، خلاف این امر را ادعا میکنند.

تکلیف چیست؟ کسانیکه بجای توهم‌ها و دانسیسه‌ها، از واقعیت‌های سخت زمینی حرکت میکنند و بجای جستجوی "اسلام راستین" در جستجوی حقیقت‌اند، ادعاهای کدما میک را بیا بیدیا ورکنند؟ حقیقت در کجاست؟ صرف نظر از ادعاهای دوطرف (در آنجا نیکه فقط ادعاست و سندی ارائه نمیشود) برای جستجوی حقیقت و برای ارائه تصویر بدون "روتوش" از آیت الله طالقانی، قبل از هر چیز بیدزندگی سیاسی چهل ساله‌ی او (۱۳۵۸ - ۱۳۱۸)، به موضوعیها، عملکردها به نوشته‌ها و سخنرانیهای او مراجعه کرد.

آنچه در اینجا، موقتا، مینوانیم بگوئیم اینست که مجاهدین خلق در رابطه با آیت الله طالقانی، تمام حقیقت را نمیکوبیند و در بهترین حالات، نیمی از حقیقت را مخفی میکنند.

— در سال ۲۴، وقتیکه نواب صفوی از طرف دانشجویان دانشکده معقول و منقول مورد تکفیر قرار گرفت و بیه

آیت الله طالقانی مراجعه کرد و ایشان (در کنار میسرزاده مهدی آشتیانی، "فیلسوف شرق" و فاضل توبی استادی دانشگاه تهران)، در حاشیه "معروضه" نواب صفوی، "مدارج کمالات و مقالات علمی فاضل محترم آقای نواب صفوی" را بی نیازی تصدیق دانست (۱۲۲).

- آیت الله طالقانی، در سالهای ۲۸ و ۲۹ (پس از ترور رهبر و روزم آرا)، نواب صفوی و هم دستانش را در خانه خود در روستای "گلبرد" از توابع طالقان مخفی کرد.

- در سال ۳۳، پس از بازگشت نواب صفوی از مصر، آیت الله طالقانی، در کنار رهوادران فدائیان اسلام، در فرودگاه مهرآباد به استقبال او شتافت (۱۲۳).

- در سال ۳۴، پس از سوء قصد به جان حسین علاء، نواب صفوی، محمد واحدی، خلیل طهما سینی و محمد مهدی عبدخدایی بمدت ۴ یا ۵ شب در خانه آیت الله طالقانی در کوچس قلعه وزیر مخفی شدند (۱۲۴) و آیت الله طالقانی پیس از کودتا، برای اولین بار، بهمین علت دستگیر شد، و یک شب در زندان ماند.

اینها و (نیز بیام و موضع گیریهای آیت الله طالقانی در زندان، اعلامیه ها و بیامها و موضع گیریهای او پس از آزادی از زندان و در آستانه قیام، سخنرانیها و موضع گیریها و عملکردهای او پس از انقلاب و در حاسترین مراحل جنبش حتی در خصوص خود مجاهدین و بالآخره آخرین سخنرانی او دو روز قبل از فوت، در ۱۷ شهریور ۵۸، در بهشت زهرا)، از جمله واقعیتهائی است که نمیتوان بسادگی از کنارشان رد شد و آنها را نادیده گرفت.

عبدالحسین واحدی، یکی از بنیان گزاران و "مرد

شماره ۲ " فدا ئیان اسلام، در زمان حکومت مصدق میگفت :
" دلم بحال آفا سید محمود میسوزد. هر وقت پیش
ما میآید ما میگوئیم مصدقی است و هر وقت پیش
مصدقی ها میروند آنها میگویند این طرفسدار
فدا ئیان اسلام است ."

آیا آیت الله طالقانی بیشتر "مصدقی" بود یا "طرفسدار
فدا ئیان اسلام"؟ بعد از قیام، آیا از مجاهدین خلوص
حمایت میکرد یا از رهبران و وابستگان به جمهوری اسلامی
(به تعبیری که امروز میشناسیم)؟ پاسخ دقیق به این
سئوالات، به یک بررسی همه جانبه و بی غرضانه نیاز
است. با اینکه، بر اساس مدارک و اسناد موجود، برای
سئوالات فوق از هم اکنون جواب صریح و روشنی داریم ولی
ترجیح میدهیم تا وقتی که به آن بررسی همه جانبه
نیرواخته ایم و اسناد و مدارک لازم را ارائه نداده ایم
حکمی ندهیم و در اینجا، بهمین اشارات مختصر ولی لازم
اکتفا میکنیم.

در بخشهای قبل گفتیم که نواب صفوی از همان آغاز
حکومت دکتر مصدق، از آیت الله کاشانی برید. اکثریست
قریب به اتفاق فدا ئیان اسلام به آیت الله کاشانی
پیوستند، نواب صفوی و تنی چند از همدستانش تحت حمایت
آیت الله بهبهانی، آخوند درباری و سرسپرده معروف
انگلیس، قرار گرفتند. طرفداران آیت الله کاشانی طی
اعلامیه شدیدالحنی "تنفروا نزجا رشدید خود را از اعمال
بیرویه و بیشترمانه"ی باند نواب صفوی اعلام داشتند و

توهین اوبه " حضرت آیت الله کاشانی، مجاهد فدا کسار
 عالیقدر عالم اسلام " و " مردان بزرگ دینی و ملی " را " بسه
 منزله محاربه با ما مزمان (ص) " دانستند. (۱۲۵).

شاهرخ گوینده پرشور فارسی در را دیو آلمان هیتلری
 (که بعدها بعنوان مشهورترین جاسوسان ونوکسیران
 امپریا لیسما نگلیس در ایران درآمد) وسیدضیاء الدین
 مهره‌ی معروف امپریا لیسما نگلیس، به نواب صفوی وعده
 داده بود که در صورت زما مداری (پس از قتل مصدق)، در جهت
 استقرار حکومت اسلامی واجرای احکام اسلام گام بسردارد
 (۱۲۶) و از همان آغاز، حجاب را اجباری کند.

شاهرخ، تصا دفا از میان تمام پیغمبران جرجیس را
 انتخاب کرد و بجای تمام آیت الله‌ها و بویژه آیت الله‌ای
 متخصص در آن ایام برای شناساندن دین مبین اسلام
 (تظیر آیت الله علامه نوری در روزگار ما)، برای گراشیدن
 به اسلام به حضرت نواب صفوی مراجعه کرد. شاهرخ پس از
 موعظه‌ی یکساعتی نواب صفوی به حقانیت دین اسلام و
 شیعه‌اشنی عشری پی میبرد، مسلمان میشود و نام حسن را بر
 خود میگذارد. اعلامیه‌ای بر آزدشنا مهای رکیک به مصدق
 به قلم همین فرد تازه مسلمان و به امضاء فدائیان اسلام،
 منتشر میشود و " برای همیشه دوست فدائیان ((اسلام)) و
 محرم را ز آنها گردید. سلام خالصانه میکرد و خود را حاکم
 دین معرفی مینمود و به اغفال مردم والقاء شبهه به افراد
 میپرداخت. کراوات را زگرددن خود با زگرده و با دانه‌های
 درشت تسبیح که بهم میخورد خوب صدا میکرد، رشته‌ی انس
 والفت بست... مگر دولت بریتانیا ی کبری و صاحب
 آبیهای دور افتاده‌ی ایسلند، از شاهرخ چه میخواست؟ آیا

غیر از این آرزو داشت که تپا نچه های ورنندل و کارابین های کوتاه و سفری فدائیان اسلام، نقشه های آخر طرفداران (حسن البنا) را در مصر بازی کند" (۱۲۷).

در همین روزهاست که نواب صفوی تصمیم به ترور دکتر مصدق میگیرد، چند ماه بعد، بجان دکتر حسین فاطمی، سوء قصد میشود، روزها و ماهها را پشت سر میگذارد، دو بارند تروریست وابسته به آیت الله بهبهانی و آیت الله کاشانی که در آغاز حکومت دکتر مصدق، بطوریکه اشاره کرده ایم، نسبت بهم رفتار خصمانه ای داشتند، پس از ۳۰ تیر و آغاز مخالفت های آیت الله کاشانی با دکتر مصدق، بهم نزدیک شدند و در توطئه ای علیه جنبش ضد امپریالیستی توده ها به وحدت عمل رسیدند. با تمام روزها و ماههای پرحادثه و سرنوشت ساز راها کنیم و بعنوان نمونه فقط اشاره کنیم که در توطئه ۹ اسفند ۳۱، علاوه بر آیت الله بهبهانی و مزدوران او، آیت الله کاشانی و باندا و نیز نقش فعالی ایفا کردند. (۱۲۸)

این نزدیکی و وحدت عمل دو بارند، تا کودتای ۲۸ مرداد (در کنار وحدت عمل کل روحانیت علیه مبارزات ضد امپریالیستی توده ها) همچنان ادامه داشت. باندا طرفدار کاشانی که امروز معروف ترین فرد آن مزدوری به نام عبداللہ کرباسچیان، مدیر نشریه "نبرد ملت" است در روز کودتا و روزهای بعد از آن، "گار دجه دمقدس" او، که در بخشهای قبل اشاراتی به آن کرده ایم، دست به جنایات وحشیانه ای میزنند. او در همان روزهای بعد از

کودتا " حزب خلق را بوجود آورد و روزنامه خبرد ملسست را ارگان آن کرد و با وجوه بسیا رکلاشی که از دربار رگرفسست تلاش کرد که طرفداران نهضت ملی و حزب توده را که پیس از ۲۸ مرداد، مانع فعالیتشان شده بودند بسوی حزب خلق بکشاند " (۱۲۹) .

اما نواب صفوی ، مهندس عزت الله سحابی در " یادواره شهید نواب صفوی " (اطلاعات ، ۲۷/۱۰/۵۹) ، از یابا کا تولیکا تر میشود ، و در مقالهای خاشفانه و محیبز گویا نهی (۱۳۰) " فدائیان اسلام ، گارد ضربیه نهضت ملی شدن نفت " مینویسد :

" من شنیده ام که روز ۲۸ مرداد که نواب ایران نبود ، واحدی و دیگران که تهران بودند بیه مصدق اطلاع دادند که ما حاضریم شما حما بیت کنیم . "

آنچه گویا مهندس سحابی از اطلاع " واحدی و دیگران " به مصدق شنیده است البته دروغ و قبیحانه ای بیش نیست ، ولی آن قسمت دیگر از بیانات ایشان که " نواب ایران نبود " دروغ دیگریست ، نواب در روز کودتا ، در ایران و در زندان بود و بعد از کودتا از زندان آزاد شد و بلافاصله در دفاع از کودتا موضع گرفت ، حجت الاسلام لواء سانی ، مدیر نشریه " منشور برادری " ، ارگان فدائیان اسلام - وفاداران به شهید نواب صفوی " میگوید :

" در زمان مصدق ، ایشان ((یعنی نواب)) رابه دو سال زندان محکوم کرده بودند . . . و ۲۰ ماه در زندان نگهداشتنند که ((بلافاصله بعد از کودتا)) با سقوط مصدق ایشان از زندان آزاد شدند و وقتی هم که در زندان بودند دوبه مصدق

مراجعه میشد میگفت که دربار در این دستگیری دست‌دار و مریوط به من نیست و وقتی که به سه دربار مراجعه میشد میگفتند که مصدق دستگیر کرده و ما کارهای نیستیم، ما نمیتوانیم کسی را زندانی کنیم. وقتی که مصدق از بین رفت، نواب صفوی از زندان بیرون آمد بدون اینکه تعهدی گرفته باشد حتی چهار ماه از زندان او باقی مانده بود که ((بیاس خدا تش به شاه، بخشوده شد)) بعد از آن را بدون هیچ تعهدی آزاد کردند، پس کاملاً مشخص بود که زندانبانی ایشان زیر نظر مصدق بود ((۱۳۱)) و دربار - استغفر الله! - نمیخواست که یکی از مهره‌هایش بویژه در آن روزها زندانی شود.

بشکرانهایین مراجع " ظا غوت " و به منظور خوشایند نوکران امپریالیسم آمریکا و انگلیس، حضرت نواب در تاریخ ۲۲/۶/۲، اعلامیه‌ای صادر میفرماید و پس از مقداری پرت و پلاگوئی افتخارات خود را بر می‌شمرند:

" ((من)) با دولت مصدق بشدت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم ((نظیر شاهرخ و سیدضیاء الدین و سایر عمال امپریالیسم انگلیس)) در گوشه‌ی خانه متحصن بود... " (۱۳۲)

و ادامه میدهد:

" بزرگترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود و تنها با روح ایمان و علاقه خلل‌ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاک‌زاد و مسلمان ما به نامسوس و

دیانیت بود که به یاری خدا ((وا میریالیسم
انگلیس و آمریکا))، او و عمال رذل بیگانه را
شکست داد.

شاه هنوز "طاغوت" نبود بلکه "حامی دین مبین و بیضه
اسلام" بود. امیرالیسم آمریکا نیز هنوز "شیطان بزرگ"
نشده بود بلکه فرشته نجات اسلام از چنگال کفر بشمار میرفت.
وامیرالیسم انگلیس نیز بی نیای از توصیف است، چرا
که در یکی دو قرن اخیر، در خاور میانه و ایران، همواره در
راه خدمت به اسلام پیشقدم بود و هر وقت که اسلام بخطر
میافتاد یا فداکاری تمام دست بکار میشد و حتی از
خودگذشتگی و خلوص نیت را تا بجائی میرساند که دوستان
خوب خود نظیر شاه رخ (پسر ارباب کیخرو) را که در آرزوی
هدایت بر راه راست پیر میزدند بجای سپردن بدست مبلغین
مسیحی، برای مسلمان شدن به محضر حضرت نواب میفرستاد.
باری حضرت نواب، در همان اعلامیه، در ادامه فرمایشات
خود، نتیجه میگیرند:

"اگر دوروز دیگر حکومت مصدق باقی مانده و
رجاله بازی بیگانه پرستان ادامه پیدا میکرد،
عقده های درونی مردم مسلمان ایران شدیدتر
منفجر ((میگردید))".

روحانیت در مجموع (نه فقط عناصری ما ضد آیت الله
کاشانی) که تمامی قدرت و امکانات خود را "برای نجات
اسلام از چنگال کفر" در اختیار کودتاچیان قرار داد و علاوه
بر خادم همیشگی اسلام (امیرالیسم انگلیس) بسسه
امیرالیسم آمریکا و به شاه فراری، پناهنده بودند،
نعوذ بالله! اصلاً "بیگانه پرست" نبودند. اگر امروز،

رژیم جمهوری اسلامی برای باوراندن شعار توخالی " نه شرقی، نه غربی " به توده های آگاه همواره درکنار " کاخ کرملین " حتما " کاخ لندن " و " کاخ واشینگتن " را نیز ردیف میکند، آن روزی بین عوام مغربی ها نیازی نبود. در همان اعلامیه حضرت نواب، فقط و فقط از " کاخ کرملین " و " عمال رذل " شان صحبت میشود و ایشان در مسجود خوشحالی زایدالوصف کاخ نشینان لندن و واشینگتن و نوکران و مزدوران داخلی آنها حتی یک کلمه هم افاضه کلام نمیفرمایند. در واقع، چه توقع ناسجائی! مگر حضرت ایشان نمیتوانستند بیه خودشان و بهامثال خودشان توهین بفرمایند!

چند ماه پس از کودتا، وقتی که اسلام نجات یافت دو با ندفدائیان اسلام از نوبجان هم افتادند. این دو بانند یکی توسط عبدالله کربا سچیان، " موسس و دبیر کل حزب خلق " رهبری میشد و دیگری توسط نواب صفوی همیشه رهبر فدائیان اسلام (گوا اینکه در مورد باندا خیرالذکر در آن ایام باید گفت که تقریبا " علی مانده بود و حوض " . نواب صفوی، در سخنرانیهای خود در مساجد و در اعلامیه های گاه گداری خود، از موضع تدافعی، " برادر " خود عبدالله کربا سچیان را مورد سرزنش قرار میداد ولی کربا سچیان که تویش پر و پشتش به کوه احد (سر لشکرزا هدی، نخست وزیر) بود، شدیدترین حملات و رکبیک ترین دشنامها را نصیب فدائیان اسلام میکرد. در شماره ۹۱ " نبرد ملت " مسورخ ۲۲/۹/۱۴ کاریکا توری چاپ کرد که در آن نواب صفوی (ویا

بقول "نبرد ملت"، "آقای فدائیان اسلام" بصورت موش
ترسیم شده بود که به درسا ختمان " حزب خلق " نزدیک
میشد ولی مشت محکم " برادران مسلمان" برفرق موش
(نواب صفوی) کوبیده میشد (۱۳۳)، و در مقاله مفصلی در
همان شماره از جمله میخوانیم:

" مردم خوب میدانند که نواب صفوی حقوق بگیر
از جیب مشت مسلمان پاکیزه دل و ساده لوح
است و واقفند که اجزیا زیگر بخت برگشته‌ای
نیست."

و

" من میدانم که فرزندان رشید اسلام هیچکدام با
این نیرنگ با زدرجه اول و دشمن شماره یک دین
و استقلال کشور آشنائی ندارند."

و

" جنگال ملت غضب آلود مسلمان ایران اجازه
فرار به نواب صفوی‌ها، حسین فاطمی‌ها و صدها
دلک بخت برگشته دیگر نخواهد داد، آنها باید
بمیرند و لاشه‌هایشان طعمه‌ی سگ گردد تا ایران
آباد و بیا برجا بماند."

اما نواب صفوی، مطلقاً دلیلی برای "فرار" نداشت. او در
رژیم کودتائی، بشرط بیش از حد فضولی نکردن، در امن و
امان کامل بود. قبیل از پرداختن به این امر، اشاره
کنیم که پس از قیام، عبداللہ کربا سچیان، آنهمه فحشهای
رکیک را یک "نقار مختصر" تلفی میکنند و موض حقیق
ناگهان " شهید معظم شاه دروان نواب صفوی" میشود (۱۳۴).
در رژیم کودتا، برای نواب صفوی (وکل روحانیست)

هیچگونه نگرانی وجود نداشت. علاوه بر اینکه نواب از اولین کسانی بود که از زندان آزاد شد، او سا یردشمنان بعدی " طاغوت " راست راست میگردند. در آن فضای هولناک خفقان و ترور و سرکوب (روزهای بعد از ۲۸ سرداد را میگوئیم)، نواب صفوی در مساجد سخنرانی میکند. سپس از " سفر تاریخی به مشهد و شهرهای بین راه " به عراق واردن و مصر سفر میکند، (۱۳۵) و در مصر، مهمان اخوان المسلمین است (۱۳۶). در اردن با ملک حسین، پادشاه این کشور ملاقات میکند (۱۳۷). در بازگشت به ایران، در اوایل سال ۳۳، با اجازه مقامات حکومت نظامی، مورد استقبال اعضاء و هواداران فدائیان اسلام قرار میگیرد (۱۳۸). سپس از بازگشت از مصر، به ملاقات شاه میرود.

در اینجا بعنوان معترضه با دیدگوشیم درست است که نواب صفوی به پول و جمع آوری ثروت علاقهای نداشت و غالباً در فقر و تنگدستی بسر میبرد و از این بابت (فقط از این بابت) با دزدان و شکمبارگان و رشوه خواران کثیفی نظیر شیخ فضل الله و بسیاری از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، تفاوت اساسی داشت. با اینجا تعداد افسانه های عجیب و غریبی که در این زمینه وجود دارد آن چنان زیاد است که ذکر فهرست و آرا آنها نیز نه ممکن است و نه لازم. در اینجا فقط اشاره کنیم: از چمدانها پولی که دکتر حسینی اما می و افسران عالیرتبه برایشان میبردند و ایشان تسوی حیاط پرت میکردند و " اینها که افسران عالیرتبه بودند فوراً ما مورین شان را جمع میکردند و فرار میکردند " (۱۴۰) که بگذریم، از رزم آرا گرفته تا دکتر مصدق، دکتر فاطمی، سپهبد زاهدی، امام جمعه تهران، سرلشگر بختیار و حتی

شاه، بارها و بارها، به نواب صفوی پیشنهاد دولت آستان قدس، سفارت در کشورهای اسلامی و وزارت (۱۴۱) داده اند. ما این افسانه‌ها را، که بعنوان معترضه ذکر کرده‌ایم، زیاد دنبال نکردیم و چه بسا، در اشرافیگری، به پیشنهادهای نخست وزیری و خلافت به نواب نیز رسیدیم.

بعد از ملاقات نواب با شاه، "شاه سفاک تصمیم به قلع و قمع این سازمان میگیرد و رهبر فدائیان اسلام که از موضوع آگاه میشود به فعالیت‌های خود چهار سال بطور مخفی ادامه میدهد" (۱۴۲). و نواب صفوی آنچنان دشمن رژیم کودتائی و "طاغوت" بود که فرماندار نظامی و رئیس شهر بانی کل کشور رژیم کودتا نیز از "مخفی گاههای او با خبر بودند و "چند بار" به آن "مخفی گاهها" رفتند. وکیل مدافع نواب در دادگاه نظامی، از قول او میگوید:

"... حتی چند بار سرلشگر علوی مقدم و سرلشگر بختیار به مخفی گاههای من آمدند و به من پیشنهاد پول و سایر مزایا کردند." (۱۴۳).

محمد مهدی عبدخدایی، ضارب دکتر حسین فاطمی و "عضو شورای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام" نیز (در اطلاعات مورخ ۵۹/۱۰/۲۷) در مورد یکی از این "چند بار" شهادت میدهد:

"وقتی زمزمه پیمان بغداد بود ((سال ۳۴)) ... بختیار را اظهار تمایل کرد تا با نواب ملاقاتی داشته باشد و به منزل شخصی بنام بابا جعفری در خیابان اقبال لاهوری فعلی آمد ..." (۱۴۴)

نواب صفوی آنچنان مورد علاقه تیمسار بختیار راست که از "مخفی گاه" خود برای او دستورات توأم با ضرب الاجل میفرستد که بلافاصله بمورد اجرا گذاشته میشوند:

"... مثلاً یکی از آقایان بنام شیخ علی اسلامی را در زمان بختیار گرفته بودند که ایشان بختیار ریغاً میدهدند که هر چه زودتر بیدارین عالم دستگیر شده تا عصر آزا دب شود و همینطور هم شد"

(۱۴۵).

اولین دولت کودتا، کابینه‌ای بود که مهره‌های انگلیس و آمریکا در آن بمدت یکسال ونیم به همزیستی ادامه دادند. نه تنها وزراء، بلکه معاونین نخست وزیر نیز از میان سرسپردگان دوا میریالیسم انتخاب میشدند. حسام‌الدین دولت آبادی و عمیدی نوری هر دو معاون نخست وزیر بودند که ولی از نوکران قدیمی امپریالیسم انگلیس و دیگری از مهره‌های شناخته شده امپریالیسم آمریکا بود. با اینهمه، در اولین کابینه کودتا، پستهای کلیدی در اختیار سرسپردگان امپریالیسم آمریکا نظیر سپهبدزاهدی و دکتر امینی قرار داشت.

در فروردین ۳۴، وظیفه اولین دولت کودتا (سرکوب جنبش وحل مسئله نفت) خاتمه یافته بود و حسین علاء یکی از مهره‌های قدیمی امپریالیسم انگلیس به نخست وزیری رسید. شوروی اولین گامها را در راه بهبود روابط با ایران برداشت. در خرداد ماه، یازده تن طلا به ایران تحویل داده شد. علامت گذاری مرزها در تیرماه انجام شد. در ۲۶ تیر شاه و شریا به شوروی دعوت شدند (یکماه بعد، در ۲۶ مرداد

ماه، ۶ تن از افسران سازمان نظامی تیرباران گردیدند). در مهرماه، ایران رسماً به پیمان بغداد دملحق شد. در این پیمان دولتهای ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و انگلستان عضویت داشتند. دولت شوروی، از انعقاد این پیمان، چندان نگران نشد زیرا که آمریکا هنوز در آن حضور نداشت (۶ ماه بعد، در فروردین ۳۵ بود که آمریکا بسط کمیته‌ی اقتصادی پیمان بغداد پیوست) (۱۴۶).

از جنبه‌ی دیگر (در رابطه تنگاتنگ با سطور فوق) به تغییرات حاصله بنگریم:

مهندس عزت‌الله سحابی، در مقاله "فداثیان اسلام، گارد ضربه..." مینویسد:

"نواب کاشانی ارتباط نداشت تادی و بهمن

سال ۳۲... که از آن به بعد، نواب دوباره با

کاشانی ارتباط برقرار کرد" (۱۴۷).

و در همین ایام (در سال ۳۴) بطوریکه در صفحات قبل اشاره کرده‌ایم، "نقار مختصر" بین دوبانند فداثیان اسلام از زمین رفت. و "تجدید دوستی" آغاز گردید. همه‌ی اینها را در کنار آنچه درباره ملاقات تیمسار بختیار با نواب صفوی در زمان "زمزمه پیمان بغداد" آوردیم قرار دهید تا تصویب ما جای سوء قصد به علاء روشن تر جلوه‌گر شود.

باری. در روز ۲۱/۸/۳۴ (روز قبیل از حرکت علاء به عراق برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد) در مجلس ختم پسر آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه توسط مظفر ذوالقدر به حسین علاء سوء قصد میشود. علاء جان سالم بدر میبرد و طبق قرار قبلی، روز بعد به بغداد می‌رود، جناح انگلیسی هیئات حاکمه و دربار با سرعت دست بکار میشوند. مظفر ذوالقدر

پس از دستگیری " محرک خود را در این عمل ، نواب صفوی " (۱۴۸) معرفی میکند. نواب صفوی و خلیل طهما سبسی ، عبدالحسین و محمد واحدی پس از چند روز دستگیر میشوند . نواب صفوی و خلیل طهما سبسی بیش از ۲۰ نفر از " اشخاص موثری که با جمعیت فدائیان اسلام ارتباط و همکاری داشتند و یا دادن کمکهای نقدی و وسائل دیگر به مقصود آنها کمک کرده اند " را الومیدهند که توسط " مقامات نظامی " دستگیر میشوند . (۱۴۹)

آیت الله بروجردی (و نزدیکترین مشاورانش) بمعنی آیت الله خمینی (کمترین اقدامی برای نجات جان " فرزندان اسلام " نمیکنند) (۱۵۰) و در ۱۷ دیماه ۳۴ ، نواب صفوی ، خلیل طهما سبسی ، مظفر ذوالقدر و محمد واحدی ، تیرباران میشوند و عده ای دیگر به حبس های متفرقات محکوم میگرددند .

حاج مهدی عراقی ، در بیستم ماه ۵۷ ، در نوفل لوشاتو ضمن مصاحبه با خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت :
" پس از دیماه ۳۴ ، با شهید شدن مرحوم نواب به اتفاق سید محمد واحدی ، خلیل طهما سبسی و ذوالقدر توسط ما موران دولتی پرونده گروه ما برای مدتی بسته شد (۱۵۱) .
(تاکید از ما ست)

بمعنویان حسن ختام ، بدنیست که کارنا مه سی و سه ساله فدائیان اسلام و کسانیکه امروز (نه دیروز) خود را جزء فدائیان اسلام میدانند ، مرور کنیم :
۱ - ترور کسروی ، برای از بین بردن " دشمنان دین " بود ولی " دشمنان دین " از بین نرفتند (و امروز وجود

دشمنانی از نوع کسروی بویژه از انواع بسیجی -
متعدد دیگر، یکی از گرفتاریهای عمده جمهوری اسلامی
است) .

۲ - ترور هژیر، گویا بمنظور ابطال انتخابات مجلس
شاهزاده‌ها انجام شد و بطوریکه دیده‌ایم انتخابات تهران
بدلائل دیگر باطل شد .

۳ - ترور رزم‌آرا، گویا برای از بین بردن سرسیردگان
انگلیس صورت گرفت، وحسین علاء سرسیردهی دیگر
انگلیس بلافاصله به نخست وزیری رسید .

۴ - سوء قصد به دکتر فاطمی، گویا برای "کوتاه کردن دست
امپریالیسم آمریکا" بقول عبدخدائی (اطلاعات
۵۹/۱۰/۲۷) برای از بین بردن کسی که "رابط بین
دربار و دکتر مصدق بود" انجام گرفت، ولی پس از
کودتای امریکائی - انگلیسی و بازگشت شاه فراری
همان حسین فاطمی که "یکبار زگلوله برادران فداکار
جان بدر برده بود توسط رژیم مورد حمایت امریکا و
کل روحانیت (از جمله "برادران فداکار")، بقتل
رسید .

۵ - سوء قصد به علاء، گویا برای جلوگیری از شرکت ایران
در این پیمان صورت گرفت، ولی ایران همچنان در
این پیمان بغداد، و بعدها در پیمان سنتویا قسسی
ماند .

۶ - ترور منصور، گویا برای لغو قانون مصونیت قضائی
اتباع امریکائی در ایران انجام گرفت، ایمن
قانون لغو شد، رژیم شاه و جان نشین منصور - امیر
عباس هویدا - تا آخرین روز آن حمایت کردند .

بالا و یا ثین فضیه و کارنامہ سی و سہ سالہ فدائیان
اسلام و وابستگان آنها مانند " جمعیتہای موقوفہ اسلامی " (از سال ۲۴ تا سال ۵۷) درہمین چند سطر فوق خلاصہ
میشود. نویسنده کتاب " کارنامہی مصدق و حزب تسودہ " (صفحہی ۲۰۹)، درباره فدائیان اسلام یعنی دربارہ
کسانیکہ میخواستند " نیک و بدکار کشور را بدست استخارہا
و خیر و شر شاماری ابلہانہ " بسپارند، بدرستی چنین نظر
میدہد (۱۵۲):

" کارشان در سرنوشت سیاسی کشور بیہرہ ای
نداشت و ما تنها برای یادآوری درگاہنامہ
رویدادہا از آن یاد کردیم . "

توضیحات

- (۱) البته ناگفته نماند که گذشت که علی اصغر حاج سیسند جوادی، حتی در همین مقاله (ضمن دفاع از دکتر مصدق و برشمردن خیانت‌های کاشانی) سعی کرد که توهّم توده‌ها نسبت به " قشری از روحانیت " و بی‌بیزه‌بسه " آقای خمینی " را تحکیم بخشد. و امروز لابد از آنهمه مجیزکوشی در صفحات " جنبش " نسبت به " قشر روحانیت مبارز " و رهبرانقلاب " پشیمان است !
- (۲) باید توجه داشت که آیت‌الله کاشانی از فدائیان اسلام بعنوان عمال بی اراده خود استفاده میکرد و نواب صفوی و دوستان او از نفوذ و قدرت فوق العاده کاشانی سود می‌جستند زیرا بخوبی میدانستند که بدون حمایت کاشانی حتی یکروز هم دوام نخواهند آورد . با اینکه فدائیان اسلام همواره از کاشانی بعنوان " رهبر کبیر " خودیاد میکنند، روابط آنها، برخلاف

ادعای فدائیان اسلام، همواره چندان حسنه نبوده . آیت الله کاشانی هر جا که منافع خاص او ایجاب میکرد به توقعات فوق ارتجاعی فدائیان اسلام (مثلاد زمینهای "بیرون ریختن زنان از ادارات"، مهسار میزد، کاشانی قشریت و تحجر فکری شیخ فضل الله ها ، نواب صفوی ها و رهبران کنونی جمهوری اسلامی را نداشت و از نوعی بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود .

(۳) "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکل صفحه‌های ۷۲ . توضیحا اضافه کنیم که حسنین هیکل روزنامه نگار مصری، در سال ۱۳۲۹، پس از ترور رژیم آرا به ایران آمد و در طی اقامت یکماهه‌ی خود در ایران، چهار بار با آیت الله کاشانی ملاقات و مصاحبه کرد. حاصل این بیابان دیدیکما به از ایران سلسله مقالاتی است که در روزنامه‌ی اخبار الیوم که بعد از سال ۱۳۳۵، در کتابی تحت عنوان "ایران، فوق برکان" جمع آوری و منتشر شد. کتاب مذکور، در سال ۱۳۵۸، با انگیزه‌ای مشخص و با ترجمه‌ای مثله شده توسط نشریه‌ی "عادیات" (قسم صندوق پستی ۲۵۹) بفارسی انتشار یافت. همین ترجمه ناقص و مثله شده‌ی فارسی یکی از منابع ما در این سلسله مقالات خواهد بود .

(۴) مراجعه کنید به جزوه‌ی "علل توطئه‌ی مکارانکده‌ی ارشاد ملی! علیه روزنامه‌ی نبرد ملت، نخستین نشریه‌ی انقلابی اسلامی ایران" بقلم عبداللطیف کرباسچیان، مدیر روزنامه‌ی نبرد ملت صفحات ۱۰ و ۷ .

- (۵) نقطه‌ها از ترجمه‌ی فارسی است .
- (۶) این کتاب تاریخ انتشار ندارد ولی با توجه به پاره‌ای اشارات در متن کتاب ، تاریخ انتشار آن بین سالهای ۲۳ - ۱۳۲۱ می‌باشد .
- (۷) " تجدید حیات " فدائیان اسلام ، از چند ماه قبیل از قیام بهمن ماه تا به امروز خود از موضوعات مفصل و بسیار جالبی است که در این سلسله مقالات به آنها نخواهیم پرداخت ، بررسی این امر را به فرستندگانمانه‌ی دیگری محول میکنیم .
- (۸) نوشته‌ی حسنین هیکل ، چاپ ۱۳۳۰ ، ترجمه‌ی فارسی در ۱۳۵۸ ، ناشر : " عادیات " ، قم ، صندوق پستی ۲۰۹ .
- (۹) " مصاحبه با رفقا حسین روحانی و تراب حق شناس پیرامون تماس با آیت‌الله خمینی در نجف طی سالهای ۴۹ تا ۵۳ ، (۳) " ، پیکار شماره‌ی ۷۲ ، ۵۹/۶/۲۳
- (۱۰) با اینکه واژه‌ی " خبیث " در کتاب " کشف الاسرار " فراوان آمده ولی در این کتاب ۳۳۴ صفحه‌ای ، آیت‌الله خمینی حتی یکبار نام کسروی را نمی‌آورد . آیت‌الله خمینی در نوشته‌ی دیگری ، " تفسیر سوم " در مورد " دعا و مفاتیح " ، عبارت " آن مرد خبیث ، کسروی " را بکار می‌برد . ولی طرفداران خمینی همه جا بدنبال " کشف الاسرار " ، در داخل پراکنش ، عبارت " دریا سیخ به کسروی خبیث و کسروی ها " را ذکر میکنند .
- (۱۱) آنچه در اینجا در داخل گیومه آورده ایم تنها ما از کتاب کشف الاسرار نقل شده است و اینها فقط مشتق است از خوار ، زیرا در کمتر صفحه‌ای از این کتاب مفصل است که چندین نمونه از این اصلاحات فقیهان به

- و نایب‌الما مانه، به چشم نخورد.
- (۱۲) پیام انقلاب (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شماره ۱۹، ۵۹/۸/۱۷
- (۱۳) همانجا
- (۱۴) پیام انقلاب، شماره ۱۳، ۵۹/۵/۲۵
- (۱۵) "ایران، کوه آتشفشان" صفحات ۷۹ - ۷۸
- (۱۶) روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۷
- (۱۷) "ایران کوه آتشفشان"، صفحه ۸۰
- (۱۸) در اینجا ترجمه‌ی بخشی از آیه‌ی ۵۹ از سوره‌ی انفال (و اعدوا لهم ما استطعتم...) را، که مورد توجه خاص فدائیان اسلام قرار گرفت، از روی ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای، نقل می‌کنیم: "و شما (ای مومنان) در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید آذوقه و آلات جنگی... برای تهدید دشمنان خداوند... فراهم سازید..."
- (۱۹) به قلم دکتر سید محمود کاشانی، تیرماه ۱۳۵۹، چاپ خوشه.
- (۲۰) مراجعه کنید به سندی از آرشیو وزارت امور خارجه‌ی انگلستان درباره‌ی آیت‌الله کاشانی، در کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، بکوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا، نشر قم خیابان ارم، ۱۳۵۸، صفحات ۸۴ - ۸۳.
- توضیحات اضافه کنیم که دکتر سید محمود کاشانی در کتاب مذکور در فوق خود، همین سند را (در صفحات ۱۷۴ - ۱۷۳) نقل می‌کند ولی در صفحه ۱۷۴، عبارت "آیت‌الله از زنان خود سی و شش فرزند داشت" از قلم

میافتد!

(۲۱) عبداللہ کریا سچیان، سردبیر و مدیر "نبرد ملت" (ارگان فدائیان اسلام)، در قیل از ۲۸ مرداد و امروز در توجیه همکاری خود و فدائیان اسلام با رژیم شاه چنین مینویسد: "این یک حقیقتی است که شاه ۳۰ سال قبل، شاه دوران (انقلاب سفید!) و پس از آن نبود که پیشوای میا رز روحانی شادروان آیت اللہ کاشانی وجود او را در مملکت بخاطر (موقعیت خطیر) ضروری ندانسته و چنان دست خطی را به او مرقوم نمیداد (سند ۲). حتی از شادروان آیت اللہ کاشانی که رهبر روحانی تندرو بود که بگذریم، در آن زمان حتی یک مرجع تقلید وجود نداشت که علیه او قیام کند و با او به ضدیت برخیزد، و برای یک مسلمان شیعه انجمن عملی که مرجع تقلید با آن موافق نباشد در حکم کفر و انحراف از مکتب مقدس تشیع است (بندی یک از سند شماره یک)"

(مراجعه شود به جزوه "علل توطئه های مکارانه ای ارشاد! ملی! علیه" نبرد ملت "نخستین نشریه ای انقلابی اسلامی ایران، بقلم عبداللہ کریا سچیان ۱۳۵۹، صفحه ۲۳، تا کید از ما است).

(۲۲) بیژن جزنی در جلد دوم تاریخ سی ساله، مینویسد: "۲۵۰۰۰ مرداد هم مرتجعین از جمله بروجردی را به وحشت انداخت. بروجردی و رهبران روحانی تمام آنجا پیش رفتند که برای همدردی با غربت شاه ((اشاره به قراشاه)) دستور دادند در مساجد و تکایا و خانه ها مجالس سوگواری برگزار شده و روضه حضرت

مسلم خوانده شود." (صفحه‌ی ۱۱۱) .

بحث درباره‌ی تلگرام‌های آیت‌الله بروجردی بسطه شاه و به‌سپه‌زاهدی را بفرصت دیگری واگذار میکنیم. و در اینجا فقط توجه خواننده را به نکته‌های که در سلسله‌مقالات "سیر مشروعه‌طلبی در ایران" به آن اشاره کرده‌ایم جلب میکنیم: بر اساس اکثر بیوگرافی‌های آیت‌الله خمینی و بسطی‌سازی از نوشته‌های دیگر، طرفداران جمهوری اسلامی آیت‌الله بروجردی در کلیه‌ی امور بویژه در امور سیاسی همواره با آیت‌الله خمینی مشورت میکرد و جز با صلاح‌دیدوی تصمیمی نمیگرفت. برای اطلاعات بیشتر در مورد اخیر همچنین مراجعه کنید به کتاب "جاگاه مبارک رزات روحانیون ایران"، از صفحه‌ی ۱۰۹ به بعد.

(۲۳) آیت‌الله خمینی، دو سال پیش، حسین هیکل را در نوفل‌لوشا تو برای یک مصاحبه‌ی دوساعته بحضور پذیرفت. در این مصاحبه آیت‌الله خمینی گفت: "... در همان وقت نامه‌ای به کاشانی نوشتم که نسخه‌ای از آنرا هنوز در اختیار دارم... و از او خواستم که جنبه‌ی دینی را بر جنبه‌ی سیاسی محدود آن رجمان دهد ولی او برعکس عمل کرد و سرانجام کاریه آنجا کشید که کار سیاسی پذیرفت و بعنوان رئیس مجلس شورای ملی انتخاب شد. من از ایشان خواستم که به دین بپردازند نه اینکه گرد سیاست بگردند."

(مجله‌ی سپیدوسیا، ۲۵ خرداد ۱۳۵۸)

(۲۴) نطق دکتر مصدق در جلسه‌ی ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی، مراجعه کنید به "نطق‌ها و مکتوبات

- دکتر مصدق در دوره‌ی شانزدهم، "جلد دوم، دفتر اول، انتشارات مصدق، صفحات ۱۳ - ۱۲
- و نیز مراجعه کنید به سخنان نواب صفوی در ۱۳۳۲/۶/۴ (چند روز پس از کودتای ۲۸ مرداد) در جایی که فاش میکنند: مصدق "در تمام حکومتش از ترس من ویرا درانم در گوشه‌ی خانه متحصن بود." (جزوه‌ی پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲"، احمدخلیل مقدم، صفحه‌ی ۵۷).
- (۲۵) برای محمد مهدی عبدخدائی از اعضاء اولیه فدائیان اسلام در مقاله‌ی "فدائیان اسلام و دکتر سیدحسین فاطمی" مینویسد: "مرحوم دکتر فاطمی متهم است که غسل تعمید کرده است و یکبار در اصفهان مسیحی شده است" (پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ مورخ ۱۲/۹/۵۹)
- (۲۶) همانجا
- (۲۷) مقاله‌ی "آیت الله کاشانی و شهید مجتبی نواب صفوی" بقلم سید محمود کاشانی، مجله‌ی پیام انقلاب شماره ۱۷ مورخ ۱۹/۷/۵۹
- (۲۸) مراجعه کنید به نامه‌ی نواب صفوی از زندان به "پدر بزرگوار حضرت آیت الله کاشانی" در ۱۶ بهمن ۱۳۳۰ در همان شماره‌ی مجله‌ی پیام انقلاب و نیز به صاحب مورخ ۲۵ آبان ۳۱ نواب صفوی با روزنامه‌کیهان در مورد تلاش آیت الله کاشانی برای رها سازی او از زندان. (در همانجا)
- (۲۹) (۳۰) (۳۱) پیام انقلاب، شماره ۲۱ مورخ ۱۲/۹/۵۹
- (۳۲) دیروز، چهره‌ی ضد سلطنتی آیت الله خمینی، حکومت رها نمی‌بخش اسلامی، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی

جمهوری اسلامی، صیقل داده میشد و امروز، در اوج
دیکتاتوری آخوندی، توهمی تازه... و سیمای نورانی
بنی صدر از دور دست میدرخشد و درها آنها از تعجب باز
مانده است: "چه شها متی!". . . و فردا شاید سرمایه
نقاب‌های دیگر به چهره زنده "چشمه" ای دیگر از جعبه‌های
ما رگیری خودبینمایش بگذارد.

(۳۳) "روحا نیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت" "بکوشش
گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا"
نشر روح، قم، ۱۳۵۸، صفحه ۸۴

(۳۴) همانجا، صفحه ۱۲۰

(۳۵) روزنامه‌های جمهوری اسلامی، ۱۳ خرداد ۵۹، ویژه‌نامه‌ی
۱۵ خرداد. توضیحا اضافه کنیم که روزنامه‌های جمهوری
اسلامی در ۱۳ خرداد ۵۹ در مقدمه بر حماحیه‌ی مهدی
عراقی مینویسد که قسمت اول این مما حیه در سال
قبل بمناسبت ۱۵ خرداد ۵۹، یعنی پس از کشته شدن
مهدی عراقی توسط گروه فرقان، بجا پرسید.
روزنامه‌های جمهوری اسلامی در همان مقدمه، علت این
تاخیر یکساله را "شرایط ویژه‌ی زمانی" (تاکید از
ماست) ذکر میکند. برآستی در ۱۵ خرداد ۵۸ یعنی
کمتر از چهار ماه پس از قیام، گفتن اینکه آیت‌الله
کاشانی از اعضاء ستون پنجم آلمان بود، جایز نبود
ولی یکسال و چهار ماه بعد، میشد بعضی از مسائل را
بی برده و بی واهمه بیان داشت همانطوریکه حسن
آیت، تئوریسین حزب جمهوری اسلامی، در مجلس
شورای اسلامی از کودتای ۲۸ مرداد دفاع کرد.
(۳۶) برای شرح مفصل ستون پنجم و نیز نقش کاشانی در آن

- مراجعة كنيديه اسناد مندرج در كتاب " گذشته چراغ
راه آينده است"، انتشارات جامي صفحات ۷۰ - ۶۰
- (۳۷) مراجعه كنيديه كتاب " سياست موازنه‌ي منفي در
مجلس چهاردهم"، حسين كي استوان، صفحات
۲۶۴ - ۲۶۳ ونيز به روزنامه‌ي اطلاعات " ۲۸ هزارروز
از تاريخ ايران و جهان"، شماره‌ي ۶۴۵ .
- (۳۸) درباره‌ي علل جالب اين درخواست مراجع تقليد
مراجعة كنيديه كتاب " جاگاه مبارزات روحانيون
ايران" صفحات ۱۲۳ - ۱۱۸ .
- (۳۹) " تاريخ بيست ساله‌ي ايران" حسين مكي، جلد سوم،
صفحات ۴۸۷ و ۵۴۳ - ۵۴۲
- (۴۰) جزوه‌ي " پژوهشي در كودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲"، احمد
خليل الله مقدم، صفحه ۵۶ .
- (۴۱) " ايران، كوه آشفشان"، حسين هيكل، نشر
" عاديات" قم، ۱۳۵۸، صفحه‌ي ۹۳
- (۴۲) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، توطئه‌ي مشتـرك
رزم آرا و بانديكا ميختر - كيانوري بود:
- سياست شوروي در زمان استالين، پس از جنگ دوم
جهاني و حداقل تا اوائل سال ۳۲ (زمان سسازش
امپرياليسم مقتدر انگليس با امپرياليسم نواخته‌ي
امريكا) با انگلستان در ايران همواره خوانا ناسي
داشته است. پس از يابان جنگ، ما جرای نفت شمال
و نفت جنوب (دنيالدي اشغال شمال و جنوب ايران
در زمان جنگ)، مركزاين نوافق است. احسان طبري
در سال ۱۳۲۳ مينويسد:
- " ما براي انگلستان در ايران منافع قائليم و بر

علیه این منافع صحبت نمیکنیم" (روزنامه‌ی مردم، شماره ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹)

سالها بعد، در زمان نهضت نفت، مخالفت استالین با دولت دکتر مصدق و حملات جنون آسا و بظا هر توجیه نا پذیر حزب توده تا ۳۰ تیر ۳۱ به دکتر مصدق و شعار " ملی کردن نفت در سرتا سر کشور " در همین محتوی قابل بررسی است .

درسوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، ناصرفخر آرائی ، علیرغم دستور شاه " که ضارب را نکشید "، توسط سربازان و " مردم " جا بجا کشته میشود. همدست او ، عبداللہ ارکانی (عضو حزب توده) دستگیر میشود .

- ناصرفخر آرائی ، با کارت خبرنگار رو عکس روزنامه‌ی "فجر اسلام" وارد دانشگاه میشود. دکتر فقیهی شیرازی، مدیر فجر اسلام، از یاران آیت اللہ کاشانی است .

- رزم آرا ، مرد مقتدر ارتش و رئیس ستاد در آنروز بسه یادگانها آمده باش میدهد .

- پس از سالها ، برای اولین بار ، بجای ۱۴ بهمن ، سالگرد شهادت دکتر ارانی در آن سال به پیشنهاد کیا نوری در روز ۱۵ بهمن برگزار میگردد .

- رابط و مسئول عبداللہ ارکانی و ناصرفخر آرائی ، نورالدین کیا نوری است .

- رضا زاهدی ، سرباز وظیفه و ماشین نویس رکن ۲ ستاد ارتش در ۱۳۲۷ ، بعدها اعتراف میکند که کارت خبرنگاری ناصرفخر آرائی را او ماشین کرده است . اینها و سایر اسناد مندرج در صفحات ۴۸۴ - ۴۸۵ کتاب

" گذشته، چراغ راه آینده است " را در کتاب "افشاگرهای تکان دهنده فریدون کشا و ورز (در کتاب "من متهم میکنم"، انتشارات رواق، چاپ دوم صفحات ۱۶، ۱۵، ۳۵، ۷۹ و ویژه صفحات ۱۳۴ - ۱۱۸) قرار دهید تا همخوانی سیاست استالین (و عمال ایرانی او باشد) کا میخس - کیا نوری (با سیاست انگلیس) و عمال ایرانی آن نظیر رژیم آراها، قوام السلطنه ها، هژیرها)، روشن شود.

در همینجا لازمست یک نکته‌ی دیگر را متذکر شویم: کشا و ورز، در همین کتاب افشا میکنند که علاوه بر واقع‌های ۱۵ بهمن ۲۷، ترورهای احمددهقان، محمد مسعود و بسیاری از اعضاء ساده و کادریهای " نایاب و مزاحم " حزب (نظیر حسام لنگرانی، زاکاریان و غیره) توسط باند کا میخس - کیا نوری انجام گرفته است.

فریدون کشا و ورز میگویند که کمیته‌ی مرکزی حزب و هیات اجرائی آن، از تمام این جریان‌ها بی اطلاع بودند (ص ۹۷) و پس از کودتای ۲۸ مرداد و در مه‌ها جرت کم کم از آنها مطلع شدند، بسیار خوب. ولی با اینهمه این سؤال همچنان بجای خود باقی است: (بقایای کمیته مرکزی و هیات اجرائی را که کنار بگذاریم) چرا فریدون کشا و ورز، حداقل بیست و چند سال در باره این اسرار و حشمتاک و بسیاری دیگر (از جمله لودن آرائی و یارانش توسط کا میخس و غیره)، سکوت کرد؟ (مما حبه کشا و ورز، برای اولین بار در سال ۱۳۵۶، در کتاب " نفث و قدرت در ایران"، به فرانسه - نوشته‌ی شاهرخ وزیری، چاپ لئوسوزان

- صفحات ۳۴۴ - ۲۸۶، انتشار یافت .)
- (۴۳) "مرسوم بود که هر وقت برادری از فدائیان اسلام به میدان میرفت لقب "حضرت" بها و میدادند. این لقب را به منهدا دند" (پیام انقلاب، "فدائیان اسلام و دکتر سید حسین فاطمی (۲)"، محمد مهدی عبدخدائی شماره ۲۲ - ۵۹/۹/۲۹) .
- (۴۴) امیریا لیسما نگلیس (مانند هر دولت امیریا لیستی دیگر و قبل از هر دولت امیریا لیستی)، همه جا بویژه در ایران و سایر کشورهای اسلامی، از دین بعنـوان وسیله‌ی تحمیق و درجه‌ی نگهداشتن توده‌ها و استثمار هر چه بیشتر آنها، استفاده میکرد. و روحانیت در ایران، مانند بسیاری از کشورهای اسلامی، به امیریا لیسم انگلیس تکیه داشت. در مقابل اسنادیست که در مورد اخوان المسلمین (همتای مصری فدائیان اسلام) از بدو تا سپس تا امروز وجود دارد چه کسی میتواند در مورد سرسپردگی جمعیت اخوان المسلمین بسـه امیریا لیسم انگلیس تردید داشته باشد .
- (۴۵) ایران، کوه آتشفشان، صفحه‌ی ۷۶
- (۴۶) منظور را یشناک، مجلس ملی آلمان است .
- (۴۷) ایران، کوه آتشفشان، صفحه‌ی ۹۰
- (۴۸) روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۴۷ .
- (۴۹) همانجا، صفحه‌ی ۵۰
- (۵۰) همانجا، صفحه‌ی ۸۱
- (۵۱) "سخنان پر شور برادر حجت الاسلام عظیمی . . . نبرد ملت، ۵۹/۶/۲۲
- (۵۲) مثلاً مراجعه کنید به "سند شماره ۳۰، ۳۱" در صفحات

- ۸۷ - ۸۳ کتاب " روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت " ، " بکوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا " ، نشر روح ، قم - ۱۳۵۸ .
- (۵۳) برای نمونه مراجعه شود به ترجمه‌ی فارسی کتاب " ایران، کوه آتشفشان " ، حسنین هیکل، ترجمه سید محمد صغیایی ، انتشارات " عادیات " قم ، سنسودوق پستی ۲۰۹ . توضیحا اضافه کنیم که مترجم در مقدمه‌ی کتاب برای جلب اعتماد خواننده با اصرار تاکید میکنند که :
- " و تذکر می‌دهم به اینکه در ترجمه‌ی این کتاب جداگثر سعی شده تا اینکه نه تنها سخن مولف تحریف نشود ، بلکه در لحن آن نیز تا حد ممکن تغییر داده نشود " (صفحه‌ی ۲۱) .
- (۵۴) مثلا مراجعه کنید به موردی که در توضیح شماره (۱۹) از توضیحات درباره‌ی " قیام ملت مسلمان ایران ، ۳۰ تیر ۱۳۳۱ " بقلم دکتر سید محمود کاشانی (پسر آیت الله کاشانی) ارائه داده ایم .
- (۵۵) سه نقطه از ترجمه‌ی فارسی است .
- (۵۶) روزنامه‌ی اطلاعات در ۸ بهمن ۱۳۵۷ نوشت :
- " رهبریک گروه افراطی اسلامی در پارسیس گفت : ما سه نخست وزیر را اعدام کردیم . "
- و این " رهبر " حاج مهدی عراقی ، عضو قدیمی فدائیان اسلام و از اعضاء " جمعیت های موفقیه ای سلامی " بود که در نوفل لوشاتو ، با خبرنگار روزنامه اطلاعات مصاحبه کرد (متن این مصاحبه در همسایان شماره‌ی اطلاعات به چاپ رسید) .

حاج مهدی عراقی وپسرش حسام، در شهریور ۵۸ توسط گروه فرقان بقتل رسید و جسدشان، بدستور آیت الله خمینی، در کتار مقبره‌ی پیشوای فکری فدائیان اسلام و رهبران جمهوری اسلامی، یعنی شیخ فضل الله نوری دفن شد:

"مرحوم عراقی و فرزندش حسام را بدستور امام در صحن مطهر حضرت معصومه و نزدیک مقبره مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری دفن کردند." (کیهان، ۳ شهریور ۱۳۵۸)

پس از دفن مهدی عراقی و پسرش، یکی دیگر از پسران او در حضور آیت الله خمینی میگوید:

"پدرم در مقابل دو شخصیت سرتعظیم فرود می‌آورد، اول مرحوم نواب صفوی و دوم، امام خمینی." (همانجا)

و آیت الله در جواب میگوید:

"من ایشان را ۲۰ سال است که میشناسم... حاج مهدی عراقی برای من برادر و فرزند خوب و عزیز بود. شهادت ایشان برای من سنگین بود." (همانجا)

(۵۷) چاپهای اول و دوم کتاب "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" در آبان ۱۳۲۹ و خرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت. چاپ سوم این کتاب از روی چاپ دوم آفست شد و به همراه مقدمه‌ی کوتاه تاپی، در آستانه‌ی قیام، در اوایل بهمن ۵۷، منتشر شد. اصل کتاب در ۱۰ صفحه با حروف ریز چاپی و یقیناً وزیر است. چاپ سوم که در زمان حکومت بختیارانجام گرفت متأسفانه نشر

محدود داشت و فقط بدست " خودی ها " رسید. دسترسی غیر خودی ها با این کتاب، با انجام عملیات جیمزباندی احتیاج دارد.

کتاب "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" که توسط نواب صفوی نوشته شده، شاهکار بینظیری از پیرت و پلاگوئی است. شاید در آینده فرصت این را پیدا کنیم که طی یک مقاله جداگانه به معرفی و بررسی این کتاب بپردازیم. این بررسی، بیشتر از بابت کتابه فوق العاده‌ی این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت‌الله خمینی، قانون اساسی جمهوری اسلامی و عملکرد دو ساله جمهوری اسلامی، بسیار جالب است.

(۵۸) درباره‌ی عبداللہ کربا سچیان رهبر گروه چماقداران و چاقوکشان "گارد جہاد مقدس" (در روز ۲۸ مرداد در حمله به خانه‌ی مصدق و روزهای بعد) و مزدور ساواک، بعد سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط اشاره کنیم که ننگین نامه‌ی "نبرد ملت" در روز ۲۹ مرداد ۳۲، با حروف درشت در صفحه‌ی اول چنین نوشت:

" دیروز تهران در زیر قدمهای مردانه‌ی افراد ارتش و مسلمانان ضداجنبی میلرزید. مصدق، غول پیرخون آشا در زیر ضربات محوکننده‌ی مسلمانان استعفاء داد. حسین فاطمی خائن که از خطر گلوله‌ی برادران نجات پیدا کرده بود، قطعه قطعه شد. لکه‌های ننگ را با خسون بشوئیم. سربازان گروه "جہاد مقدس" همه جا، پیشاپیش صفوف ضداجنبی، انقلابی و مردانه وظایف مقدس و حیاتی خود را انجام دادند.

سربازان "جهاد مقدس" ! ملت تشنه خون است ،
 آتش خشم و غضب ملت مسلمان و ضدا جنبی جز
 با ریختن خون دشمنان دین و وطن و ناسوس و
 جاسوسان کمونیزم و عمال بیشرم اجنبی
 خاموش نخواهد شد ، اگر حکومت انقلابی سرلشگر
 زاهدی کمترین ارفاقی نسبت به جاسوسان و
 خیانتکاران و جنایتکاران بنماید ، بزرگترین
 خیانت را به دین و خلق و وطن نموده است .
 گلوله ، گلوله ! تنها پاداش جاسوسان و وطن
 فروشان است"

(۵۹) خوانندگان برای اطلاع بیشتر در مورد جریانات
 این مقطع ، میتوانند به کتابهای فراوانی که در این
 زمینه وجود دارد مراجعه کنند که چند نمونه از آنها
 عبارتند از :

- اسناد نفت ، از انتشارات اداره ی کل انتشارات و
 تبلیغات دولت مصدق ، ۱۳۳۰ ، صفحات ۳۱ - ۱۰
- تاریخ سی ساله ، دفتر اول ، صفحات ۳۹ - ۷ و ۶۷ - ۵۷
- کارنامه ی مصدق و حزب تنوده ، انتشارات مسزادک ،
 صفحات ۷۰ - ۱
- تاریخ مبارزات امپریالیستی مردم ایران برهبری
 دکتر محمد مصدق ، جلد اول ، نفت چرا و چگونه ملی شد ،
 احمد خلیل الله مقدم ، صفحات ۲۷ - ۵
- سیاست موازنه ی منفی در مجلس چهاردهم ، جلد اول ،
 حسین کی استوان ، صفحات ۴۰۴ - ۹
- نفت و قدرت در ایران ، شاهرخ وزیر ، چاپ لسوزان
 (به فرانسسه) ، صفحات ۱۴۴ - ۸۶

- فریادخلق، از کتابهای " جلد سفید"، صفحات
۹۷ - ۷۱ .

- گذشته، چراغ راه آینده است. نشر جامی، صفحات
۴۹۴ - ۱۰۵

- مصدق ونهضت ملی ایران، از انتشارات اتحادیهی
انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا وانجمن
دانشجویان در امریکا وکانادا، صفحات ۶۴ - ۳۶
این نکته را توضیحا اضافه کنیم که تحلیل ها و
موضع گیریهای غالب کتابهای اشاره شده در فوق
موردنا ئیدما نیست. آنچه زذکرا این کتابها عمدتا
مورد توجه ما ست، اسنادومدارک تاریخی ارائه شده
در آنها است که در این بخش مورد استفاده ی ما نیز
فرا رگرفته اند که بعلمت اجتناب از تکرار و افزایش
بیش از پیش " توضیحات " جز در موارد ضروری، از
ارجاع خواننده به اسناد مندرج در کتابهای فوق -
الذکر، خودداری خواهیم کرد.

(۶۰) برای شناخت ماهیت واقعی وانگیزه های اصلی
مبارزات مدرس با رضا خان ونیز حمایت او از مرتجعینی
نظیر شیخ خزعل ووشوق الدوله (عاقد قرارداد
اسارت با ر ۱۹۱۹) ومخالفتهای او با جنبشهای
توده ای گیلان و آذربایجان (جنبش جنگل وقیام
شیخ خیابانی) وغیره مراجعه کنید به زیر نویس
صفحات ۸۴ تا ۹۰ کتاب " جایگاه مبارزات روحانیون
ایران " واسناد ارائه شده در آنجا .

(۶۱) بعد از نوشتن این کتاب، آیت الله خمینی در پشت
پرده رفت و دیگر نامی وخبری از وی در هیچ جادیده

و شنیده نشد، و تا بهمن ۴۱، همچنان در پشت پرده باقی ماند.

(۶۲) حزب توده در سالهای ۲۴ - ۱۳۲۰ نه تنها از هرگونه سازماندهی و تشکل توده‌ها بویژه کارگران نفت خوزستان، خودداری کرد بلکه حتی در مقابل اعتراضات و جنبشهای خودبخودی کارگران در جهت خواست اقتصادی آنها، میایستاد. بعنوان نمونه بهنگام اعتراض بزرگ کارگران نفت آبادان و اعتراضات آنان علیه استثمای شرکت نفت انگلیس، حزب توده دکترا را دمنش و دکترا خود را برای خاموش کردن صدای اعتراض کارگران به خوزستان فرستاد. البته بهانه‌ی رسمی حزب توده، جلوگیری از شکاف در جبهه متحد شوروی و انگلستان علیه فاشیسم آلمان بود، ولی دلیل واقعی این امر را باید تصمیم به نرنجاندن انگلیسیها و بخاطر نینداختن منافع آنها در جنوب دانست. بویژه اینکه استالین از سال ۲۳ به نفت شمال ایران چشم دوخته بود.

همخوانی سیاست شوروی و انگلستان در مورد ایران بنوعی پیش در آمد کنفرانس یالتا و نیز بنوعی تجدید قرارداد خا شنای ۱۹۰۷ بین روسیه و تزاری و انگلستان در مورد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روسیه و انگلستان بود (قراردادی که مانند سایر قراردادهای استعماری علیه ایران پس از انقلاب اکتبر توسط لنین لغو شده بود). این همخوانی شوروی (و حزب توده) با سیاست انگلیس در ایران فقط مربوط به سالهای جنگ نبود بلکه تا سالهای بعد، و حداقل

تا اوایل سال ۳۲، همچنان ادامه داشت. و از همین جاست تمام گریه رقبا نیها و سنگ اندازیهای حزب توده در راه ملی شدن صنعت نفت.

(۶۳) در اینجا باید متذکر شد که حزب توده در مبارزه باطل انتخابات دوره شانزدهم، کوچکترین نقشی نداشت و کلاً خود را کنار کشیده بود. حتی در فاصله بین ابطال انتخابات، و برگزاری مجدد آن (که قریب ۶ ماه به طول انجامید)، در مبارزات انتخاباتی مطلقاً درگیر نشد. حزب توده عدم شرکت خود را در یکی از روزنامه‌هایش (نیسان، شماره ۴ - ۲۳/۱۰/۲۸) با این استدلال مضحک توجیه کرده بود:

" مبارزه فعلی که بر سر انتخابات در گرفتار است در حقیقت مبارزه‌ی مخالفین آزادی انتخابات با طرفداران واقعی آزادی انتخابات نیست بلکه دو گروه مربوط به دوسیاست است که هر کدام میخواهد دیگری را بیرون کند و خودش بجای آنها بنشیند."

در سال ۱۳۴۵ (یعنی ۱۲ سال بعد از آن جریان و ۸ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد)، کیا نوری بعنوان "انتقاد از خود" ("انتقاد از خود" به روایت حزب توده یعنی بهترین راه فرار از مسئولیت در توطئه‌ها و خیانتها)، در یکی از نشریات بقایای حزب توده در خارج از کشور چنین نوشت:

" عدم شرکت حزب توده و نیروهای تحت اختیار آن در انتخابات شانزدهم، اشتباهات مهمی بود. ما نسبت به مبارزه‌ی جبهه‌ی ملی علییه

عمل استعما را نگلیس برپایه‌ی این حساب
 غلط که این اختلافات دو جناح امپریالیستی
 هیات‌هاست بیطرف و برکنارمانندیم، از
 شرکت فعال در انتخابات، فعالیت برای ایجاد
 جبهه مشترک انتخاباتی و در صورت لزوم، تقویت
 جبهه‌ی ملی در این مبارزه، امتناع کردیم.

چه بسا که کیا نوری پس از خیانت کنونی به آرمان
 زحمتکشان و پس از فرار مجدد از مرزهای شمالی، از
 دربیوزگی "خط امام" و نوکری در مقابل عملیه و
 اگره ولایت فقیه و "ضد امپریالیست" خواندن رهبر
 انقلاب "وفا شیستهای جمهوری اسلامی و پاسداران
 سرمایه، با عباراتی کم‌وبیش نظیر عبارات فوق به
 "انتقاد از خود" بپردازند، چرا که برای این خائنین
 به ما رکسیسم، انتقاد از خود ما رکسیستی، چیزی شبیه
 به استغفار و توبه‌ی اسلامی است که تیمساران
 آریا مهری و ساواکی‌های دیروزی، در یک چشم بهم
 زدن، مکتبی بشوند و در خط امام، برای نوشیدن
 شربت شهادت، بصف بايستند.

حزب توده، چهار سال پس از کودتا، در تیرماه ۳۶ نیز
 گمان کرده بود که گویا با "انتقاد از خود" در قطعنامه
 وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران دربارۀ روش
 حزب در مورد مسئله ملی شدن صنایع نفت، ابعاد
 مخوف خیانت رهبران حزب به توده‌ها و بویژه به
 طبقه کارگر، زدودنی است. در حالیکه دستهای آلوده
 به خون کارگران و نظامیان و روشنفکران انقلابی،
 نه با استغفار نه پلنوم چهارم، بلکه بقول شکسپیر

با تمامی عطرهای عربستان، پاک شدنی نیست . البته لازم به تذکر است که عباراتی نظیر عبارات کیا نوری و قطعنا مهی پلنوم چهارم و سایر "انتقاد از خود" های مشابه در دوران " مهاجرت " بقایای حزب توده، جزدروغیای بیشرمانه و سیری در مقابل حملات مداوم، چیز دیگری نبود. باین دلیل که: حزب توده بعد از قیام بهمن ماه تا کنون، دقیقاً همان سیاست خائنانهای سالهای بیست و سی را ادامه داده است و میدهد .

(۶۴) " ۱۰۰۰ گزارش مستر هرمان ((مخبر خبرگزاری رویتر در ۲۹/۳/۱۰)) متکی به اسرار زیر پرده‌ای بود که بین شرکت نفت انگلیس و هیات حاکمه وجود داشت. هژیر ((بعنوان وزیر دارائی)) شرکت نفت انگلیس مفاصا حساب داده بود و از کار شرکت نفت اظهار رضایت کرده بود، زمانی وزیر دربار شد که یک طرح یا اسراری دربار نفت بود و از این رو با کشته شدن وی اسراری از میان رفته است زیرا شاه ایران بی جهت کسی را که تا این اندازه مورد تنفر عمومی بود بطور استثنائی به وزارت دربار برنمیگزیند. بهرحال، تروروی ازهر سوی که باشد یا هم‌نظوریکه دکتربقایی در مجلس اشاره‌ای کرد از جانب رقبا یا شد که خیال نخست وزیری در سطوحهای مشابهی در جیب داشتند ((منظور نویسنده، رزم آرا و طرح پیشنهادی ۵۰ - ۵۰ شرکت نفت ایران و انگلیس است که پس از ترور رزم آرا، افشاء شد. دربارها این طرح و رابطه آن با ترور رزم آرا، دوروایت متفاوت و خودداردیکی به

قلم‌نویسنده همین کتاب در صفحه ۱۳۹ و دیگری در کتاب " پنجاه سال نفت ایران " بقلم مصطفی فاتح، صفحه ۴۵، که ما در بخش آینده در رابطه با تسرور رزم‌آرا توسط فدائیان اسلام به آن اشاراتی خواهیم کرد))، و از این روی درنا بودی قاتل هژیر سرعت بکار بردند تا پرونده قتل با یگانی شود. این نکته آشکار شده که جنگ سختی در نهان برای تصویب نفت در جریان بوده است. " (چرا و چگونه نفت ملی شد؟ احمدخلیل الله مقدم صفحه ۴۷).

(۶۵) حسی نویسنده‌گان کتاب (ممدق ونهضت ملی ایران " انتشارات " اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا که در خرداد ۱۳۵۷ انتشار یافته است، در مورد دلیل ابطال انتخابات تهران چنین مینویسد :

" گزارش انجمن نظارت بر انتخابات در نیمه

دوم آبان ۱۳۲۸ سبب شده که انتخابات تهران و

حومه باطل گردد. " (صفحه ۶۲)

و در اینجا (در آستانه انقلاب " صد در صد اسلامی ")

هیچ ذکری از تاسیر ترور هژیرها توسط فدائیان

اسلام در ابطال انتخابات تهران بعمل نمیآید.

(۶۶) " ایران، کوه آشفشان "، حسنین هیکل، انتشارات

عادیات، قم، صندوق پستی ۱۳۵۸۰۲۰۹، صفحات

۷۳ - ۷۴

(۶۷) همانجا، صفحه ۱۸۳

(۶۸) در این دو ساله، البته تلاشهای پیگیر و همه جانبه‌ای

برای شستشوی مغزی بزرگسالان، انجام می‌افتد و همچنان ادامه دارد. ولی رژیم جمهوری اسلامی عمده‌ترین نیروی خود را از طریق چاپ نشریات متعدد از طریق برنامه‌های فراوان رادیو و تلویزیون، از طریق کتابهای درسی و دستچین کردن معلمین صدر صد مکتبی و غیره به کودکان و نوجوانان اختصاص داده است. علاوه بر اینها، برای اینکه کودکان و نوجوانان بیش از پیش با دروغهای جمهوری اسلامی (دروغهای بمراتب وقیحانه تر از دروغهای آریا سهری) پرورش یابند مرتباً کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان، با کاغذ مرغوب و علاقه و قیمت بسیار نازل، به بازار می‌فرستد.

(۶۹) فدائیان اسلام علیه غم و قاحت با ورنکردنی درد دروغ گوئی و نعل و ارونه زدن، لاقط تا یکی دو ماه پیش قتل دکتر زنگنه را بخود منسوب نداده بودند: "نصرت الله قمی این کسی که دکتر زنگنه را کشت هیچ ارتبائی با فدائیان اسلام نداشت" (مصاحبه با حجت الاسلام لواسانی، از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام، مجله‌ی پیام انقلاب - ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شماره ۲۴ مورخ ۲۷ دی ۵۹).

(۷۰) برای اطلاعات بیشتر در خصوص دوره‌ی مورد بحث مراجعه کنید به کتابهای فراوانی که در این زمینه انتشار یافته است که از جمله‌ی آنها عبارتند از:
۱- اسناد نفی، اداره‌ی کل انتشارات و تبلیغات دولت مصدق، ۱۳۳۰، صفحات ۷۲ - ۳۲
۲- نطقهای دکتر مصدق در دوره‌ی شانزدهم، انتشارات

- مصدق (جلد اول، دفتر اول - جلد اول، دفتر دوم
- جلد دوم، دفتر اول)
- ۳- کارنامه‌ی مصدق و حزب توده، انتشارات مزدک،
صفحات ۱۴۹ - ۷۱
- ۴- تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران
به رهبری دکتر مصدق، جلد اول (چرا و چگونه نفت
ملی شد؟)، حزب ایران احمدخلیل الله مقدم،
صفحات ۲۴۰ - ۳۰
- ۵- پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، ۱۳۳۴، صفحات
۴۱۱ - ۳۸۵
- ۶- نفت ایران و قدرت در ایران، شاهرخ وزیری (به
فرانسه)، چاپ لوزان، صفحات ۱۴۴ - ۱۱۶
- ۷- گذشته چراغ راه آینده است، نشر ازجامی، صفحات
۵۳۷ - ۴۹۵
- ۸- "اطلاعاتی درباره‌ی تشنجات، درگیری‌های
خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر مصدق"،
گردآورنده محمدت انتشارات موسسه خدمات
فرهنگی رسا، اسفند ۱۳۵۹، صفحات ۸۰ - ۱۰
- ۹- مصدق و نهضت ملی ایران، انتشارات اتحادیه
انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن
دانشجویان در آمریکا و کانادا، صفحات ۸۸ - ۶۴
همانطوریکه قبلاً نیز متذکر شده ایم، تحلیلها و موضع
گیریهای غالب کتابهای اشاره شده در فوق مورد
تأیید ما نیست، آنچه ذکر این کتابها عمدتاً مورد
توجه است، اسناد و مدارک ارائه شده در آنهاست که در
این بخش حاضر، مورد استفاده ما نیز قرار گرفته‌اند

که بععلت اجتناب از تکرار و افزایش حجم بیشتر زیر نویسها، جز در موارد ضروری، از رجوع خواننده بسه اسناد و مدارک مندرج در کتابهای فوق، خودداری خواهیم کرد.

(۷۱) هما نظوریکه امروز بقول روزنامه‌ها و را دیـــــو و تلویزیون جمهوری اسلامی، مثلاً معاون سیاسی محمد علی رجایی، محمد هاشمی است و نه گویا محمد هاشمی رفسنجانی و برادر رئیس مجلس شورای اسلامی (بگذریم) زاینکه نام خانوادگی دو برادر یعنی حجت الاسلام کسروی آقای محمد در شنا سنا مه، " هاشمی بهرمانی" میباشد) در آن ایام نیز تیمسار رزم‌آرا به قول شاه " جناب حاجی علی رزم‌آرا" بود و نه گویا سپهبد رزم‌آرا و (تا دیروز و طی مدت شش سال) رئیس ستاد ارتش! جنبه جالبتر قضیه اینست که رزم‌آرا هرگز به مکه نرفته بود و از آن حاجی هاشمی بود که در ماه ذیحجه متولد میشوند.

(۷۲) در این زمینه مثلاً مراجعه شود به ردیفهای ۲ و ۳ و ۴ و ۷ مندرج در " توضیحات" (۷۰)

(۷۳) "گریدی در یونان صاحب همان اختیاراتی بود که مک ارتور در ژاپن داشت. وی اختیار دار مطلق عزل و نصب نخست وزیر، وزراء و خرج کمکهای نظامی و تعیین سیاست دولت یونان بود" (گذشته چراغ راه آینده است، صفحه ۴۹۹).

(۷۴) "قرارداد الحاقی ساعد - گس" همان قرارداد الحاقی " گس - گلشائیان" میباشد که عیسارات اخیر الذکر، بیشتر مطلق است. گلشائیان، امضا

کننده قرارداد الحاقی، وزیر دارائی کا بینہ ساعد
بود.

(۷۵) ما در بخش قبل، ضمن بحث درباره قانونی که در مجلس
چهارم با کوشش خستگی ناپذیر دکتر مصدق بتصویب
رسید و بر اساس آن، اعطاء هرگونه امتیاز جدید بـه
دولت‌های خارجی ممنوع گردید گفته ایم که این بـه
گام به جلو بود. در ۲۹ مهر ۲۶ نیز مجلس شورای ملی
قانون دیگری وضع کرد که بر اساس آن "حقوق حقوق
ایران درباره امتیازهای موجود بـه خصوص شرکت نفت
جنوب" خواستار گردید. تصویب این قانون، گام
دیگری بـه جلو در جهت ملی کردن صنعت نفت بشمار
میرفت.

مصطفی فاتح، نویسنده کتاب "پنجاه سال نفت ایران"،
یکی از مهره‌های امپریالیسم انگلیس در ایران که
در زمان تصویب قانون مهرماه ۱۳۲۶ بعنوان معاونت
کل شرکت نفت انگلیس، در خدمت آریابانجام
وظیفه میکرد (کسیکه حزب سوسیالیست، از نسوع
انگلیسی، را تشکیل داد، با حزب توده روابط خوبی
داشت و بسیاری از توده‌های آنها را در شرکت نفت وارد
کرد و از کارگردانان توده نفتیها بود) نیز پس از
تصویب این قانون خطر را احساس کرد. مصطفی فاتح
در کتاب خود، پس از نقل متن قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶،
مفاد این قانون را چنین تفسیر میکند:

"بعبارت واضح تر، مجلس شورای ملی بـه
تصویب این قانون اعلام کرد که قرارداد ۱۹۳۳
حقوق ملی ایران را تزییع کرده است و باید

درصد اصلاح آن برآمد. " (صفحه ۳۸۵)

(۷۶) شش سال پیش از آن، در سال ۱۳۲۳، در زمان طرح مسئله نفت شمال، مهندس زاوش (مدیرعامل بیمه های اجتماعی در زمان شاه و در زمان جمهوری اسلامی)، به هنگامیکه هنوز از رهبران حزب توده بود (و سالها بعد به همراه خلیل ملکی انشعاب کرد)، در شماره ۱۹ همین روزنامه مردم، در دفاع از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، چنین نوشته بود:

" کسانیکه تصور میکنند در وضعیت کنونی میتوانیم نفت خودمان را استخراج کنیم خیال باطلی نموده اند. اینها شاید هنوز نمیدانند که ما سیخ و سنجاق و سوزن مورد نیاز خود را از خارجه وارد میکنیم و چطوری کشوری که حتی سوزن خود را از خارجه بایستی وارد کنند میتواند معادن نفت که ایجاد یکی از صنایع سنگین را مینماید و سیاست جهانی بوجود آورده است، بهره برداری نماید. "

(۷۷) مصطفی فاتح در "پنجاه سال نفت ایران" مینویسد:

"در خلال این احوال ((پس از جلسه ۲۱ دیماه مجلس)) که احساسات عمومی برای استیفای حقوق مردم از نفت روبه تزاید بود و پیشوایان جبهه ملی با نهایت شدت در تهیج افکار قدم برمیداشتند، رزم آرا خیلی محرمانه با شرکت نفت داخل مذاکره شده و تقاضا کردند که شرکت مزبور پیشنهاد جدیدی برای حل مسئله بنماید. کسی جز رزم آرا در اینکار وارد نبود و نتیجه

این مذاکرات هم تا مدتی بعد مکشوف نگردید . . .
(صفحه ی ۴۰۵)

(۷۸) پرداختن به مبحث مفصل جنگ نفتی بین کمپانیهای
امپیریا لیبستی در اینجا مقدور نیست ولی در ادامه
بحث مربوط به ترور رزم آرا، در بخش آینده، اشاعاتی
خواهیم کرد به رابطه بین موافقتنامه ۵۰ - ۵۰ و ترور
رزم آرا .

(۷۹) " ایران، کوه آشفشان"، حسنین هیکل، انتشارات
" عایدات"، قم، صندوق پستی ۲۰۹، چاپ ۱۳۵۸، صفحه
۱۳۳ .

(۸۰) بنا به اظهارات صریح سردار فخر، رئیس، و جمال
امامی، نماینده مجلس (روزنامه اطلاعات شماره ۷۵۰۴
مورخ ۳۰/۲/۷۷ - به نقل از کتاب گذشته چراغ راه
آینده است، صفحه ۹۱۵) .

(۸۱) حجت الاسلامهاشمی رفسنجانی، بعنوان رئیس مجلس
شورای اسلامی، برای اینکه بیش از حد مضحک جلوه
نکنند اخیرا حدودی در مدت تخفیف داده است :
"بعقیده من پیروزی نهضت ملی شدن نفت، بیش
از ۷۰ درصد آن مرهون خدمات آیت الله کاشانی
وفدائیان اسلام است ."
(اطلاعات ویژه نامه سالگرد آیت الله کاشانی،
۵۹/۱۲/۲۱) .

(۸۲) در این بخش نیز از اسناد مندرج در کتابهای اشاره
شده در توضیح شماره (۷۰) استفاده کرده ایم که به
دلیل ذکر شده درهما نجا جز در موارد ضروری هربار از
ارجاع خواننده به آن کتابها خودداری خواهیم کرد .

در موارد دیگر منبع مورداستفاده را در متن مقاله یا در توضیحات متذکر می‌شویم.

- (۸۳) باخترا مروز شما ره ۲۷۹ مورخ ۲۹/۴/۱۸ - به نقل از کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" ص ۴۹۸، در مورد خشنودی روزنامه‌ها و محافل امریکائی از سرکسار آمدن دولت رزم آرا، مراجعه شود به اسناد مندرج در صفحات ۵۰۳ - ۴۹۷ همین کتاب.
- (۸۴) انگلستان از شهریور ۲۰ به بعد، هیچگاه احتیسی در بدترین موقعیتها یعنی از اوایل ۳۰ تا تابستان ۳۲، تسلیم این تقسیم‌بندی منافع نشد زیرا که همواره امید داشت آب رفته را بجوی بازگرداند. ولی موقعی که مبارزه ضد امپریالیستی توده‌ها چنان اوج گرفت که خطرناک بودی کلی منافع نفتی جنوب ایران را برای هر دو کشور امپریالیستی بوجود آورد، انگلستان دست از مقامت برداشت. تضاد غارتگران و دزدان بین المللی، در کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، بوحثت گرائید.
- (۸۵) مراجعه شود به "تاریخ نوین ایران" م.س ایوانف انتشارات حزب توده، ۱۳۵۶، صفحه ۱۵۲
- (۸۶) چند ماه بعد، در زمان حکومت دکتر مصدق، در اسنادی که از "خانه سدان" بدست آمد معلوم شد که کاغذ و هزینه چاپ پاره‌ای از روزنامه‌های حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس تا مین میشد. در یکی از این اسناد استاکیل از ایران طی نامه محرمانه‌ای تا ریسیخ آگوست ۱۹۵۰ ((مرداد ۱۳۲۹)) برای ماریس اسکسور، عضو هیات مدیره شرکت در لندن (پس از شرح کمبود

کا غذدرایران) چنین مینویسد :

"... کا غذرا لطفاً از سوئدیا آلمان خریداری
کنید و بعنوان هایک گالستیان، بطوریکه قبلاً
تذکر داده شد، ارسال فرمائید. فعلاً پنج تن
کا غذبین جراید طلوع، صدای مردم، صدای وطن،
صبا، مصلحت (روزنامه حزب توده) پخش شده .
نتایج جراید چپ روکه بوسیله دوستان ما
منتشر میشود، بمراتب بهتر است .
البته نمیتوانم از راهنماییهای شخصی
حنا بعالی در این باره تشکر کنم".

در نامه دیگری همان شخص از ایران به همان فرد در
لندن مینویسد :

" مطالب شما را در موضوع روزنامه مردم و رزم
در ملاقاتی که با ا. ط (احسان طبری) ویزدی
صورت گرفته مورد مذاکره قرار دادم . شما البته
ا. ط را میشناسید . مشارالیه یکی از نویسندگان
میرز حزب توده است . ا. ط اظهار داشت این
مبلغی که برای مطبعه سری در آبادان داده میشود
کفایت نمینماید زیرا که تیراژ روزنامه
(ارگان سازمان جوانان حزب توده) در
از یاد است ..." (تاریخ مبارزات ضد
امپریالیستی مردم ایران برهبری دکتر
مصدق ، نفت چرا و چگونه ملی شد؟ جلد اول ،
احمدخلیل الله مقدم ، صفحات ۹۵ - ۹۴ .
تاکیدها از ما است)

(۷۸) بطوریکه در بخشهای قبلی گفته ایم ، حزب توده پس

از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام شده بود. رزم آرا پس از نخست وزیری برهران حزب توده وعده قانونی شدن حزب را داده بود.

(۸۸) مراجعه شود به مقاله: "بعدا ز فرار" پیشتر از آن "توده ای چرا" دولت بیدار "رزم آرا استعفا نداد؟" با خترا مروز شماره ۴۰۸ مورخ ۲۶ آذر ۱۳۲۹ (بسه نقل از "مجموعه ((منتخب)) مقالات دکتر حسین فاطمی شهید نهضت ملی ایران در با خترا مروز "از انتشارات مشترک " نشرامل" و "انتشارات مدرس" دیماه ۷۵، ۳۹ - ۳۵ در اینجا لازمست یک نکته مهم را تذکر دهیم: ما با تمامی احترام می که برای خاطره حسین فاطمی در ۲۵ تا ۲۸ مرداد دوروزه های بعدا ز آن قائلیم، ولی بعنوان یک واقعیت تاریخی و نیز برای اینکه در تکیه به خیانت رهبری حزب توده، مرزهای دوبینش ما رکسیستی و بورژواشی مخدوش نگردد و القاء شبهه نشود، گفته ایم و لازمست مجدداً تا کیدکنیم که از تکیه به خیانت های رهبری حزب توده، هدف ابدا چشم پوشی یا نا چیز جلوه دادن اشتباهات بزرگ رهبری جبهه ملی (و حتی خوشنامترین آنها نظیر مصدق و فاطمی) نیست. فی المثل اگر در اینجا به مقاله مذکور در فوق دکتر فاطمی در با خترا مروز استناد میکنیم منظور ابداً تا نید گذشته سیاسی و حتی مواضع او در همین مقاله نیست. چرا مثلاً دکتر فاطمی در همین مقاله کشورهای نظیر آلمان و آمریکا (بطور کلی کشورهای سرمایه داری و دموکراسی های بورژواشی) را بعنوان نمونه ارائه میدهد و با در مقاله ای پنج

روز قبل از آن یعنی در ۲۱ آذرماه ۲۹ ضمن اسرار
شادمانی شدید از "نجات آذربایجان" از "تدبیر و
قوت فکری" مزدوری نظیر قوام السلطنه برای درهم
شکستن "قیام خائنانه" آذربایجان با تحسین
یا دمیکند.

(۸۹) همانجا، صفحه ۹۵

(۹۱) امروز با توجه به اسنادی که در دست است و با توجه به
روشن شدن ماهیت کثیف رهبری حزب توده برای
نسلی که شلاق کودتای ۲۸ مرداد دیکبار برای همیشه
او را بیدار کرد و بجای اعتماد مطلق خوش باورانه و
اطاعت کورکورانه از رهبری به تفکر عادت داد، اطلاق
"جناح انقلابی شرکت نفت" به رهبری حزب توده
ابداً جنبه توهین یا تهمت ندارد بلکه بیان یک
واقعیت دردناک است، واقعیتی که هر قدر انسان
نخواهد باور کند، مجبور است که باور کند. وقتی "حزب
طراز نوین طبقه کارگر" در مقابل شعار "ملی کردن
صنعت نفت در سراسر کشور"، شعار "تجدید نظر در
قرارداد ۱۹۳۳" را میگذارد، چه عنوان رسا تر دیگری
میتوانند زیننده اش باشد؟ در این جایی آنکه (با
توجه به عمق فاجعه) ذره‌ای قصد مزاح داشته باشیم
باید بگوئیم که قوام السلطنه، هژیر، ساعد، منصور،
رزم‌آرا و حتی مسترگس نیز الزاماً و عملاً جزء "جناح
انقلابی شرکت نفت" بوده‌اند، چرا که لایحه الحاقی
قرارداد دگس - گلشائیان، که نخست وزیران قبلی
شرکت نفت انگلیس مجبور به تهیه و دفاع از آن شدند
و آن همه برای تصویبش تلاش کردند چیزی جز "تجدید نظر

در قرارداد " ۱۹۳۳ نبود (برای اطلاع بیشتر در زمینه شعار " تجدیدنظر در قرارداد "مراجعه کنید به نقل قولهای بسیار جالبی از روزنامه نیسان، ارگان علنی حزب توده، در صفحات ۹۰ - ۸۸ کتاب "کارنامه مصدق و حزب توده ")

(۹۲) تاریخ نوین ایران ، صفحه ۱۵۲

(۹۳) نعت و قدرت در ایران (بفرانسه) ، ۱۴۱

(۹۴) حجت الاسلام لواسانی، مدیر روزنامه " منشور برادری "

ارگان " فدائیان اسلام، وفاداران به شهیدنواب صفوی " -- یکی از داوودسته های کنونی فدائیان اسلام (داوودسته ای که از داوودسته های دیگر فدائیان اسلام در حال حاضر رهبران جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن نزدیکتر است . داوودسته ای که اخیرا توانست رقیب قدیمی خود یعنی داوودسته " نبرد ملت " را عقب براند) - طی مصاحبه ای با ارگان سیاه پاداران انقلاب اسلامی گفت :

" فدائیان اسلام لیکن موفق در زمان خودشان

نشدند بلکه پایه یک نهضتی را بنا نهادند .

هدفشان امروز پیدا شده بحمدالله "

(مجله پیام انقلاب) شماره ۲۴ مورخ ۵۹/۱۰/۲۷

(۹۵) مجله پیام انقلاب ، شماره ۱۳ مورخ ۵۹/۵/۲۵

(۹۶) در این مقاله لزومی نمیبینیم که به الکی خوشهای

آن روزی و امروز مستقیما توجه کنیم زیرا که

جوابهای ارائه شده در مورد این " چرا " ، گویا ترین

پاسخ به خوارها لاطا ثلاث متداول در جمهوری اسلامی

بشمار میرود .

(۹۷) اسناد و مدارک مندرج در کتابهای اشاره شده در توضیح شماره (۷۰)، در این بخش از مقاله نیز مورد استفاده قرار گرفته است که بدلیل اشاره شده در همانجا، جز در موارد ضروری، از ارجاع به آنها خودداری میکنیم. بدیهی است در خصوص منابع دیگر مورد استفاده در این بخش، در متن یا در توضیحات به آنها اشاره خواهیم کرد.

(۹۸) رزم آرا در ۲۹/۴/۵ نخست وزیر شده و گریسیدی در ۲۹/۴/۸ وارد تهران گردید.

(۹۹) متن این نامه برای اولین بار در کتاب "آبادان" نوشته نورمان کمپ، خبرنگار تایمز و نیوز کرا نیکل در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت، ترجمه فارسی آن در کتاب "پنجاه سال نفت" بقلم مصطفی فاتح، صفحات ۴۰۷ - ۴۰۵ بچاپ رسیده است.

(۱۰۰) همینجا اضافه کنیم (و توضیحش را بعدا میدهیم) کسودتائی که چند روز بعد میبایست توسط رزم آرا انجام شود، به نفع شرکت نفت انگلیس و کاکا ملا بر ضد کمپانیهای نفتی امریکا بود.

(۱۰۱) البته ما به امپریالیسم امریکا، محمدرضا شاه، دکتر بقایی، آیت الله کاشانی، اسدالله علم و حتی به نواب صفوی توهین نمیکنیم که نداشتند و اردمیدان شدند! بیژن جزینی در کتاب "تاریخ سی ساله" (دفتر اول، صفحه ۹۱) مینویسد: "نواب شخصاً مردی صادق و پرهیزکار نبود". به این گفته جزینی با ایداضافه کنیم که نواب صفوی به تمام معنایک شارلاتان بود و از این نظر، از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی

از خا منهای ها، خلخالی ها، رفسنجانی ها، موسسوی
 اردبیلی ها، بهشتی ها، وهرجه برویدبالا ویکمقدار
 بیاییدپائین، چیزی کم نداشت، اماخلیل طهماسبی،
 لااقل درسالهای ۳۰ - ۲۹، یک حزب اللهی صادق
 ولی ناآگاه بود، گمان میکنیم که پس ازرهاشی از
 زندان درمحابه خودبا مجله تهران مصور (مورخ ۳۰
 آبان ۳۱) راست میگفت که " درهیچ دسته وجمعیتی
 عضو " نیست و" با همه مسلمانان فداکار ووطن دوست
 همکاری " میکنند، ومانند بسیاری از جوانان و
 نوجوانان صادق وناآگاه امروزی، خیال میکرد که
 " در راه دین وملت مسلمان ایران فداکاری " میکند.
 همانطوریکه محمد مهدی عبدخدائی، ضارب دکتر حسین
 فاطمی، در ۱۳۳۰ یک نوجوان صادق وناآگاه بود.

بقول خودش :

" در آن موقع من خیلی جوان بودم وپانزده
 ساله بودم وهنوز موئی در صورتما نباشته نبود"
 (مجله پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران
 انقلاب اسلامی، شماره ۲۲ مورخ ۲۹ آذر ۵۹).
 در جای دیگر، در همان مجله، همان شماره میگوید:
 " من به ملاقات شهیدنواب صفوی در زندان
 رفتم... ((او)) مرا خواست وپیشانی مرا
 بوسید وگفت " به تو ما موریتی داده خواهد شد
 که آنجا میدهی. " من اطلاعی نداشتم".
 " مرد شماره یک " در زندان است و " شهید سیـــــــــــــــد
 عبدالحسین واحدی، مرد شماره ۲ فدائیان اسلام " او
 را برای انجام ما موریت فرا میخواند:

" یکروز زمستان که هوا هم سرد بود آقای شالچی
 نامی که از متحصنین بوده نبال من آمد
 (احتمالا کنون در خیابان لاله زار مغازه عینک
 فروشی دارد) و شهید واحدی در منزل پدر آنها
 که در میدان اعدام بود مخفی بود. او مرا به نزد
 شهید واحدی برد در منزل پدر آقای شالچی
 شهید واحدی بود. وقتی مرا دید پیشانی مرا
 بوسید به من گفت: آیا آماده هستی بجا نسیب
 شهادت قدم برداری؟ گفتم: بلی. گفت:
 می بینی که حکومت مصدق بحریم اسلام تجا و ز
 کرده و می بینی که احکام اسلام اجرا نمیشود...
 و هر روز فحشا و منکرات گسترش بیشتری پیدا
 میکنند... می بینی بحریم نواب صفوی که
 فقط میگوید بیا احکام اسلام اجراء شود،
 چگونه تجا و ز میکنند. گفتم: بلی. گفت: باید
 به بستر شهادت بروی، باید بمیری. اگر
 آماده مرگی بیا و به میدان برو" (همانجا).
 بدینگونه از یک نوجوان ناآگاه ولی صادق، یک
 جنایتکار ساخته میشود که (در آن مقطع) بی آنکه
 بداند، در خدمت امپریالیسم انگلیس و شاه عمل
 میکند.
 (نواب صفوی وعده‌ای از یارانش، از همان روزهای
 اول حکومت مصدق از آیت الله کاشانی کناره
 می‌گیرند و به مزدور امپریالیسم انگلیس و دربار
 بقول روزنامه "داد" - مورخ ۳۰/۲/۳۰ - "بسه
 آیت الله بیهیانی متمایل" میشوند). و امروز

سی سال پس از آن ایام، همان نوجوان پانزده ساله، دیگر نه صادق است و نه ناآگاه. مرد ۴۵ ساله‌ای است و میداند چه میکند. "مورخ" ویکسسی از "لئوریسین" های فدائیان اسلام (بخش غالب و با نفوذ آن یعنی "وفاداران به شهید نواب صفوی") و یاسداران سرمایه‌است، در دروغ بافی، پشت هم اندازی، وارونه‌نویسی، دغلکاری و شاراتانیم‌از رهبران و نویسندگان و گویندگان جمهوری اسلامی هیچ دست‌کم ندارد. امروز او (بهمراه دیگران) همان وظیفه‌ای را بر عهده دارد که سی سال قبل، عبدالحسین واحدی و نواب صفوی در مورد خود او انجام میدادند: احساسات مذهبی نوجوانان و جوانان صادق و ناآگاه را (که اکثرًا از طبقه محروم‌جا معاند) به بازی گرفتن، از این عناصر موجودات مسخ شده و دکلاسه‌ساختن آنها را علیه منافع طبقاتی خود و هم‌زمان محروم‌شان بسیج کردن، از انسان و انسانیت و عدالت اجتماعی، مفاهیم مضمحل‌کننده‌ای بدست‌دادن، از صداقت و ناآگاهی توده‌های فداکار به پلیدترین، ناجوان‌مردانه‌ترین و دلخراش‌ترین شکلی سوءاستفاده کردن و بالاخره، مبارزات زحمتکش‌ان علیه نظام پیوسیده و متعفن سرمایه‌داری را به انحراف کشاندن و به‌کوره‌راه‌های ناکجاآباد سوق دادن و با ماسک جدید سرمایه، جا معده‌طبقاتی و استثمار‌انسان از انسان را تدام بخشیدن و حقانیت آنرا به‌کم‌کم آیات آسمانی و روایات زمینی توجیه کردن...

(۱۰۲) "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به

- رهبری دکتر محمد مصدق "، جلد اول، " نفت چرا و چگونه ملی شد؟"، احمد خلیل الله مقدم، صفحه ۸
- (۱۰۳) شریا در خاطرات خود در باره آن ایام چنین مینویسد:
 " من میدیدم که شاه شب و روزا ز وجود رزم آرا
 نا راحت است. از طرفی در باره دکتر مصدق
 نیز حرفهای عجیب میگفت. مثلاً به من گفت
 این دکتر مصدق که بعنوان ملی کردن نفت
 مملکت را دچار هیجان کرده و مردم را شورانده
 و خودش را نغز اول مملکت نموده خیال دارد،
 رئیس جمهور شود. اگر ایران جمهوری بشود
 دیگر برای ما جایی نیست و باید در گوشه‌های
 از دنیا برویم یک مزرعه ایجا دکنیم" (مجله
 امیدایران، ۴ تیر ۱۳۵۸ - نقل قولهائی
 که در این مقاله از خاطرات شریا خواهد آمد
 از همین شماره " امیدایران " است).
- (۱۰۴) " تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران...
 جلد اول، صفحه ۱۷۸ و ۱۳۹
- (۱۰۵) روزنامه " مردم ایران " شماره ۱۷ مورخ ۳۱/۱/۱
- (۱۰۶) نقطه‌ها از اصل کتاب است.
- (۱۰۷) چرا بمانند؟ بماند برای کی؟
- (۱۰۸) البته دست دکتر بقایی و علم و احتمالاً آیت الله
 کاشانی را در سوق دادن مهره‌ها بجلونیا بیسند
 نادیده گرفت.
- (۱۰۹) مجله " رگبار امروز"، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۱
 مباحثه با تیمسار دکتر شایانفر، وکیل مدافع نواب
 صفوی در دادگاه نظامی.

(۱۱۰) در این زمینه همچنین مراجعه کنید به کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"، صفحه ۵۱۱.

(۱۱۱) "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی...". جلد اول صفحه ۱۳۹، در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" می‌آید که سیدضیاء الدین طباطبائی در آن لحظه در حضور شاه بود (حضور سیدضیاء الدین در دربار در لحظه ترور رژیم آرا، نکته با معنایی است. قبلاً در این سلسله مقالات گفته ایم و لازمست یادآوری کنیم در روز ترور رژیم آرا و نیز در هفتم اردیبهشت ۳۰، روز پیشینها نخست وزیر دکترومصدق از طرف مجلس، سیدضیاء الدین در دربار منتظر بود. و میدانیم که پس از ترور رژیم آرا سیدضیاء الدین یکی از کاندیداهاى نخست وزیرى بود و با زدریخ شهبای قبلی، از قول منابع مذهبی، اشاره کرده بودیم که آیت الله کاشانی از نخست وزیرى سیدضیاء الدین طباطبائی، همکار رضاخان در کودتای ۱۲۹۹، حمایت میکرد)، و عبارت "گشتند و راحت شدیم" را از زبان علم شنیدو" این مطلب را سیدضیاء به کرات در مجالس مختلف اظهار داشت (صفحه ۵۱۱).

(۱۱۲) "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، "به کوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی در اروپا" نشر روح، قم، صفحه ۶۵.

(۱۱۳) مراجعه کنید به دو عکس جالب منتشره در مقالات "اسرار چهار تروریست" (هژیر، زنگنه، احمد دهقان و رژیم آرا) در شماره های مورخ ۵۸/۵/۱۲ و ۵۸/۵/۱۹ مجله " جوانان " .

- (۱۱۴) " ایران، کوه آتشفشان "، حسنین هیکل، انتشارات " عادیات "، قم، صندوق پستی ۲۰۹، ۱۳۵۸، ص ۹۵
- (۱۱۵) مراجعه کنید به " تقریرات دکتر مصدق در زندان " " یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، تنظیم شده بکوشش ایرج افشار "، سازمان کتاب ۱۳۵۹، ص ۱۱۷.
- (۱۱۶) " حائری زاده با افرادی که مشهور به مزدوری سفارت آمریکا میباشند ((اشاره به دکتر بقایی)) و از همان قماش وکلای دوره دیکتاتوری و فرما بشی هستند فراکسیون تشکیل میدهد و شمس قنات آبادی با میراشرافی ها و دفاع از دربار، افتخار میکند... " (روزنامه " مردم ایران " مورخ ۲۴ اسفند ۳۱) .
- (۱۱۷) آقا مصطفی، پس از کودتای ۲۸ مرداد، بخاطر کار چاق کنی و پادوئی خود در روزهای قبل از کودتا و در جریان آن، و به پاس خدمت پیوسته در دوره هیجدهم به نمایندگی مجلس رسید. و همچنین به دریافت یک قطعه نشان " تاج " از " پدرتاجدار " نائل گردید. (برای خبر و عکس آن، در حالیکه آقا مصطفی نشان " تاج " را به سینه دارد، مراجعه کنید به روزنامه آتش مورخ ۲۴ شهریور ۳۲) .
- (۱۱۸) ویژه نامه " سالگشت شهادت نواب صفوی رهبر گروه فدائیان اسلام "، کیهان، ۲۷ دیماه ۵۹ .
- (۱۱۹) " گذشته چراغ راه آینده است "، صفحه ۵۱۱
- (۱۲۰) در آنجا آمده بود:
- " نقش خائنه آیت الله کاشانی (ونیز عمال بی اراده او) از سی تیر ۳۱ به بعد و نقش تعیین کننده آیت الله کاشانی (و

روحا نیت در مجموع) در موفقیت کودتای
امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع
تحقیق جداگانه‌ای خواهد بود و در این سلسله
مقالات به آن نخواهیم پرداخت.

و ایضا:

" تجدید حیات فدائیان اسلام از چند ماه قبل
از قیام بهمن ماه تا به امروز، خود از موضوعات
مفصل و بسیار جالبی است که بررسی آنرا به
فرصت جداگانه دیگری واگذار میکنیم."

(۱۲۱) ما یکبار، در اوائل سال ۱۳۵۶، تحقیق پرده‌منه‌ای
را درباره قانون اساسی سابق، آغاز کرده بودیم که
فقط پیشگفتار آن، چند ماه قبل از قیام، تحت
عنوان " قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه "
در ۸۸ صفحه منتشر شد و جلد دوم آن که ملا برای چاپ
آماده بود ولی قبل از اینکه این جلد و جلد های بعدی
آن چاپ شود، رژیم منحوس پهلوی به همراه قانون
اساسی آن بهیمن قیام با شکوه توده‌ها، به زیاده
دانی تاریخ پرت شد و ما برای ناتمام ماندن و
فراموش شدن آن کارو برای قریب دو سال زحمات
شبانه‌روزی در جمع آوری و بررسی اسناد و مدارک و
در تهیه فیش‌ها و غیره، ذره‌ای تاسف نخوردیم.
و امروز، قبل از اینکه نیاز و ضرورت تنظیم ایمن
سلسله مقالات بصورت یک کتاب احساس شود*، چه

* این نکته صرفاً در زمان تهیه سلسله مقالات فدائیان
اسلام برای هفته‌نامه‌های قید شده است. (هواداران
سازمان وحدت...)

بسا که کا بوس جمهوری اسلامی، به یمن انقلابی دیگر، خاتمه یابد. و در اینحال، چه بهتر که هزاران کتاب، نا تمام و ننوشته بماند و بقول لنین، بجای نوشتن برای انقلاب، انقلاب را تجربه کنیم.

(۱۲۲) مراجعه شود به سندی که در ویژه نامه آیت الله طالقانی، در روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ شهریور ۵۹، به چاپ رسید.

(۱۲۳) مراجعه شود به عکس آیت الله طالقانی در کنایه نواب صفوی در فرودگاه مهرآباد، در "ویژه نامه" فوق الذکر و نیز به مجله سروش مورخ ۵۹/۶/۱۵.

(۱۲۴) مقاله "فدا ئیان اسلام، گارد ضربه نهضت ملی شدن صنعت" نوشته مهندس عزت الله سحابی، تأییدی است بر منابعی که در این زمینه در دست است.

"طالقانی خانه کوچکی در خیابان قلعه وزیر داشت... نواب و برادرانش ((پس از سوء قصد به علاء)) به آنجا رفتند. پس از چند روز مرحوم طالقانی مرا خواست. صبح زود به آنجا رفتیم. ایشان صحبت را به فدا ئیان کشاند... من به پیشنهاد آقای طالقانی به دیدن آنها رفتم.

مرحوم نواب، خلیل، سید محمد و احمدی و

عبدخدائی آنجا بودند...

(یا دوار شهید نواب صفوی "اطلاعات،

۵۹/۱۰/۲۷).

(۱۲۵) با خترا مروز، مورخ هفده اردیبهشت و اطلاعات مورخ شانزده اردیبهشت ۳۰ (به نقل از کتاب "اطلاعاتی

درباره تشنجات، درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها
در دوران حکومت دکتر مصدق، گردآورنده محمد. ت.
انتشارات "موسسه خدمات فرهنگی رسا" اسفند
۵۹، صفحه ۸۴

(۱۲۶) محمد مهدی عبدخدائی وقتیکه درباره حکومت مصدق
حرف میزند، سهواً نکته‌ی بسیار درستی از زبان
قلمش درمی‌رود:

"البته من نمیتوانم بگویم که درارگانهای
بالانظرا مپریالیسم این بوده است که اصولاً
بحث حکومت اسلامی مطرح نشود".

(پیام انقلاب ارگان سپاه پاسداران انقلاب
اسلامی، شماره ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲)

البته ما میتوانیم بگوئیم که در آستانه قیام بهمن
ماه ۵۷، "درارگانهای بالا" از جمله درکنفرانس
گوادولوپ، "نظراً مپریالیسم این بوده است که
جراتیاید" اصولاً بحث حکومت اسلامی مطرح شود؟
مگر اصول مپریالیسم نیز دشمنی با کمونیسم و
تقدیس سرمایه نیست!

(۱۲۷) روزنامه "سیاست جهان" مورخ ۳۰/۲/۲۸ - سه
نقل از کتاب "اطلاعاتی درباره تشنجات،
درگیریهای خیابانی..."، دفتر اول، صفحات ۱۰۵ -
۱۰۲

(۱۲۸) تا مدت‌ها، کارگردان اصلی توطئه ۹ اسفند در
آیت‌الله بهبهانی (با همکاری عناصری نظیر
زاهدی، شعبان جعفری، سرهنگ رحیمی - سرتیپ
رحیمی امروز و فرمانده سابق دژبان در جمه‌وری

اسلامی - وغیره) میدانستند، ولی امروز با اسنادی که در دست است از جمله سند مهمی به خط و امضاء آیت الله کاشانی به "علی حضرت هما یون شاهنشاهی" و ما موریتهای آقا مصطفی بدستور پدروآمدورفتهای او به دربار و نقش نزدیکان آیت الله کاشانی (نظیر شمس قنات آبادی و دکتر بقائی) در این ماجرا و غیره، در شرکت فعالانه آیت الله کاشانی در این توطئه، تردیدی نمیتوان داشت و ما بجای خود (در نوشته " نقش خائنانه روحانیت در نهضت ملی شدن صنعت نفت ")، این مطلب را با زخواهیم کرد.

- (۱۲۹) " تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم برهبری دکتر محمد مصدق "، " نفت چرا و چگونه ملی شد؟ " جلد اول، احمدخلیل الله مقدم، صفحه ۱۷۸ .
- (۱۳۰) نوشتن همین مقاله سبب شد که مهندس عزت الله سحابی " لیبرال " از طرف پادوی سرلشگرزاهدی و مزدور ساواک یعنی جناب عبدالله کربا سچیان به القاب " بیغرض "، " مادیق " و " جوانمرد " مفتخر گردد (نبرد ملت، دوم اسفند ۵۹).
- (۱۳۱) پیام انقلاب، " ویژه نامه شهید نواب صفوی و همزمانش "، شماره ۲۴، مورخ ۵۹/۱۰/۲۷ .
- (۱۳۲) روزنامه کیهان، ویژه " سالگشت شهادت نواب صفوی، رهبر گروه فدائیان اسلام "، ۵۹/۱۰/۲۷ .
- (۱۳۳) این کاریکاتور و مقاله " آقای فدائیان اسلام " مندرج در نبرد ملت ۳۲/۹/۱۴، اولین بار بعد از قیام در " نگاهی به مطبوعات "، " ویژه نامه

۲۸ مرداد، " از انتشارات وزارت ارشاد ملی ۱۳۵۹،
در صفحات ۱۴۷ - ۱۴۶ کلیشه شد. وهمان کاریکاتور
با ردیگر در روزنامه انقلاب اسلامی (به همراه مقاله
" وقتی ارزشها سقوط میکند") در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۵
به چاپ رسید .

(۱۳۴) " در مورد شهید معظم شادروان نواب صفوی که من
نخستین یا دومدکارو (نبرد ملت) یگانه زبان
گویای آن مرحوم و فدائیان اسلام بود... بایید
بگویم نفوذ برخی عناصر ناب در صفوف مقدس
فدائیان موجب انشعاب و مناقشات گردید که ما
نیز خواهنا خواه در یکطرف قرار گرفتیم و این نقار
مختصر هم با وساطت پدران آیت الله العظمی
طالقانی بر طرف گردید که یکی از نشانه های آن
تجدید دوستی ((در سال ۳۴، قبل از سوء قصد به علاء))،
بازداشت من پس از حمله به علاء نخست وزیر خائن
وقت همزمان با رهبر فدائیان اسلام... میباشد "
(نبرد ملت ۵۸/۴/۲۷) . کرباسچیان در جزوه " علل
توطئه مکارانه ارشاد ملی! علیه نبرد ملت ،
نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران " مقاله
مورخ ۵۸/۴/۲۷ را بعنوان " سند شماره یک " مجددا
چاپ میکنند و در صفحه ۱۷ مینویسد که این " سند "
در زمان حیات " شادروان آیت الله طالقانی "
انتشار یافته و مورد تکذیب ایشان قرار نگرفته
است .

(۱۳۵) " بر نامه انقلابی فدائیان اسلام "، چاپ سوم، بهمین
۵۷ ، اطلاعات ، ۵۹/۱۰/۲۷

- (۱۳۷) مصاحبه حجت الاسلام لواسانی، مدیر نشریه "منشور برادری" با مجله پیام انقلاب، ۵۹/۱۰/۲۷.
- (۱۳۸) "شهید سید محمد واحدی در یک جیب سربازنشست و پرچم سبز کوچکی را در دست گرفت و با اشاره به این پرچم که تکان میخورد فریاد تکبیر از تمام ماشینهای که به استقبال شهید نواب صفوی رفته بودند و حدوداً سی ماشین بودند بلند میشد... مرحوم طالقانی در استقبال شهید مرحوم نواب صفوی در فرودگاه حاضر بود و عکسی هم اکنون موجود است که مرحوم طالقانی در کنار مرحوم نواب صفوی است و منمهم در کنار شهید نواب صفوی هستم... با مرحوم طالقانی به خیابان اصف آمدیم و به منزلی که برادران مرحوم نواب به ما می دویست تومان اجاره کرده بودند رفتیم و مرحوم طالقانی آن روزنها را با ما صرف کرد... (مصاحبه با محمد مهدی عبدخدائی، اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷)
- (۱۳۹) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه ص ۳۰.
- (۱۴۰) "پای صحبت برادر مجاهد شهید نواب صفوی سید محمد میرلوحی"، روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸.
- (۱۴۱) از جمله کسانیکه به نواب پیشنهاد سفارت و وزارت دادند، رزم آرا بود:
- "رزم آرا نماینده ای هم سراغ نواب فرستاد تا در مقابل پست سفارت و وزارت، دست از مبارزه بردارد" (مصاحبه با محمد مهدی عبدخدائی، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷).
- یک لحظه تصورش را بکنید: نظامی قلدری با خصوصیات

رزم آرا، که برای آدمی مانند آیت الله کاشانی (با آن قدرت عظیمش در آن ایام که حتی روزنامه‌موند - که در این زمینه‌ها کمتر عراق می‌کند - او را "پاپ شیعیان" خوانده بود) تره هم خرد نمی‌کرد و میگفت "مسجد را بسرکاشانی خراب می‌کنم"، آن وقت به بچه آخوند جلفی، پیشنهاد سفارت و وزارت بدهد.

(۱۴۲) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، چاپ سوم مقدمه، ص ۳ توضیحا اضافه کنیم که نواب صفوی در اوایل سال ۳۳، از مصر به تهران باز می‌گردد. اگر بلافاصله به ملاقات شاه رفته باشد و اگر بلافاصله بعد از این ملاقات تصمیم به "مخفی شدن" گرفته باشد، با توجه با اینکه در دیماه ۳۴، دستگیری و اعدام شده است، "فعالیت‌های مخفی" او یکسال و چند ماه می‌شود نه چهار سال.

(۱۴۳) "مصاحبه با تیمسار دکتر شایان نفر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی" مجله رگبار امروز، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۷.

(۱۴۴) این ملاقات در زمانی صورت گرفت که سپهبدزاهدی از کارکنان رشده و حسین علاء مهره شناخته شده انگلستان (در فروردین ۳۴) به نخست‌وزیری رسیده بود. آیا این ملاقات در رابطه با سوء قصدی نبود که چندی بعد، در مجلس ختم پسر آیت الله کاشانی در مسجد شاه، بجان حسین علاء بعمل آمد؟ این احتمال (فعلا حتمال) را اگر در کنار بیانات سربسته حجیت الاسلام عظیمی (از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام) باند

عبداللہ کربا سچیان) قرار دہیم، آنوقت مفہوم واضح تری پیدا میکند:

" ما علاء را میخواستیم بکشیم... ما به ما خیانت کردند ((کی؟)) . در اسلحه دستکاری شده بود. حتی خیلی از برادران ہمرزم ما از این قضیہ خبر نداشتند کہ من برای شان این سر را فاش کردم. اسلحہ کہ میبایست با آن اسلحہ علاء ترور شود، اسلحہ ای بود کہ خان نداشت، لولہ اش تراشیدہ شدہ بود. گلولہ اش بی ارزش بود. آن خیانت بماند" (نبرد ملت، ۵۹/۶/۲۲).

(۱۴۵) مصاحبہ با برادر نواب صفوی، روزنامہ جمہوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸.

(۱۴۶) تاریخ سی سالہ، دفتر دوم، بیژن جزنی، صفحات ۶۸ - ۶۶

(۱۴۷) اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷. در اینجا دو ایراد بہ نظر عزت اللہ سبحانی وارد است: اولاً این ارتباط با ید منطقاً در اوایل سال ۳۴ برقرار شدہ با شدہ در دیماہ وبہمن ماہ ۳۲، ثانیاً بگمان ما این نواب نبود کہ با کاشانی ارتباط برقرار کرد، بلکہ عکس قضیہ با ید درست باشد؛ کاشانی دوبارہ با نواب ارتباط برقرار کرد.

(۱۴۸) " یادداشت شہید نواب صفوی، اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۴۹) کیشان مورخ ۳۴/۱۰/۱۵ - بہ نقل از " سند شمارہ ۴ " در جزوہ " علل توطئہ های مکارانہ ارشاد ملی! " علیہ نبرد ملت... "، عبداللہ کربا سچیان، صفحات

۲۱ - ۲۰

(۱۵۰) آیت الله خزعلی، عضو شورای نگهبان در مجلس شورای اسلامی، در مقاله "شهید نواب صفوی" بقصد ماست مالی قضیه چنین مینویسد:

"متأسفانه بعضی با جوسازی تصنعی حرکتی را کردند که رابطه ایشان ((نواب)) و آیت الله بروجردی مرجع زمان کمی تیره بود، ایشان درست به ماهیت مرحوم سید نواب پی نبردند از این رو احتیاط کردند و روی خوش چندانسی نشان ندادند و حتی کم کم به عواقب نامطلوب منتهی شد، گرچه آنطور که میگویند در اواخر، مرحوم آیت الله بروجردی پی برده بود و کمی هم به دفاع برخاسته بود که سید گرفتار نشود ولی دیگر مطلب از دست رفته بود و جبار زمان - شاه دیکتاتور - در مقام قتل ایشان برآمد و ماجرا واقع شد" (مجله پیام انقلاب شماره ۲۴ مورخ ۵۹/۱۰/۲۷).

(۱۵۱) مصاحبه با "رهبریک گروه افراطی اسلامی در

پاریس" روزنامه اطلاعات، ۸ بهمن ۵۷.
توضیحا اضافه کنیم که در ۸ بهمن ۵۷، شاه مدتی است که از ایران گریخته، با اینحال حاج مهدی عراقی، "فدائی شجاع اسلام"، در شهر پاریس، هنوز از "ماموران دولتی" ناممیرد و نه از رژیم شاه! احتیاط ضرر ندارد؛ هنوز ممکنست که برگردد.

(۱۵۲) این کتاب به قلم یکی از اعضاء سابق حزب توده که در زمان حیات مصدق نوشته شد، از نظر مصدق گذشت (یعنی تاریخ نگارش آن قبل از فوت مصدق

در ۱۴ اسفند ۴۵ است)، و در سال ۵۲ بطور مخفی در
ایران انتشار یافت و در سال ۵۴ در خارج از کشور
تکثیر شد. بنا بر این کتابی نیست که پس از قیام
و متاثر از جریان‌های کنونی جامعه، درباره فداان
اسلام به‌دوری نشسته باشد.